

امکان

# طول عمرتا بی نهایت

برگرفته از قرآن و حدیث

محمدؐ مظاهری



قال الله تعالى:

﴿وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ﴾

(قرآن کریم سوره حج، آیه ۵)

امکان

# طول عمر تا بی نهایت

برگرفته از

## قرآن و حدیث

تألیف

محمد مظاہری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مظاهری، محمد، ۱۳۲۳ -

امکان طول عمر، تابی نهایت، برگرفته از قرآن و حدیث / تألیف محمد مظاهری . - قم:  
ارغوان دانش، ۱۳۸۳.  
۲۱۶ ص.

ISBN 964 - 96006 - 5 - 5: ۱۲۰۰۰ ریال

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه: ص. [۲۱۵]-۲۱۶؛ همچنین به صورت زیرنویس.

۱. محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. - طول عمر. ۲. طول عمر - تحقیق.

۳. سن. الف. عنوان.

۹۹۷/۴۶۲

۸ الف ۶ م / ۴ / ۲۲۴ / BP

۱۳۸۳

---

## امکان طول عمر تابی نهایت

---

مؤلف: محمد مظاهری

ناشر: ارغوان دانش

حروف‌نگاری و صفحه‌آرایی: کمیل

ویراستار: خانم گوهری بخشایشی

نوبت چاپ: اول

تاریخ چاپ: پائیز ۱۳۸۳

شمارگان: ۵۰۰۰ جلد

قیمت: ۱۲۰۰ تومان

---

کلیه حقوق برای مؤلف محفوظ است

---

قم، خیابان نیروگاه، ۱۸ متری جواد الائمه، کوچه شماره ۶، پلاک ۱۴۶، انتشارات ارغوان دانش

۰۲۵۱ - ۸۸۳۲۰۳۵

## فهرست مندرجات

۱۳	..... انگیزه‌ی تألیف
۱۷	..... مقدمه
۱۸	..... سیر تکاملی انسان
۲۴	..... اجل محتوم و معلق
۲۵	..... نظر دانشمندان در این باره
۲۸	..... آزمایشات پزشکی
۳۰	..... تحیر و انحراف برخی دانشمندان در غیبت امام زمان <small>علیه السلام</small>

### «بخش ۱»

۳۷	..... برخی امور خارق العاده در قرآن
۳۸	..... ۱- طوفان نوح <small>علیه السلام</small>
۴۱	..... ارتباط این داستان با طول عمر
۴۲	..... ۲- حضرت ابراهیم <small>علیه السلام</small> در میان انبوهی از آتش
۴۳	..... نتیجه‌ی بحث در مسأله‌ی طول عمر
۴۴	..... ۳- اصلاح همسر ابراهیم و زکریا <small>علیهما السلام</small>

- ۴۵ ..... قدرت‌نمایی خدا در کجای این دو داستان است؟
- ۴۹ ..... ۴- حضرت ابراهیم علیه السلام و زنده شدن چهار مرغ
- ۵۰ ..... نتیجه‌ی بحث در این داستان
- ۵۱ ..... ۵- داستان‌هایی از حضرت موسی علیه السلام
- ۵۱ ..... الف: عصای موسی علیه السلام و اولین اعجاز
- ۵۳ ..... ارتباط این اعجاز با طول عمر
- ۵۴ ..... ب: عصای موسی علیه السلام و دومین اعجاز
- ۵۶ ..... ارتباط این اعجاز با طول عمر
- ۵۷ ..... ج: عصای موسی علیه السلام و سومین اعجاز
- ۵۸ ..... دو نکته‌ی قابل توجه
- ۵۹ ..... ارتباط این اعجاز با طول عمر
- ۶۰ ..... ۶- داستان‌هایی از حضرت عیسی علیه السلام
- ۶۰ ..... الف: آفرینش خارق‌العاده عیسی بن مریم علیه السلام
- ۶۱ ..... ارتباط این بحث با طول عمر
- ۶۵ ..... ب: تولد عیسی علیه السلام به نحو خارق‌العاده
- ۶۹ ..... ارتباط این داستان با طول عمر
- ۷۰ ..... ج: معجزاتی از عیسی بن مریم علیه السلام
- ۷۲ ..... ارتباط این داستان با طول عمر
- ۷۴ ..... د: معراج حضرت عیسی علیه السلام
- ۷۴ ..... ۷- داستان‌هایی از حضرت سلیمان علیه السلام
- ۷۴ ..... الف: عظمت مُلک سلیمان

۷۶	رابطه‌ی آیات فوق با طول عمر
۷۷	ب: هُدُود و ارسال نامه به ملکه‌ی سبأ
۸۰	ارتباط این داستان با طول عمر
۸۳	ج: انتقال تخت بلقیس به دربار سلیمان <small>علیه السلام</small>
۸۵	ارتباط این داستان با طول عمر
۸۶	نتیجه کلی بخش یک

### «بخش ۲»

۸۹	مُعَمَّرین تا هفتصد سال سن
۹۰	چرا به یادآوری از معمرین پرداختیم؟
۹۲	۱- محمد حسین احمدیان، ۱۰۲ سال
۹۲	۲- ابو الطیب، ۱۰۲ سال
۹۳	۳- شاه نعمت الله ولی، ۱۰۳ سال
۹۳	۴- غلامحسین گلی، ۱۰۶ سال
۹۴	۵- محمد نظام الدینی معروف به بهلول، ۱۰۶ سال
۹۶	۶- محمد تراوند مزرعه شاهی، ۱۰۸ سال
۹۷	۷- سید علی سید الحکماء، ۱۱۴ سال
۹۷	۸- حاج محمد ملکیان نائینی، ۱۱۵ سال
۹۹	۹- سعد بن ایاس الشیبانی، ۱۲۰ سال

- ١٠- ابو رجاء عطاردی، ١٢٨ سال ..... ١٠٠
- ١١- نصرالله حسینی تودشکی، ١٣١ سال ..... ١٠٠
- ١٢- ابو جعفر السجزی، ١٤٠ سال ..... ١٠١
- ١٣- درید بن الصمة الجشمی، ٢٠٠ سال ..... ١٠١
- ١٤- ضَبیرة بن سعید، ٢٢٠ سال ..... ١٠٣
- ١٥- لی چینگ یون، ٢٥٢ سال ..... ١٠٤
- ١٦- مُحَصَّن بن عتبان بن ظالم الزبیدی، ٢٥٦ سال ..... ١٠٥
- ١٧- صیفی بن ریح الاسدی، ٢٧٠ سال ..... ١٠٥
- ١٨- ذو جَدَنِ الحمیری، ٣٠٠ سال ..... ١٠٦
- ١٩- ذوالاصبع العدوانی، ٣٠٠ سال ..... ١٠٦
- ٢٠- عَدِیّ بن وداع، ٣٠٠ سال ..... ١٠٧
- ٢١- اکثم بن صیفی الاسدی، ٣٣٠ سال ..... ١٠٨
- ٢٢- المستوخر بن ربیعة، ٣٣٣ سال ..... ١٠٩
- ٢٣- ربیع بن ضبع، ٣٤٠ سال ..... ١١١
- ٢٤- عبدالمسیح بن بقيلة الغسانی، ٣٥٠ سال ..... ١١٢
- ٢٥- قَسّ بن ساعدة ایادی، ٣٨٠ سال ..... ١١٣
- ٢٦- حارث بن مضاض الجرهمی، ٤٠٠ سال ..... ١١٣
- ٢٧- عمرو بن حممة الدوسی، ٤٠٠ سال ..... ١١٤
- ٢٨- زهیر بن جناب الحمیری، ٤٢٠ سال ..... ١١٥
- ٢٩- دُوید بن زید بن نهد، ٤٥٦ سال ..... ١١٦
- ٣٠- تیم الله بن ثعلبة، ٥٠٠ سال ..... ١١٧



- ۱۱۷ ..... ۳۱- سلمان فارسی، ۵۰۰ سال
- ۱۱۸ ..... ۳۲- لقمان عاد بزرگ، ۵۶۰ سال
- ۱۱۹ ..... ۳۳- هَبَل بن عبدالله بن کنانه الکلبی، ۷۰۰ سال
- ۱۲۰ ..... ۳۴- دَجَّال، از زمان رسول خدا ﷺ تا کنون
- ۱۲۴ ..... نتیجه گیری کلی از بخش دوم

### «بخش ۳»

- ۱۲۷ ..... عمر انسان‌های اولیه
- ۱۲۷ ..... هدف از تأسیس بخش سوم
- ۱۲۸ ..... ۱- آدم ابوالبشر عليه السلام، ۱۰۰۰ سال
- ۱۳۰ ..... ۲- حوَّاء ام البشر عليها السلام، ۱۰۰۱ سال
- ۱۳۱ ..... ۳- شیث بن آدم عليه السلام، ۱۰۴۰ سال
- ۱۳۲ ..... ۴- انوش بن شیث، ۹۰۵ سال
- ۱۳۲ ..... ۵- قَینان بن انوش، ۹۱۰ سال
- ۱۳۳ ..... ۶- مهلائیل بن قَینان، ۸۹۵ سال
- ۱۳۳ ..... ۷- یَرْد بن مهلائیل، ۹۶۲ سال
- ۱۳۴ ..... ۸- اُخْنُوخ (ادریس) بن یَرْد، ۳۶۵ سال
- ۱۳۶ ..... ۹- مَتُوشَلِّخُ بن اُخْنُوخ، ۹۱۹ سال
- ۱۳۷ ..... ۱۰- لَمُک بن مَتُوشَلِّخُ، ۷۸۰ سال

- ۱۳۷ ..... ۱۱- نوح بن لَمُک، ۲۵۰۰ سال
- ۱۴۰ ..... نظر مسعودی در مروج الذهب:
- ۱۴۱ ..... نتیجه‌ی بحث.

### ((بخش ۴))

- ۱۴۵ ..... طول عمر بر اساس برخی از آیات
- ۱۴۵ ..... مقصود از تأسیس بخش چهارم.
- ۱۴۶ ..... ۱- طول عمر حضرت عیسی علیه السلام تا به امروز
- ۱۵۷ ..... رابطه‌ی این داستان با طول عمر
- ۱۵۷ ..... ۲- حضرت نوح علیه السلام و طول عمر تا ۲۵۰۰ سال
- ۱۵۸ ..... رابطه‌ی این داستان با طول عمر
- ۱۶۰ ..... ۳- اصحاب کهف و استفاده‌ی طول عمر تا ۲۴۰۰۰۰ سال
- ۱۶۴ ..... درنگ اصحاب کهف در غار
- ۱۶۵ ..... آیا اصحاب کهف زنده و در خواب بودند؟
- ۱۶۶ ..... چه دلیلی بر خواب بودن اصحاب کهف وجود دارد؟
- ۱۶۹ ..... علم روز و امکان زنده ماندن موجودات
- ۱۷۱ ..... رابطه‌ی داستان اصحاب کهف با طول عمر
- ۱۷۲ ..... ۴- داستان عزیز پیامبر و طول عمر تا ۷۹۰۷۹۰ سال
- ۱۷۵ ..... رمز سالم ماندن شیر و انجیر در علم روز.

- ۱۷۷ ..... رابطه‌ی داستان عزیز با طول عمر
- ۱۷۸ ..... نتیجه‌ی بحث

### «بخش ۵»

- ۱۸۱ ..... طول عمر تا بی‌نهایت در برخی آیات دیگر
- ۱۸۲ ..... ۱- داستان حضرت یونس علیه السلام
- ۱۸۳ ..... رابطه‌ی این داستان با طول عمر
- ۱۸۷ ..... ۲- داستان حضرت خضر و موسی علیهما السلام
- ۱۹۰ ..... عمر حضرت خضر علیه السلام در بررسی روایات
- ۲۰۰ ..... نتیجه‌گیری کلی
- ۲۰۰ ..... نکته‌ای باریکتر از مو
- ۲۰۱ ..... یک شبهه و پاسخ آن
- ۲۰۴ ..... شواهد و دلایل دیگر
- ۲۰۵ ..... ۱- معاد جسمانی
- ۲۰۵ ..... ۲- سالم ماندن بدن برخی افراد در قبر
- ۲۰۵ ..... ۳- انسان‌های ادوار پیش از آدم ابوالبشر علیه السلام
- ۲۰۷ ..... رابطه‌ی این داستان با طول عمر
- ۲۰۸ ..... اظهار تأسف
- ۲۱۵ ..... فهرست منابع و مآخذ

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### «انگیزه‌ی تألیف»

الحمد لله رب العالمين، و العاقبة للمتقين، و الصلاة و السلام على سيدنا و نبينا محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين من الاولين و الآخرين.

شب پانزدهم شعبان در منزل یکی از دوستان در شهری در شرق اصفهان دعوت به شام داشتم، یکی از حاضران که مرد سالمند و وارسته‌ای بود پرسید: «نظرتان در باره‌ی امام زمان علیه السلام چیست؟»

گفتم: آن حضرت، حجة بن الحسن العسكري علیه السلام، دوازدهمین جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و بنا به مصالحی که به جز خدا نمی‌داند، بعد از پدر بزرگوارشان از نظرها غایب شده و هرگاه خدای متعال صلاح بداند ظاهر خواهند شد. بعد اضافه کردم: «البته شما این مقدار را می‌دانید، از این رو ممکن است مقصودتان از این پرسش چیز دیگری باشد؟»

گفت: فلان آقا گفته است: حضرت مهدی علیه السلام از حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم

که بنیانگذار مکتب اسلام و پیغمبر خدا بوده مهم تر و برتر که نیست؟ گفتم: نه، گفت: حضرت محمد ﷺ شصت و سه سال عمر کرد و پس از این مدّت رحلت کرد، به طور مسلم حضرت مهدی نیز پس از عمری حدود شصت سال از دنیا رفته و نمی توان پذیرفت عمر پیغمبری که مهم تر از امام است کم تر از امام باشد، پس حضرت مهدی علیه السلام در حال حاضر زنده نیست و وجود خارجی ندارد!

من از شنیدن این سخن هیچ تعجبی نکردم؛ زیرا شخصاً در سال ۱۳۵۵ هجری شمسی از همان فرد شنیده بودم که: «امام زمان شخص برتر هر زمان است» و در پاسخ من که طبق احادیث و روایات رسیده، آن حضرت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است، پاسخ داد: «تا به امروز هزار و دویست و اندی سال می گذرد و این مقدار عمر برای یک انسانه طبیعی نیست؛ پس به این خاطر باید بگوییم راویان این قبیل احادیث، موثق نیستند». من در حالی که از نحوه استدلال او خنده ام گرفته بود پرسیدم: پس چون به عقل جناب عالی نمی گنجد که یک فرد هزار سال یا بیشتر عمر کند آن وقت به راویان احادیث خدشه وارد می کنید؟ جوابی نداد!

به هر حال همین که آن دوست ما در آن مجلس شام اظهار کرد فلان آقا که روحانی و صاحب فتوا است گفته است: «امام زمان فوت کرده و از دنیا رفته است» فرزندش گفت: نه دیگر، این حرف فلانی اشتباه است و ما این عقیده ی او را نمی پذیریم. من نیز گفتم: اگر این سخن از فلان آقا است، او از

این قبیل اشتباهات، زیاد دارد و به قدرت خدای متعال معتقد نیست<sup>۱</sup>.

۱- شخص مورد اشاره در حال حاضر هفتاد و چند سال سن داشته و در لباس روحانیت شیعه در شهر اصفهان به سر می‌برد. از سال ۱۳۵۴ (هش) که با او آشنا هستم وی را از کسانی می‌شناسم که علیه همه‌ی علما و مراجع و خطبا و وعاظ موضع‌گیری‌های سخت دارد. شخص مورد نظر در اعتقادات، فراتر از روحانیت اهل سنت حجاز بوده و به غیر از این که نماز مغرب را پیش از مغرب - در هنگام غروب آفتاب - می‌خواند و روزه‌ی خود را مانند اهل سنت در غروب آفتاب افطار می‌کند، اصرار دارد در اذان جمله‌ی «اشهد ان امیرالمؤمنین علیاً ولی الله» - که شعار شیعه است - را با این دلیل که خدا سفیه نیست تا ولی بخواهد نگویند و از جمله پیروان او در نائین نیز به توصیه او عمل کرده و این شهادت را نمی‌گویند. وی به خمس ارباب مکاسب همانند اهل سنت اعتقاد نداشته و خمس دهندگان را از دادن خمس نهی می‌کند، به عدالت در امام جماعت عقیده ندارد و پیروان او در نائین نیز این توصیه را عمل کرده همانند اهل سنت به همدیگر اقتداء می‌کنند، اما درست مانند اهل سنت که به علمای شیعه اقتداء نمی‌کنند، اینها نیز به کسی که معتقد به عقیده و مرام آنها نیست - هر چند متقی و پرهیزگار باشد - اقتداء نمی‌کنند. وی در باره‌ی امام زمان (عج) در حضور حاج محمد ملکیان - یکی از مؤمنینی که همیشه با آنها در مبارزه و ستیز است - به من می‌گفت: «امام زمان شخص برتر هر زمان است و حجة بن الحسن معروف مرده و از دنیا رفته است.

او همچنان در باره‌ی ثواب اربعه می‌گوید: آنها «کلاشها و چپاولگرانی بودند که به عنوان نیابت از امام زمان اموال مردم را غارت می‌کردند».

برتر از این آن که، او به بسیاری از اعتقادات عبدالوهاب نجدی عقیده‌مند بوده و پیروان خود را به آن توصیه می‌کند؛ فی المثل زیارت قبور ائمه علیهم السلام و بوسیدن قبور آنان را قبول نداشته و آن را از منکرات می‌داند. گفتم: یکی از نائینی‌هایی که قبلاً از پیروان او بوده و به دلیل آگاهی از نیت شوم وی از او بریده می‌گفت: روزی قصد زیارت حضرت رضا علیه السلام کردم و برای خدا حافظی به منزل او رفتم، وقتی فهمید قصد زیارت مشهد دارم به من گفت: در همسایگی شما اشخاص بی‌بضاعت وجود ندارد؟ گفتم: یکی از همسایگان ما بی‌بضاعت است، گفت: مخارج این سفر را به او بده ثواب زیارت را می‌بری. چون حرف خوبی بود این کار را کردم و از رفتن به مشهد منصرف شدم. سال بعد دو باره قصد مشهد کردم و برای خدا حافظی نزد وی رفتم، به من گفت: در همسایگی شما دختر دم بخت وجود ندارد؟ گفتم: چرا، گفت: مخارج این سفر را به او بده ثواب زیارت را می‌بری، باز هم چون حرف پسندیده‌ای بود آن را انجام دادم و به مشهد رفتم. سال بعد که برای سومین بار قصد مشهد کرده بودم چون نزد او رفتم، به من گفت: سنگ توالت منزل شما قدیمی است یا امروزی؟ گفتم: قدیمی است. (العیاذ بالله) گفت: مخارج این سفر را برای تعویض سنگ توالت منزلت هزینه کن! من با شنیدن این سخن بی‌نهایت ناراحت شده و به خباثت نفس او پی بردم و با توجه به سابقه‌ای که از پیروان او در نائین داشتم فهمیدم که مقصود او از همسایه بی‌بضاعت و دختر دم بخت در سال‌های پیش هم این (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

بهر حال تا لحظه‌ی آخری که در آن منزل بودم مطالبی ردّ و بدل شد، و در همین ارتباط بود که تصمیم گرفتم مطالبی را پیرامون «حیات و طول عمر حضرت ولیّ عصر ارواحنا له الفداء» هر چند کوتاه امّا به زبان فارسی ساده به رشته‌ی تحریر در آورم با این امید که ابهامات طول عمر حضرت مهدی (عج) را مرتفع سازد.

والسلام علی من اتبع الهدی و رحمة الله و برکاته.

قم: محمّد مظاهری، تلفن: ۸۸۲۰۸۲۶ - ۰۲۵۱

(ادامه پاورقی از صفحه قبل)

بوده که مرا از رفتن به زیارت حضرت رضا علیه السلام به گونه‌ای باز دارد. از آن پس مسجد بابا عبدالله و سایر پیروان او را ترک کردم.

او همچنان مانند اهل سنت، زیارت قبور مؤمنین و خیرات برای اموات را از منکرات دانسته و آن را یک کار مسخره و بی فایده قلمداد می‌کنند. نکته‌ی جالب توجه این است که یکی از پیروانش وصیت کرده بود: «وقتی مُردم لاشه‌ام - از جنازه تعبیر به لاشه کرده بود - را در گودالی زیر خاک کنید و هیچ‌گونه مراسمی برابم نگیرید، سر قبرم نیابید و برابم خیراتی ندهید که این کارها بدعت است». ورثه‌ی از خدا خواسته هم برای این‌که دیناری خرج نکند به همین وصیت عمل کرده و دیناری برای وی خرج نکرده است.

او همچنان به اکثر دعاهایی که بین شیعیان معروف است خرده‌گیری کرده و آنها را شرک می‌داند؛ فی المثل دعای ندبه را که شعار شیعه است و در آن مظلومیت اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله به اثبات رسیده و باعث رسوایی خلفای سه‌گانه و پیروان آنها است به بهانه‌ی نداشتن سند مردود دانسته و خواندن آن را حرام می‌داند، دعای توسل را که به معنی ارتباط با ائمه معصومین علیهم السلام است بدعت دانسته و خواندن آن را حرام می‌شمارد.

همه‌ی آنچه را که بدان اشاره کردیم مورد قبول پیروان اوست و در نائین شدیداً بدان عمل می‌کنند. گفتنی است، در پیش از پروزی انقلاب و تا چندی پس از آن از اظهار اعتقادات خود اظهار شرم و خود کم‌بینی می‌کردند، ولی چندی است که اعتقادات خود را ظاهر کرده و از روش باطل خود ترویج می‌کنند؛ فی المثل اخیراً که برای دیدار دوستان به نائین رفته بودم یکی از دوستان (کیوانیان) می‌گفت: (پ،ت) اعتقادات خود را مبنی بر مُردن امام زمان علیه السلام ظاهر کرده و می‌گوید او مُرده است و این که شما او را زنده می‌دانید و معتقدید روزی ظهور می‌کند از خرافات است.

## «مقدمه»

«غیبت» و «طول عمر» حضرت ولی عصر علیه السلام که از اعتقادات عمیق شیعیان دوازده امامی است، در بسیاری از مجامع علمی مورد بحث و بررسی قرار گرفته و نتایج مطلوبی نیز داشته است. ما در این کتاب از دو موضوع یاد شده - غیبت و طول عمر - موضوع دوم آن را مورد بحث و بررسی قرار داده‌ایم.

ممکن است با دیدن یا شنیدن عنوان کتاب حاضر - طول عمر تا بی‌نهایت - این گمان برای انسان پیش آید که مقصود مؤلف طول عمر هر انسان است؛ به این معنی که خیال شود خواسته‌ایم اکسیری برای طول عمر انسان‌ها ارائه کنیم، در حالی که مقصود بررسی طول عمر حضرت ولی عصر علیه السلام است و در حقیقت می‌خواهیم اثبات کنیم که امام زمانی که فردی از افراد همین بشر است چگونه ممکن است سالیان بسیار طولانی که خارج از تصور انسان است، زنده بماند؟

باید بگوییم از آنجا که مدت عمر در افراد بشر متفاوت است و تاکنون کسی نتوانسته عمر فردی را حدس بزند یا به آن بیفزاید. از طرفی قانون و معیار خاصی هم برای به دست آوردن آن وجود ندارد تا جایی که مردن هم



نوبتی نبوده و در بسیار موارد دیده شده که فرزند زودتر از پدر و مادر خود مرده است، لازم دانستم به عنوان پیش در آمد مطالبی را از قرآن و حدیث در ارتباط با عمر و اجل مطرح کنم تا در هنگام مطالعه‌ی کتاب راه گشای بسیاری از مسائل باشد.

### «سیر تکاملی انسان»

خدای متعال در باره‌ی سیر تکاملی بشر در قرآن کریم چنین فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ، فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تُرَابٍ، ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ، ثُمَّ مِّن عَلَقَةٍ، ثُمَّ مِّن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى، ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا، ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَ مِّنْكُمْ مَّن يَتَّقِي وَ مِّنْكُمْ مَّن يُرْدُّ إِلَىٰ أُولَٰئِكَ الْعُمُرِ لِكَيْلًا يَعْلَمَ مَن بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا...﴾<sup>۱</sup>

«ای مردم، اگر نسبت به برپایی قیامت در شک و تردید هستید، باید بدانید که اصل و ریشه‌ی انسان در آفرینش، خاک بی جان بوده است؛ ما انسان را از خاک آفریده و سپس نسل او را در نطفه‌ی او قرار دادیم، آنگاه نطفه را به علقه و خون بسته شده تبدیل کردیم، سپس خون بسته را به گوشت نیمه تمام و گوشت تمام مبدل کردیم، بعد از آن گوشت‌های تمام را تا روز معین در شکم مادرها مستقر ساخته و بعد آن را به صورت طفل از شکم‌ها بیرون می‌آوریم تا - در دنیا - به حد رشد و کمال برسند، ولی برخی از شما آنچنان خواهید بود که در این بین مرگتان فرا رسیده و می‌میرید، ولی

۱- سوره حج، آیه ۵، ج ۱۷ با اندکی اختلاف در سوره غافر، آیه ۶۷، ج ۲۴.

بعضی را به نهایت پیری می‌رسانیم. این بدان جهت است که بدانید بعد از آن همه دانش و توانایی که به دست آورده‌اید آخر به جایی می‌رسید که دانش خود را فراموش کرده و قدرت خویش را از دست می‌دهید».

شاید آیه شریفه از جهت معنا و مفهوم نیازی به توضیح نداشته باشد، ولی اندک دقت در آن به انسان می‌نمایاند که همه چیز در دست قدرت خدای توانا است؛ گرفتن نطفه و تبدیل شدن آن به خون بسته به خواست خدا است که اگر نخواهد دفع شده و در رحم مادر مستقر نمی‌شود. گوشت شدن خون‌های بسته که اگر خدا نخواهد در نیمه‌ی راه سقط می‌شود و....، تا این که به صورت نوزادی متولد می‌شود و پس از آن تا زمانی که به عنفوان جوانی می‌رسد که اگر خدا نخواهد در طفولیت می‌میرد و بالاخره تا این که پیر مردی سالخورده می‌شود. پس همه‌ی این مراحل به مشیت و خواست خدای مهربان صورت می‌گیرد و از جمله‌ی این مراحل «وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى» است که مرحله‌ی نهایی انسان در این دنیا است و آنهم بدون تعیین وقت و وعده‌ی قبلی است.

حال لازم است بدانیم آیا مدتی که انسان باید در دنیا بماند تغییرناپذیر است یا می‌توان آن را به نحوی تغییر داد؟ خدای متعال در این ارتباط که مرگ و میر انسان‌ها با تقدیر است در سوره‌ی مبارکه‌ی واقعه فرموده است:

﴿نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ، عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَ نُؤْتِيَكُمْ

فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾<sup>۱</sup>.

۱- سوره واقعه، آیه ۶۰ و ۶۱، ج ۲۷.

«مائیم آن کسی که مرگ را میان شما مقدر و [عمر را] اندازه گیری کرده و چنین نیست که درمانده باشیم و شما بر قدرت و توان ما پیشی بگیرید (و مرگ را تأخیر بیندازید؛ زیرا اگر بخواهیم) شما را به همانندتان تبدیل می‌کنیم و شما را در آنچه نمی‌دانید (دیگر باره) پدیدار می‌سازیم».

در این آیه با صراحت بیان شده که تعیین عمر و رخداد مرگ در حیطه‌ی قدرت خدای جهان است و توان و قدرت هیچ کسی بر قدرت خدا پیشی نمی‌گیرد؛ یعنی احدی نمی‌تواند خواسته‌ی خود را بر خواست خدای متعال تحمیل کند.

همچنین در پیام دیگر در این باره - که وقتی عمرتان به سر آید هرکجا که باشید جانتان را می‌گیریم - فرموده است:

«أَيْنَ مَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ...»<sup>۱</sup>

«در هر کجا که باشید، گر چه در کاخ‌ها و برج‌های بسیار مستحکمی که خارج از باور انسان است - ولی بدانید - عاقبت، مرگ گریبانتان را خواهد گرفت».

فرقی نمی‌کند که انسان هنگام پایان عمر در محیط باز و آزاد باشد یا در عمارت‌های استوار با درهای بسیار مطمئن و قفل‌های فولادین. و زیباتر این که در آیه دیگری از سوره‌ی انعام فرموده است:

«وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ

هُمْ لَا يُفَرِّطُونَ»<sup>۲</sup>

۱- سوره نساء، آیه ۷۸، ج ۵.

۲- سوره انعام، آیه ۶۱، ج ۷.

«او است خدای قهاری که اقتدار و بزرگی اش مافوق قدرت بندگان بوده و برای حفظ و حراست از بندگان خود ملائکه‌ای را مأمور کرده تا از جان آنان تا هنگام مرگ نگهداری کنند، اما همین که مرگ حتمی شما فرا می‌رسد همان ملائکه‌ای که حافظ جانتان بودند موظف به قبض روح شما شده و بدون کم‌ترین کوتاهی شما را می‌میرانند.»

پس همان گماشتگانی که از انسان حفاظت می‌کنند وقتی اجل انسان فرا می‌رسد او را به دامن مرگ کشانده و جان او را می‌گیرند! موضوع مهمی که در آیه دیگر بدان اشاره شده جان دادن انسان هنگام خواب است. قرآن کریم در این باره فرموده است:

﴿وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾<sup>۱</sup>

«و او همان خدایی است که چون در شب به خواب می‌روید جانتان را می‌گیرد و شما را می‌میراند و بر کردار روزتان نیز آگاه است. سپس خدای متعال بعد از آن مرگ موقت (که همان خواب است) دوباره زنده‌تان می‌کند و شما زندگی را ادامه می‌دهید تا هنگامی که اجل و مرگ حتمی شما فرا رسد. آنگاه شما را با مرگ حتمی به سوی خود برده و به آنچه در این دنیا انجام داده‌اید آگاهتان می‌سازد.»

بنابر این آیه انسان هر شب هنگامی که بخواب می‌رود جانش گرفته می‌شود و می‌میرد. پس هر انسانی در بیست و چهار ساعت حداقل یک بار

۱- سوره انعام، آیه ۶۰، ج ۷.

به مدتی که در خواب است می میرد، اما چون هنوز مرگ حتمی او نرسیده، دوباره زنده و بیدار می شود و اگر اجل حتمی او سرآمده باشد بیدار شدن از خواب برای او ممکن نیست و دار فانی را وداع می گوید. پس در حقیقت همین خوابی که می رویم یک نوع مرگ موقت است. پس با این اوصاف مرگ لازمی لاینفک آدمی است و علم آن نیز منحصر به خدای متعال است. این یک امر طبیعی است که هر جا انسان یا هر حیوان ذی روحی وجود دارد فرمان مرگ نیز بر او مسلط است.

از آیات قرآن که بگذریم سخنان انبیاء علیهم السلام و اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز مؤید این امر است. امام امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه در این باره چنین فرموده است:

«أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّمَا أَنْتُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا غَرَضٌ تَنْتَضِلُ فِيهِ الْمَنَائِمَا، مَعَ كُلِّ جُرْعَةٍ شَرَقَّ، وَ فِي كُلِّ أَكْلَةٍ غَضَضٌ،...»<sup>۱</sup>.

«ای مردم مثل شما در این دنیا مثل «سپیل»<sup>۲</sup> های نشانه روی است، تیرهای مرگ نیز از هر سمتی به سوی شما نشانه می روند. با هر جرعه‌ای نوشیدنی که می نوشید یک بار احتمال جستن در گلو و با هر لقمه‌ای که می خورید یک بار ترس گلوگیر شدن در شما وجود دارد،...».

آن حضرت همچنان در خطبه‌ای به مردم کوفه در باره‌ی فراگیر بودن مرگ چنین می فرماید:

۱- نهج البلاغه فیض الاسلام، ج ۳، خطبه ۱۴۵.

۲- (cible) «سپیل» تابلو مخصوصی است که در پادگان‌های آموزشی برای آموزش تیراندازی نصب می شود و تیرها به سوی آن پرباب می گردد.

«فَلَوْ أَنَّ أَحَدًا يَجِدُ إِلَى الْبَقَاءِ سُلْمًا أَوْ إِلَى دَفْعِ الْمَوْتِ سَبِيلًا لَكَانَ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

الَّذِي سَخَّرَ لَهُ مَلَكُ الْجِنِّ وَالْأَنْسِ مَعَ التُّبُورَةِ وَالْعَظِيمِ الزُّلْفَةِ...»<sup>۱</sup>.

«اگر کسی برای ماندن در دنیا و رهائی از مرگ، راهی می یافت، باید آن کس حضرت سلیمان فرزند حضرت داوود باشد که پیغمبری از پیامبران الهی بود، او علاوه بر مقام و منزلت پیغمبری و نبوت، بر جن و انس و وحش و طیور هم سلطنت و پادشاهی داشت.»

همچنین آن حضرت در خطبه‌ی همام در باره‌ی اوصاف متقین و مرگ چنین فرموده است:

«وَلَوْلَا الْأَجَلُ الَّذِي كُنِبَ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ، وَ

خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ»<sup>۲</sup>.

«و اگر اختیار مرگی که بر آنان (متقین) مقدر شده است در دست خودشان بود، به خاطر اشتیاقی که برای رسیدن به مقامات آخرت و ترس از غرق شدن در گناهان دارند لحظه‌ای روحشان در کالبد آنان باقی نمی ماند و به عالم دیگر پرواز می کرد.»

بنابر آنچه گذشت به این نتیجه می‌رسیم که مدت عمر هر انسان در کتاب تکوین اندازه‌گیری شده و مقدار آن نزد خدا معلوم است، جز این که برخی در اثر مراقبت و پیشگیری‌ها مدت بیشتری عمر می‌کنند و عده‌ای بدون مراقبت، زودتر از دنیا می‌روند، این امر معنای دیگری دارد که بحث آن را در شرح اجل معلق و اجل محتوم می‌خوانید.

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۸۱، فیض الاسلام.

۲- نهج البلاغه عده، اوصاف متقین، خطبه ۱۹۳.

### «اجل محتوم و معلق»

هر موجودی که به آن موجود مادی دنیوی گفته شود، دارای اجل، نهایت و پایان است. این پایان یا نهایت و اجل در اصطلاح فارسی زبان‌ها «مرگ» نام دارد، با این تفاوت که **مرگ جانداران** دو قسم است: یک قسم مرگ نابهنگام که در اصطلاح به آن **اجل معلق** می‌گویند. اجل **معلق** مانند بسیاری از مرگ و میرهای روزانه‌ای است که در اثر تصادفات، جنگها، نزاع‌های شخصی و غیره برای انسان یا هر جنبنده‌ای پیش می‌آید. قسم دیگر مرگی که در وقت خود می‌رسد و در اصطلاح به آن **اجل محتوم** گفته می‌شود. اجل محتوم را به این جهت محتوم می‌نامند که وقت فرا رسیدن آن عندالله معلوم و حتمی و غیر قابل تغییر است؛ نظیر مرگ‌های طبیعی که برای اکثر مردم پیش می‌آید و خدای متعال از آن به «اجل مسمی» تعبیر کرده است؛ که در سوره‌ی انعام در این باره چنین آمده است:

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا، وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ مُنْتَرُونَ﴾<sup>۱</sup>

«او - یعنی الله - کسی است که نسل اولیه شما را (در آغاز) از گِل آفرید، سپس مدتی را مقرر داشت و آن را نزد خود اجلی (حتمی) نامید. سپس شما (در ربوبیت او) شک و تردید می‌کنید.»

**اما اجل سایر موجودات** فقط از قسم اجل حتمی و به گونه‌ای تدریجی است که غیر محسوس است؛ مثلاً یک تیر آهن گرچه دارای اجل و پایان است، اما به گونه‌ای تدریجی است که به گمان انسان صدها سال عمر

۱- سوره انعام، آیه ۲، ج ۷.

دارد و سرِ پا می ماند، ولی وقتی به ساختمان مخروبه‌ای که حدود پنجاه سال پیش ساخته شده می‌نگریم می‌بینیم آهن‌های آن به گونه‌ای فرسوده شده که دیگر باره قابل استفاده در ساختمان جدید نیست.

از آنچه گذشت دانسته شد که انسان دارای دو نوع اجل است. در تاریخ آمده است روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در حالی که در کنار دیواری نشسته بود، متوجه شد دیوار شکسته و در حال فرو ریختن است، بلادرنگ از جای خود برخاست و در جای دیگری نشست، شخصی که متوجه این موضوع شد به آن حضرت اعتراض کرد و گفت: از قضای خدا فرار می‌کنی؟ حضرت امیر علیه السلام فرمود: از قضای خدا فرار می‌کنم و به قدر او پناه می‌برم!.

معنی این کار حضرت این است که انسان دارای اجل معلقی است که دور سرِ او می‌گردد، اگر از خود مراقبت کند آن اجل به تأخیر می‌افتد و گرنه زودتر از موعد می‌میرد؛ به عبارت روشن‌تر اگر انسان با سرویس پله یا آسانسور از بام پایین بیاید اجلس به تأخیر می‌افتد و اگر خود را از بام پرتاب کند بی‌شک می‌میرد.

### «نظر دانشمندان در این باره»

بسیاری از دانشمندان در باره‌ی به تأخیر افتادن مرگ دارای نظرات مثبتی هستند که به برخی از آنها اشاره می‌شود.

۱- پروفیسور «هنری اسمیس» استاد دانشگاه کلمبیا در این باره می‌گوید:

«باید حدّ متوسط مرگ و میر عمومی را به حدّ مرگ و میر اطفال کمتر از ده سال رسانید

۱- «قال علیه السلام: افر من قضاء الله الی قدره». توحید صدوق، چاپ قدیم (سنگی)، ص ۳۳۷.



و اگر این مسأله جامهٔ تحقق به خود بگیرد در این صورت انسان هشتصد سال عمر خواهد کرد»<sup>۱</sup>.

آنگونه که می‌دانیم در زمان‌های نه چندان دوری به علت عدم رعایت مسایل بهداشتی، عدم وجود مراقبت‌های پزشکی، نبود یا کمبود دارو و درمان و عدم امکانات مالی برای اولیاء کودکان، اطفال کمتر از ده سال که از آسیب‌پذیری بالایی برخوردار بودند پیش از رسیدن به سنین شش، هفت و نهایتاً تا ده سالگی می‌مُردند، ولی با گذشت زمان و پیشرفت علم پزشکی و گسترش مراقبت‌های جهانی و اهتمام والدین به فرزندان خود، امید به زندگی و بقا روز به روز افزایش یافت و مرگ و میرها بسیار کم شد.

پروفسور اسمیس - با توجه به مراتب یاد شده - با مقایسه میان کنترل مرگ و میر اطفال و افراد مسن خواسته است بگوید همچنان که به علت مراقبت‌های پزشکی توانستیم مرگ و میر اطفال را کم کنیم خواهیم توانست مرگ و میر افراد سالخورده را نیز تغییر داده و عمر آنان را از آنچه که فعلاً هست بیشتر کنیم.

بنا به این نظریه اگر انسان به طور دائم تحت مراقبت قرار گیرد طبعاً عمر طولانی‌تری خواهد داشت، ولی این بدان معنا نیست که ما عمر انسان را افزایش می‌دهیم، بلکه بدین معناست که ما توانسته‌ایم موانع رسیدن به عمر واقعی را از سر راه انسان برداریم و از رسیدن مرگ معلق او جلوگیری کنیم.

۲- دکتر «گیلورد هاوزر» آمریکایی می‌نویسد:

۱- اطلاعات، شماره ۱۱۸۰۵، مورخهٔ ۲۰ مهرماه ۱۳۴۴.

«امروز علم پزشکی به کمک علم تغذیه قیود و حدود عمر را از سر راه بشر برداشته و ما امروز بر خلاف اجداد و پدرانمان می‌توانیم امید وار باشیم که می‌توانیم عمر طولانی بکنیم»<sup>۱</sup>.

وی در جای دیگر می‌نویسد:

«دانشمندان بسیاری با تجربه‌ی علمی ثابت کرده‌اند که بخوبی و آسانی می‌توان عمر طولانی کرد»<sup>۲</sup>.

دکتر «هاوزر» در بحث دیگری می‌نویسد:

«علم پزشکی مبحث بزرگی در باره‌ی جذب اغذیه دارد که به کمک آن هر کس می‌تواند به سرچشمه‌ی جوانی و طول عمر دست یابد»<sup>۳</sup>.

از نظریه فوق چنین بر می‌آید که دکتر «گیلورد هاوزر» بر این باور است که میان انسان‌ها تفاوت جسمانی وجود دارد؛ چراکه انسان دیروز عمری متناسب با شرایط غذایی زمان خود داشته و بدین ترتیب انسان امروزی تحت شرایط غذایی بهتری می‌تواند عمر طولانی‌تری داشته باشد که این به معنای پیشگیری از فرا رسیدن مرگ معلق است.

۳- پروفیسور «پشس» فرانسوی در کتاب خود به نام «امید به یک زندگی

طولانی» می‌نویسد:

«بشر می‌تواند با استفاده از مواهب طبیعی و قدرت تمدن خویش زندگی طولانی‌تر و

۱- پاسخ ما، شماره ۶، ص ۲۲، نقل از گذرنامه برای یک زندگی نوین، ص ۱۴.

۲- پاسخ ما، شماره ۶، ص ۲۲، نقل از گذرنامه برای یک زندگی نوین، ص ۱۸.

۳- پاسخ ما، شماره ۶، ص ۲۳، نقل از گذرنامه برای یک زندگی نوین، ص ۲۷.

فعال‌تری داشته باشد، و پیری را چندین سال عقب بیندازد»<sup>۱</sup>.

این سخن پروفیسور «پشس» نیز در ارتباط با اجل معلق مصداق پیدا می‌کند؛ زیرا اجل محتوم غیر قابل تغییر است، ولی اگر انسان با دستورات پزشکی از خود مراقبت کند به یقین می‌تواند پیری زود رس و مرگ معلق را از خود دور کند و عمر بیشتری داشته باشد.

### «آزمایشات پزشکی»

از نظرات دانشمندان که بگذریم نتایج برخی آزمایشات نیز در این ارتباط نشان می‌دهد مراقبت‌های لازم، مرگ معلق را از انسان دور کرده و به طول عمر انسان می‌افزاید؛ مثلاً دکتر «ژرژ کلیبز» که یکی از اساتید دانشگاه «هال» در آلمان است گیاهی را که بر پشت پشه‌های آبی می‌روید و بیش از دو هفته عمر نمی‌کند، مورد آزمایش قرار داده و آن را در شرایط خاصی تربیت کرده که تا شش سال عمر کرده است.<sup>۲</sup>

پر واضح است که مواد غذایی برای گیاه یاد شده در پشت پشه بیش از دو هفته وجود نداشته از این رو پس از دو هفته به نابدی می‌گراییده اما وقتی به داخل گلدان یا زمین و خاک مناسبی منتقل شده بر اثر وجود کود و مواد لازم در زمین آن گیاه تا شش سال زنده مانده است. این درست مثل ماهی‌هایی بود که برای ما (نگارنده) بیش از یک هفته عمر نمی‌کرد، ولی

۱- پاسخ ما، شماره ۶، ص ۲۴، نقل از اطلاعات، شماره ۱۱۷۳۱، مورخه ۲۷ تیرماه ۱۳۴۴.

۲- پاسخ ما، شماره ۶، ص ۲۵، نقل از مجله الهلال، چاپ مصر، شماره ۹، ص ۷۱۸، سال ۲۳، سنه ۱۳۳۳ هجری.

وقتی رمز حیات آن را به دست آوردیم و هر روز مقداری مواد غذایی در آب ریختیم توانستند چندین سال عمر کنند، پس در حقیقت دکتر «ژرژ کلیبر» با این کار توانسته موانع رسیدن به شش سال عمر را از سر راه آن گیاه بردارد، آن را از مرگ معلق نجات داده و به مرگ واقعی خود برساند.

یا به نقل از دکتر «هنری اسمیس» استاد دانشگاه کلمبیا، «دکتر الکسیس کارل در سال ۱۹۱۲ موفق به نگهداری یک مرغ به مدت سی سال شد در حالی که حداکثر عمر یک مرغ ده سال است»<sup>۱</sup>.

به اعتقاد دکتر «هنری اسمیس» مراقبت از هر جاننداری می تواند عمر آن جاندار را به بیش از حدّ متعارف تا سه برابر برساند و این امر نشانگر این واقعیت است که عمر بیش از حدّ متعارف برای انسان امری ممکن و غیر قابل تردید است، اما این بدان معناست که انسان توانسته با مراقبت های لازم از اجل و مرگ معلق جلوگیری کند؛ یعنی دکتر کارل توانسته با رفع موانع اجل معلق مرغ را از آن دور کند و آن مرغ را به عمر واقعی خود که مثلاً سی سال است برساند.

از آیات و روایاتی که تا به اینجا خواندیم به این نتیجه رسیدیم که: اولاً تعیین عمر وابسته به قدرت خدای متعال است و ثانیاً هیچ کس نمی تواند در اصل مقدار عمر خود یا دیگری دخالت کرده و آن را زیاده تر از آنچه مقدر شده است بکند. بنابراین می توانیم به صراحت اعلام کنیم که عمر امام زمان علیه السلام از همین نمونه است و خدای متعال بنا به مصالحی که در میان

۱- پاسخ ما شماره ۶: به نقل از اطلاعات، شماره ۱۱۸۰۵، مورخه ۲۰ مهرماه ۱۳۴۴.

است آن را طولانی نموده تا آنجا که با وجود دلایل لازم بسیاری از خواص در آن گمراه شده و می‌شوند.

### «تحیّر و انحراف برخی دانشمندان در غیبت امام زمان علیه السلام»

باید متذکر شوم بر حسب روایاتی که در این زمینه در دسترس است غیبت حضرت صاحب الزمان علیه السلام بقدری طولانی خواهد شد که بسیاری از دانشمندان مؤمن از دین خارج خواهند شد. در باره‌ی طولانی شدن غیبت حضرت مهدی علیه السلام روایات زیادی از رسول خدا و ائمه‌ی اطهار علیهم السلام نقل شده است که درخور اهمیت و قابل توجه است. گرچه ذکر این احادیث از موضوع این کتاب خارج است، اما بخاطر اهمیت موضوع به جملاتی از چند حدیث اشاره‌ی اجمالی می‌شود.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است: برای حضرت مهدی علیه السلام غیبتی وجود دارد که باعث حیرت افراد می‌شود<sup>۱</sup> و طبیعی است که گروه‌های زیادی در این غیبت گمراه و از دین خارج می‌شوند.

مقصود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این است که از بس غیبت آن حضرت طولانی می‌شود، مؤمنان بسیاری در وجود آن حضرت دچار تردید شده و از آمدن او ناامید می‌شوند، و بر اثر طولانی شدن زمان غیبت، آن حضرت را تکذیب می‌کنند.

در حدیث دیگر به نقل از اصبع بن نباته آمده است:

«أتیت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فوجدته متفكراً ینکت الارض، فقلت:

۱- «... تَكُونُ بِهِ غَيْبَةً وَ حَيْرَةً، تَضِلُّ فِيهَا الْأُمَّمُ ...» اکمال الدین، ص ۲۸۰.

یا امیر المؤمنین مالی أراک متفکراً تنکت فی الارض، أرغبت فیها؟ قال: لا و الله ما رغبت فیها و لا فی الدنيا يوماً قط، ولكن فکرت فی مولود یكون فی ظهري الحادی عشر من ولدی هو المهدي یملأها عدلاً كما ملئت ظلماً، تكون له حیرة و غیبة تضل فیها اقوام...»<sup>۱</sup>.

«چون به نزد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رفته بودم مشاهده کردم که آن حضرت مانند کسی که در حال تفکر است روی زمین خط می کشد. با تعجب به آن حضرت گفتم: چرا شما را این چنین ملاقات می کنم، آیا در دنیا فرو رفته و یا به آن رغبت پیدا کرده اید؟ فرمود: نه به خدا سوگند، هیچ گاه در دنیا فرو نرفته و به آن رغبت پیدا نکرده ام، ولكن در باره ی مولودی فکر می کنم که در پشت یازدهم از فرزندان من به نام مهدی علیه السلام است. او زمین را از عدل و داد پر کند همچنان که از ظلم و ستم پر شده باشد، برای او غیبتی خواهد بود که اقوام فراوانی در آن به گمراهی می افتند».

همچنان در حدیثی از حضرت امیر علیه السلام آمده است:

«... للقائم منا آمدها طویل کأنی بالشیعة یجولون جولان النعم فی غیبتة یطلبون المرعی فلا یجدونه، ألا فمن ثبت منهم علی دینه، و لم یفس قلبه لطول غیبة امامه فهو معی فی درجتی بوم القيامة»<sup>۲</sup>.

«برای قائم ما غیبت طولانی خواهد بود؛ مثل شیعیان ما در این غیبت مثل کسانی است که دنبال قوت و غذا می گردند و هر چه می گردند چیزی نمی یابند، آگاه باش کسانی از ایشان که در دین خود ثابت و استوار بمانند و

۱- اکمال الدین صدوق، ط حیدریة النجف، ص ۲۸۳.

۲- اکمال الدین صدوق، ط حیدریة النجف، ص ۲۹۸.

قلبشان بخاطر طولانی شدن غیبت امامشان کدر نشده (و از دین خارج نشوند) در قیامت در مقام و منزلت من خواهند بود».

همچنان در حدیث دیگر به نقل از امام حسین علیه السلام آمده است که پدرم

علی علیه السلام فرمود:

«و للتاسع من ولدك يا حسين هو القائم بالحق و المظهر للدين و الباسط للعدل. قال

الحسين عليه السلام: فقلت له: يا امير المؤمنين و ان ذلك لكائن؟ فقال عليه السلام: اي و الذي بعث

محمد صلى الله عليه و آله و سلم بالنبوة و اصطفاه على جميع البرية، ولكن بعد غيبة و حيرة، فلا تثبت فيها

على دينه الا المخلصون المباشرون لروح البقين، الذين اخذ الله عز و جل ميثاقهم

بولابتنا، و كتب في قلوبهم الايمان، و ايدهم بروح منه»<sup>۱</sup>.

«ای حسین، نهمین فرزند تو همان کسی است که قائم بحق و ظاهر

کننده‌ی دین و بسط دهنده‌ی عدل است. امام حسین علیه السلام فرمود: از پدرم

علی علیه السلام پرسیدم: یا امیرالمؤمنین، آیا این شدنی است؟ فرمود: آری به آن

خدایی که محمد صلى الله عليه و آله و سلم را به نبوت مبعوث کرده و او را بر همه‌ی خلائق

برتری داد، این قیام به حق بعد از یک غیبت بسیار طولانی و یک حیرت

بسیار بزرگ صورت خواهد پذیرفت، آن غیبت بقدری طولانی خواهد شد

که بجز خالص شدگان در دین و همراهان با روح یقین که با ولایت ما اهل بیت

میثاق بسته و ایمان در اعماق قلب‌های آنان رسوخ کرده و به وسیله‌ی روح

خدا تأیید شده‌اند، دیندار نخواهند ماند».

از این قبیل احادیث، فراوان است و چون کتاب حاضر گنجایش نقل و

۱- اکمال الدین صدوق، ط حیدریة النجف، ص ۲۹۸.

شرح همه‌ی آنها را ندارد به مصداق «تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل» به همین مقدار بسنده می‌شود.

بنابر این، وقتی انسان به این قبیل احادیث توجه کند به این نتیجه می‌رسد که استبعاد کنندگان گرچه در لباس روحانیت - شیعه یا سنی - ولی چون بنا به فرموده‌ی حضرت علی علیه السلام با ولایت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام میثاق نبسته و ایمان در اعماق قلب‌های آنان رسوخ نکرده و به وسیله‌ی روح خدا تأیید نشده‌اند در دیانت آنان خلل وارد شده و به هر وسیله بهانه تراشی می‌کنند و در هر دلیلی هر چند مستدل خدشه می‌کنند. در خاتمه لازم می‌دانم به چند نکته‌ی اساسی اشاره کنم:

۱- چون معمولاً کسانی که در مسئله‌ی طول عمر حضرت اشکال تراشی می‌کنند افراد بی‌شماری از میان مسلمانان هستند از این رو، سخن ما در این کتاب با مسلمانان و معتقدان به قرآن و رسالت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم است که از این رهگذر ناگزیر باید با منابع اهل سنت سروکار داشته و از آن منابع ارائه‌ی دلیل و برهان کنیم.

۲- گرچه مسأله «طول عمر» تا حدود صد سال و بیش از آن یک امر طبیعی در عصر ما است، ولی چون طول عمر در حدّ یکهزار سال و بیش‌تر در عصر ما امری خارق العاده به حساب می‌آید و وقوع امور خارق العاده در حیظه‌ی قدرت آفریدگار جهان است، از این رو قسمتی از بحث را به گونه‌ای قرار داده‌ایم که حکایت از قدرت و توان خدای متعال دارد.

البته نه ما در مقام برشماری همه‌ی شگفتی‌های جهان آفرینش و همه‌ی موارد قدرت‌مندی خدای متعال هستیم و نه قدرت‌مندی خدای متعال



چیزی است که مسلمانان و معتقدان به قرآن از آن غافل بوده و آن را منکر شده باشند؛ به این معنا که همه‌ی مسلمانان عقیده دارند آفریدگار جهان بر هر کاری قادر است؛ زیرا هر یک از مسلمانان هر صبح و شام در متجاوز از چهل آیه از قرآن خوانده و می‌خوانند که:

﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾، ﴿وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾، ﴿وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾، ﴿وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ﴾ و ...

پس بر مبنای این قبیل آیات همه‌ی مسلمانان می‌دانند که خدا، قادر و توانا است، همچنان می‌دانند که توانائی خدای متعال بر حکمت و مصلحت استوار است، پس هر قدرت‌نمایی که می‌کند بخاطر حکمت و مصلحتی است که در آن نهفته است، ولی چون برخی از اشخاص کوتاه فکر و کج‌اندیش و یا مغرض در طول عمر شریف حضرت مهدی علیه السلام شبهه می‌کنند و آن را امری غیر قابل تحقق دانسته‌اند، بر آن شدم که به برخی از - به اصطلاح آنها - نشدنی‌هایی که قرآن به انجام آن تصریح فرموده اشاره کنم تا روشن شود بسیاری از چیزهایی که به عقل قاصر بشر نشدنی است، چون امکان عقلی داشته و در پیشگاه خدای لایزال ممکن و شدنی بوده با استناد به قرآن شریف به وقوع پیوسته و تحقق پیدا کرده است.

۳- چون در طول تاریخ، کسانی وجود داشته‌اند که به مراتب از دویست تا هزار و پانصد و بلکه دو هزار سال عمر کرده و نام بسیاری از آنان در تاریخ و حدیث یاد شده، ما به عنوان «مشتی نمونه‌ی خروار» اسامی برخی از آنان را بر شمردیم تا شاید بتوانسته باشیم از این راه استبعادی را که در رابطه با طول عمر حضرت مهدی علیه السلام شده از میان برداریم.

۴- چنین نیست که چون این کتاب در ردّ استبعاد زنده بودن حضرت مهدی علیه السلام نوشته شده، پس باید سخن و پیام آن نیز پیرامون اثبات طول عمر تا حدود یکهزار و سیصد، چهار صد سال باشد، بلکه این ناچیز دایره‌ی بحث را به قدری وسیع قرار داده است تا امکان استفاده‌ی طول عمر تا بی‌نهایت را داشته باشد. بنابراین، کتاب حاضر در صدد روشن نمودن دو موضوع مهمّ که یکی «نفی استبعاد طول عمر» و دیگری «امکان طول عمر تا بی‌نهایت» است برآمده و آن را در سرفصل‌های زیر بیان کرده است:

**الف:** بررسی برخی امور خارق العاده‌ای که در آیات قرآن وجود داشته و بیانگر قدرت نامتناهی آفریدگار جهان است و ارتباط آن با مسأله‌ی طول عمر.

**ب:** معرفی برخی معمرینی که به‌عینه دیده شده و یا در تاریخ نام آنها ثبت شده و بسیاری از بزرگان علمی و دینی بر آن صحت گذاشته و آن را تأیید کرده‌اند.

**ج:** نگاهی به عمر انسان‌های اولیه‌ای چون حضرت آدم ابوالبشر علیه السلام و بسیاری از فرزندان او که در بدو خلقت زندگی می‌کرده و از عمر بسیار طولانی برخوردار بوده‌اند.

**د:** نگاهی به برخی از آیات قرآن که بیانگر طول عمر است.

**هـ:** بررسی آیات و احادیثی که حکایت از امکان طول عمر انسان تا بی‌نهایت را به‌خواست و اراده‌ی خدای متعال دارند.

## «بخش ۱»

### «برخی امور خارق العاده در قرآن»

آنچه در بحث «طول عمر» حائز اهمیت است، مسأله‌ی قدرت مطلقه و بی‌قید و شرط آفریدگار جهان است؛ با این توضیح که قدرت و توان هر کس یا هر چیز، در یک حد و با شرایطی خاص است که مختص به خود او است؛ از باب مثال قدرت سوزندگی آتش تا وقتی است که مانعی مانند رطوبت در سوختنی در سر راه آتش وجود نداشته باشد. پس اگر شیء سوختنی خیس باشد، قدرت سوزندگی آتش خنثی شده و آن شیء نمی‌سوزد. یا مثلاً قدرت حیات بخش بودن خورشید تا هنگامی است که اشعه‌ی آن بدون واسطه، یا با واسطه‌ی ناچیز به موجودات بتابد. بنابراین اگر مانعی جلوی تابش خورشید را بگیرد و از رسیدن اشعه‌ی آن جلوگیری کند، قدرت حیات بخش بودن خورشید یا به‌طور کلی و یا به‌طور نسبی سلب شده و موجودات آن محیط رو به زوال می‌گذارند و به‌همین منوال است قدرت و توان هر چیز دیگری که در این جهان هستی فرض کنید و توان فاعلی داشته باشد.

در صورتی که قدرت آفریدگار جهان بدون قید و شرط بوده و هر ممکن عقلی را به صرف اراده به وجود می آورد<sup>۱</sup>.  
اینک چون بحث ما در این کتاب پیرامون حیات و اثبات طول عمر حضرت ولی عصر (عج) است و این معنا بخشی از قدرت مطلقه‌ی آفریدگار جهان می باشد از این رو ما در این بخش به برخی از موضوعاتی که در قرآن کریم از مصادیق بارز قدرت مطلقه‌ی آفریدگار جهان است اشاره کرده و در ضمن آن به اصل بحث می پردازیم تا با بیان هر مورد استبعادی که در امکان طول عمر شریف آن حضرت شده مرتفع شود.

### ۱- «طوفان نوح علیه السلام»

یکی از شگفتی های تاریخ، طوفان حضرت نوح علیه السلام است. آیات مربوط به این طوفان دارای ابعاد مختلف است، ولی از آن جا که بررسی همه‌ی ابعاد آن از موضوع این کتاب خارج است، فقط به یک بُعد که کیفیت و چگونگی آن است می پردازیم. البته یکی از ابعاد دیگر این داستان نیز در بخش مربوط به طول عمر حضرت نوح علیه السلام خواهد آمد. بنابر این آنچه در باره‌ی خارق العاده بودن طوفان نوح علیه السلام آمده آیاتی است به این شرح:

﴿وَ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَ وَحِينَا وَ لِأَخْطَابِنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ {۳۷} وَ يَصْنَعُ الْفُلْكَ وَ كَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُونَ مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ {۳۸} فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُحْزِبُهُ وَ يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ {۳۹} حَتَّى إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَ فَارَ التُّورُ، قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَ أَهْلَكَ

۱- ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ سوره يس، آیه ۸۲، ج ۲۳.

الْأَمْنُ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ {۴۰} وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ  
 مَجْرَاهَا وَمُرْسِيهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ {۴۱} وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَى  
 نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ {۴۲} قَالَ سَأُوِي إِلَى  
 جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ، قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ  
 فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ {۴۳} وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَائِكَ يَا سَّمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَ  
 قُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ {۴۴} ﴿۱﴾

پس از آن که خدای متعال به حضرت نوح علیه السلام دستور ساختن کشتی را داد، فرمود: این مردم بخاطر کفران و تمردهای مداومی که دارند هلاکت و نابودی برای شان حتمی است، نوح علیه السلام به ساختن کشتی مشغول شد و در آن هنگام که فرمان قهر و غضب خدا فرا رسید، آن حضرت ساختن کشتی را به اتمام رسانده و مؤمنان را بر آن سوار کرده بود. آب از آسمان باریدن گرفته و از زمین فوران می نمود تا بر اثر تراکم آب ها آن سرزمین همچون دریای مواجی پر از آب شد و کشتی بر فراز آب ها به گردش درآمد. اصحاب و یاران نوح علیه السلام جان سالم بدر بردند و کافران و معاندان به سزای کردار و اعمال ننگین خود رسیدند. پس در این هنگام به آسمان دستور داده شد از باریدن باز ایستد و از زمین خواسته شد آب های خود را ببلعد و کشتی بر جودی - که کوه معروفی است - استوار گشت و سرنشینان آن به سلامت به زمین فرود آمدند.

سرزمینی که حضرت نوح علیه السلام در آن می زیست و از سوی آفریدگار جهان

مأمور به ساختن کشتی شده بود، به گونه‌ای بود که نه در ساحل دریا و بندرگاه یا نزدیک به دریا بود و نه به گونه‌ای در گودی قرار داشت که اگر باران سیل آسایی بیارد آب فراوانی روی هم انباشته و متراکم شود که برای نجات از آن نیاز به کشتی باشد.

بنا به نقل مفضل از امام صادق علیه السلام، حضرت نوح در روستایی نزدیک فرات در سمت غرب کوفه سکونت داشته و مسجد کوفه نیز در جریان طوفان نوح تخریب شد. «جودی» در آیه ۴۴ ﴿وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ﴾ نیز به فرات کوفه تفسیر شده است.<sup>۱</sup> در حدیث دیگری نیز به نقل ابوبصیر از امام صادق علیه السلام آمده است که «محل ساختن کشتی مسجد کوفه بوده است»<sup>۲</sup>.

بنابر این سرزمینی که قسمت‌های زیاد از آن را ما مشاهده کرده‌ایم، سر زمین مسطح بسیار وسیعی است که از هر سمت با دریا فاصله‌ی زیادی دارد و از نظر ظاهر هیچ مناسبتی با ساختن کشتی نداشته است.

العیاذ باللّٰه، نمی‌خواهم بگویم حق با مردمی بود که حضرت نوح علیه السلام را سخریه و استهزاء می‌کردند، بلکه چنان به نظر می‌رسد که ساختن کشتی در آن سرزمین با آن موقعیت، از اعجب العجایب بوده و مردم می‌بایست به این دلیل که مردی چون نوح علیه السلام که یک‌هزار و سیصد سال<sup>۳</sup> در میان آنان بوده و

۱- تفسیر المیزان، ج ۱۰ ص ۲۴۶.

۲- (بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۳۱۲، حدیث ۶)، اقوال دیگری در این باره در تفسیر علی بن ابراهیم

قمی، تفسیر عیاشی، و برخی کتب تاریخی وجود دارد که از نقل آن صرف‌نظر می‌کنیم.

۳ «ان الله تبارک و تعالی ارسل نوحاً الی قومه و هو ابن خمسين و ثلثمائة سنة، فلبث فیهم ألف سنة

(ادامه پاورقی در صفحه بعد)

بدون هیچ ظلم و تعدّی و تجاوزی در طول زندگی با آنها رابطه‌ای مسالمت‌آمیز داشته و هیچ کار غیر معقولی نیز از آن حضرت ندیده بودند، پس اینک که به چنین کار اعجاب‌انگیزی دست زده باید آن را بی حکمت ندانسته و به او گرایش پیدا می‌کردند!

### «ارتباط این داستان با طول عمر»

آنچه در آیات فوق آمده بود مورد اتفاق همه‌ی مفسران، مورخان اسلامی و مسلمانان است. حال با مشاهده‌ی چنین امر عجیب و خارق العاده‌ای که همه‌ی فِرَق اسلامی آن را قبول داشته و قدرت‌نمایی خدای متعال را در این امر تصدیق می‌کنند، آیا می‌توان گفت خدایی که چنین قدرت و توان‌مندی را داشته و توانسته در فرصت بسیار اندکی منطقه‌ای را که از چهار جانب با دریا فاصله داشته، به دریای مّواجی تبدیل کند، چرا نتواند عمر فردی را که خود صلاح می‌داند به قدری طولانی کند که از تصوّر بشر خارج باشد؟!

(ادامه پاورقی از صفحه قبل)

الأخمسین عاماً، ثمّ عاش بعد ذلك خمسين و ثلثمائة سنة؛ یعنی: خدای متعال نوح را سیصد و پنجاه ساله به پیغمبری برگزید، نهصد و پنجاه سال هم بین آنها به هدایت مشغول بود؛ این یکهزار و سیصد سال، پس بنا به گفته طبری حضرت نوح عليه السلام هنگام ساختن کشتی یکهزار سیصد ساله بوده است. (تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۷۹).

۱- در این که طوفان نوح عليه السلام عالم‌گیر بوده یا مخصوص به یک منطقه خاص بوده است بین صاحب نظران و مورخان اختلاف است؛ برخی آن را عالمی دانسته و برخی مخصوص به اقلیم عراق تا حدود کردستان و اورامانات ایران دانسته‌اند. ما به این دلیل که همه ابعاد داستان حضرت نوح عليه السلام را در داستانهای قرآنی پی‌گیری کرده‌ایم و این کتاب گنجایش همه ابعاد آن را ندارد به آنجا احاله می‌دهیم. امید است به زودی در دسترس علاقه‌مندان قرار گیرد. انشاءالله تعالی.

## ۲- «حضرت ابراهیم علیه السلام در میان انبوهی از آتش»

حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام دوّمین پیغمبر اولوالعزمی است که از سوی آفریدگار جهان برای هدایت بشر به رسالت برگزیده شده است. آن حضرت داستان‌های شگفت‌انگیز متعددی دارد و قرآن کریم برای تذکر و بیداری بشر آنها را مطرح کرده است.

ما در این بخش از میان داستان‌های شیرین و آموزنده‌ی آن حضرت به داستانی اشاره می‌کنیم که حاکی از بزرگی قدرت آفریدگار جهان است و آن سلامت حضرت ابراهیم علیه السلام در میان انبوه آتشی است که از سوی نمرودیان فراهم شده بود. با وجود این که مردم آن روزگار برای اطاعت از نمرود و مخالفت با حضرت ابراهیم علیه السلام از هر طرف قیام کردند و به جمع‌آوری هیزم پرداختند و در نتیجه‌ی آن مساحت شگفت‌آوری را از هیزم پر کردند به گونه‌ای که وقتی آتش زدند قدرت نزدیک شدن به آن را نداشتند و به فرموده‌ی امام صادق علیه السلام نه انسانی می‌توانست به آن نزدیک شود، نه پرندگان می‌توانستند از فراز آن پرواز کنند. از این رو مشرکان متحیر بودند که چگونه حضرت ابراهیم علیه السلام را در آتش بیندازند؟ تا این که شیطان به صورت انسانی پیر ظاهر شده و به آنان پیشنهاد ساختن منجنیق داد، آنها نیز با راهنمایی شیطان آن حضرت را در آتش انداختند، ولی حضرت ابراهیم علیه السلام به خواست خدای متعال از آتش نمرود سالم بیرون آمد!

بسیاری از خوانندگان می‌دانند چرا نمرود و نمرودیان علیه حضرت

۱- تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۲، ص ۷۲. تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۴۳۲.



ابراهیم علیه السلام قیام کرده و به مجازات و سوزاندن او کمر بستند. چون نقل همه‌ی ابعاد این داستان خارج از موضوع کتاب است ما نیز در مقام بیان علت قیام و شورش علیه حضرت ابراهیم علیه السلام نیستیم، از این رو به بحث قدرت‌نمایی آفریدگار جهان و بیان این معنا که کدام قدرتی مانع سوزاندن آتش شده و چرا حضرت ابراهیم علیه السلام در آن انبوه آتش ایمن بود می‌پردازیم. قرآن کریم در این باره فرموده است:

«قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ، قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ، وَارَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ»<sup>۱</sup>.

«مشرکان گفتند: ابراهیم را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید، ما نیز به آتش گفتیم: برای ابراهیم سرد و سلامت باش و با این کار کید و مکر مشرکان را نابود کرده و آنها را ذلیل و زیون گردانیدیم».

آنچه از آیات فوق بر می‌آید این است که علت بی‌اثر ماندن آتش در وجود حضرت ابراهیم علیه السلام جز با توجه خدای متعال به پیغمبر خود و پشتیبانی از آن حضرت چیز دیگری وجود ندارد. آفریدگار جهان خواسته با این کار به جهانیان ثابت کند که قدرت مطلقه در جهان هستی فقط در قبضه‌ی اوست و انجام هر کاری تنها با اراده‌ی خدای متعال امکان‌پذیر است.

### «نتیجه‌ی بحث در مسأله‌ی طول عمر»

اینک پرسش ما از منکرین طول عمر این است که مگر نه این است که کار

۱- سوره انبیاء، آیه ۶۸ تا ۷۰، ج ۱۷.

آتش، سوختن است؟ اگر چنین است، پس چرا بدن حضرت ابراهیم علیه السلام در میان انبوهی از آتش نسوخت؟

آفریدگار جهان که خود حافظ جان حضرت ابراهیم علیه السلام بود فرموده است: «به آتش گفتیم: برای ابراهیم سرد و سلامت باش.» پس با این حال معلوم می شود اگر مشیت و خواست خدای متعال در کار باشد می تواند اثری را از علتی که اثرگذاری آن حتمی است بگیرد و آن علت را خنثی و بی اثر کند، در صورتی که عقل قدرت باور کردن آن را ندارد. بنابراین طول عمر حضرت بقیة الله علیه السلام نیز نمونه ای از همین قدرت بی نهایت است و مسلماً اگر آفریدگار جهان بخواهد می تواند بر خلاف باور همه ی عتلا عمر فرد مورد نظر خود را به اندازه ای طولانی کند که از تصوّر هر انسان زیرکی خارج باشد.

### ۳- «اصلاح همسر ابراهیم و زکریا علیه السلام»

داستان بچه دار شدن همسر حضرت ابراهیم خلیل و همسر حضرت زکریا علیه السلام که دوزن عقیم و نازا بودند در قرآن و حدیث به طور مشروح بیان شده است. خدای متعال از همسر دوّم حضرت ابراهیم علیه السلام (هاجر) اسماعیل را به او عطا کرده بود، ولی آن حضرت از همسر اوّل خود (ساره) به علت نازا بودن، فرزندی نداشت. خدای متعال بر حسب آیه شریفه ی ﴿وَبَشِّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ﴾<sup>۱</sup> به وی بشارت فرزند پسری از همان همسر اوّل که نازا

۱ «حضرت ابراهیم را بشارت به پسری دانشمند دادند» (سوره ذاریات، آیه ۲۸، ج ۲۷).

بود داد و با عنایت به آیه شریفه **﴿فَبَشِّرْهُنَّ بِإِسْحَاقَ﴾**<sup>۱</sup> که بشارت به شخص ساره بود آن پسر اسحاق نامیده شد.

حضرت زکریا علیه السلام نیز به شهادت آیه شریفه **﴿وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا﴾**<sup>۲</sup> از همسر خود فرزند نداشت و بر اثر همین دعا، به شهادت آیه شریفه **﴿فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَا زَوْجَتَهُ﴾**<sup>۳</sup> خدای متعال همسرش را شفا داده و فرزند پسری به نام یحیی به وی عطا فرمود. موضوعی که از نظر تان گذشت مورد اتفاق مفسرین شیعه و سنی بوده و کتب تفسیری فریقین دلیل این مدعا است.

### «قدرت نمائی خدا در کجای این دو داستان است؟»

آنچه ما در صدد بیان آن هستیم «قدرت نمائی آفریدگار جهان» در این دو داستان است؛ یعنی چگونه دو زنی که از دو جهت نازا بودند<sup>۴</sup> باردار شده و زایمان کرده اند؟ همه می دانند زنانی که سالم اند و زایمان می کنند، هنگامی که به سن «یائسه گی» یعنی پنجاه تا شصت سالگی می رسند نازا شده و برای همیشه از بچه دار شدن معاف می شوند، حال چگونه دو زنی که از ابتدای بلوغ بر اثر بیماری و نداشتن «تخمک» نازا بودند در پیری بار دار شده و زایمان کرده اند؟ به همین خاطر این یک امر عجیب است. همین طور همسر

۱- «به ساره همسر حضرت ابراهیم بشارت به پسری به نام اسحاق دادیم». (سوره هود، آیه ۷۱، ج ۱۲).

۲- «و زکریا که از خدای خود درخواست کرده بود بدون فرزند نماند». (سوره انبیاء، آیه ۸۹، ج ۱۷).

۳- «پس ما دعای او را به اجابت رسانده همسرش را شفا دادیم و فرزند پسری به نام یحیی به وی عنایت کردیم». (سوره انبیاء، آیه ۹۰، ج ۱۷).

۴- یک جهت نازا بودن فطری است که آن یک بیماری لا علاج است و جهت دیگر نازایی است که بر اثر پیری شدن بوجود آمده که آن نیز لا علاج می باشد.

حضرت ابراهیم نیز وقتی بشارت بچه دار شدن خود را از ملائکه شنید از روی تعجب گفت: «إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ»<sup>۱</sup>.

در ادامه‌ی بحث لازم است به قسمتی از آیه ۹۰ از سوره‌ی انبیاء اشاره کنیم که فرموده است:

﴿وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ، إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ﴾<sup>۲</sup>.

«به این خاطر که آنها (زکریا و همسرش) در کارهای نیک و خیرات پیشی می‌گرفتند، در حال بیم و امید ما را می‌خواندند و همیشه در برابر ما خاضع و فرمانبردار بودند، همسرش را شفا داده و او را بچه دار کردیم.»  
مسأله مهم در این جا، شفای بیماری نازایی است آن‌هم نازایی که درمان آن برای هیچ پزشک فوق تخصصی امکان‌پذیر نیست؛ زیرا بیماری نازایی بر چند قسم است:

- ۱- نازایی در زنان جوان اگر بر اثر ضعف تخمک‌های آنان باشد ممکن است پزشک متخصص بتواند درمان کند، در این صورت بیمار بهبودی حاصل کرده و زایمان امکان‌پذیر می‌شود.
- ۲- اگر نازایی بر اثر عدم وجود تخمک در زنان جوان باشد در این صورت امکان معالجه وجود ندارد و ایجاد تخمک با دارو و درمان امکان‌پذیر نیست؛ زیرا که آن از کارهای آفریدگار جهان است.
- ۳- اگر نازایی بر اثر پیری باشد که به آن دوران «یائسه‌گی» گفته می‌شود.

۱- همانا که این کار از عجایب روزگار است. سوره هود، آیه ۷۲، ج ۱۲.

۲- سوره انبیاء، آیه ۹۰، ج ۱۷.

این حالت با اختلافی که در زنان وجود دارد از پنجاه تا شصت سالگی پیش آمده و به هیچ وجه قابل علاج نیست و در حقیقت به عنوان دوران بازنشستگی از زایمان برای بانوان محسوب می شود.

بنابر این، نازائی همسران ابراهیم و زکریا علیهم السلام از نوع دوّم و سوّم است؛ زیرا این دو زن هم در دوران جوانی نازا بودند و هم در حال پیری. پس به هر حال دارو و درمان به هیچ وجه در آنان جواب نداده و بیماری آنها نزد هیچ پزشک متخصص و فوق تخصصی قابل علاج نبود، ولی در عین حال خدای متعال در آیه شریفه **﴿فَبَشِّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ﴾** <sup>۱</sup> ساره همسر حضرت ابراهیم علیه السلام را به فرزند پسری با نام اسحاق و در آیه شریفه **﴿فَأَسْتَجِبْنَا لَهُ وَ وَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَا زَوْجَهُ﴾** <sup>۲</sup> زکریا را به فرزند پسری با نام یحیی بشارت داده است. این بشارت در هر دو مورد اعجاب انگیز است، از این رو ساره همسر حضرت ابراهیم علیه السلام پس از شنیدن آن از روی تعجب گفته است:

**﴿يَا وَيْلَتَىٰ أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَ هَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ**

**عَجِيبٌ﴾** <sup>۳</sup>.

«وای بر من، چگونه من پیر زال با این شوهر به این پیری زایمان می کنم؟ این چیز اعجاب انگیز است!!». زکریا علیه السلام نیز پس از شنیدن آن بشارت گفته است:

۱- «به ساره همسر حضرت ابراهیم بشارت به پسری به نام اسحاق دادند». (سوره هود، آیه ۷۱، ج ۱۲).

۲- «پس ما دعای او را به اجابت رسانده همسرش را شفا دادیم و فرزند پسری به نام یحیی به وی عنایت کردیم». (سوره انبیاء، آیه ۹۰، ج ۱۷).

۳- (سوره هود، آیه ۷۲، ج ۱۲).

﴿رَبِّ أَنِّي يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِي الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ﴾<sup>۱</sup>.

«خدای من، چگونه در سنین پیری با زنی نازا پسر دار می شوم؟!».

خدای متعال در مقابل تعجب آنها به ساره همسر حضرت ابراهیم چنین پاسخ می دهد: «آیا از امر خدا و رحمت و برکاتش بر خود که اهل بیت پیغمبر هستید تعجب می کنی؟»<sup>۲</sup>. و خطاب به حضرت زکریا می گوید: «این چنین است که خدا هر کاری را اراده کند انجام می دهد»<sup>۳</sup>.

در تفسیر این آیات مفسرین گفته اند: تعجب «ساره» و حضرت زکریا علیه السلام در اصل بچه دار شدن نبود؛ چرا که آنها از قدرت آفریدگار جهان با خبر بوده و می دانستند خدای متعال به سادگی می تواند چنین کاری را انجام دهد، بلکه تعجب آنها در این بود که آیا آنان را به حالت جوانی برمی گرداند و سپس باردار می شوند یا در همان حال پیری باردار و بچه دار خواهند شد؟ که برای رفع این شبهه هم به ساره خطاب آمد: ﴿كَذَلِكَ﴾<sup>۴</sup> و هم به زکریا علیه السلام گفته شد: ﴿كَذَلِكَ﴾<sup>۵</sup>؛ یعنی در همین حالت پیری و سالخوردگی پسر دار خواهید شد.<sup>۶</sup>

بنابر این، قدرت نمایی آفریدگار جهان در صاحب فرزند شدن ابراهیم و زکریا علیه السلام و بارداری همسران آنان در سالخوردگی که از نظر علم پزشکی غیر

۱- (سوره آل عمران آیه ۴۰، ج ۳).

۲- (أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ؟). سوره هود، آیه ۷۳، ج ۱۲.

۳- (كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ). سوره آل عمران آیه ۴۰، ج ۳.

۴- «به کسر کاف». (سوره ذاریات، آیه ۳۰، ج ۲۷).

۵- «به فتح کاف». سوره آل عمران آیه ۴۰، ج ۳.

۶- تفسیر مجمع البیان، ۱، ص ۴۳۹ و ج ۳، ص ۱۸۰.

ممکن است می باشد. این امر درست مانند کور مادر زادی است که از ابتدای تولد دارای عصب بینایی نباشد و هیچ استعداد بینائی در او وجود نداشته باشد، امروزه چنین نابینایی در علم پزشکی قابل معالجه و بینا شدن نیست و با استناد به قرآن و حدیث تاکنون تنها عیسی علیه السلام و پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه ی طاهرین علیهم السلام بودند که قادر به شفای چنین بیمارانی بوده اند.

به هر صورت معلوم شد که اگر مشیت الهی قرار گرفته باشد می تواند از پیرزنی که حتی در جوانی نازا بوده فرزند شایسته ای تحویل دهد که به هر حال طول عمر حضرت حجة ابن الحسن علیه السلام نیز از همین باب بوده و به قدرت بی نهایت خدای لایزال مرتبط می شود. پس هر گاه آفریدگار جهان بخواهد می تواند بر خلاف باور همه ی عقلای جهان عمر آن حضرت را به اندازه ای طولانی کند که از تصور بشر خارج باشد.

#### ۴- «حضرت ابراهیم علیه السلام و زنده شدن چهار مرغ»

یکی دیگر از داستان های اعجاب انگیز در قدرت آفریدگار جهان، آیات مربوط به چگونگی زنده شدن پس از مرگ است. حضرت ابراهیم علیه السلام به هر علتی در این اندیشه بود که خدا چگونه مردگان را در قیامت زنده می کند؟ خدای متعال برای بیان این حقیقت به حضرت ابراهیم علیه السلام فرمان داد:

﴿... فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾<sup>۱</sup>

۱- سوره بقره، آیه ۲۶۰، ج ۳.

«گوشت‌های چهار پرنده را در هم بیامیز و قسمت‌هایی از آن را در چهار سمت کوهی قرار بده و آن‌گاه آنها را بخوان، خواهی دید که چگونه به سوی حرکت کرده و نزد تو می‌آیند و بدان که خدا قدرت‌مند و توانای حکیم است.»

به استناد حدیثی که از حضرت رضا علیه السلام رسیده است در حالی که سر و گردن یکی از مرغ‌ها در دست حضرت ابراهیم علیه السلام بود آن پرنده را با نام می‌خواند. ابراهیم مشاهده می‌کرد که پس از خواندن گوشت‌های پرنده‌ی خوانده شده در چهار سمت از سایر گوشت‌ها جدا شده و به سوی حضرت ابراهیم علیه السلام حرکت می‌کند، وقتی گوشت‌های هر پرنده به جانب حضرت ابراهیم علیه السلام می‌آمد و بدن آن پرنده را تشکیل می‌داد آن حضرت سر و گردن را رها می‌کرد، این سر و گردن نیز به آن بدن ملحق می‌شد، آن حیوان پر در می‌آورد و زنده می‌شد و از آب و دانه‌ای که حضرت ابراهیم علیه السلام برای آنها مهیا کرده بود می‌خورد و به حضرت ابراهیم علیه السلام می‌گفت: ای ابراهیم تو مرا زنده کردی. حضرت ابراهیم علیه السلام می‌فرمود: بلکه این خدای متعال است که هر که را بخواهد زنده می‌کند و هر که را بخواهد می‌میراند!

### «نتیجه‌ی بحث در این داستان»

چنانچه در آیه شریفه بدان اشاره شد حضرت ابراهیم علیه السلام چهار پرنده‌ی زنده را که طبق حدیث حضرت رضا علیه السلام کرکس، اردک، طاووس و خروس بوده سر برید، گوشت‌های آنها را به هم آمیخت و همه‌ی آن گوشت‌ها را در



چهار نقطه قرار داد و بعد با صدا زدنِ هر پرنده گوشت‌ها در هر چهار سمت به جنبش در آمده و از هر قسمتی جزئی به سوی حضرت ابراهیم علیه السلام حرکت می‌کرد و پس از رسیدن به یک نقطه‌ی مخصوص به هم می‌پیوست و به صورت همان مرغ خوانده شده در می‌آمد.

حال آیا چنین رویدادی از عجایب قدرت آفریدگار جهان نیست؟ خوشبختانه این موضوع یکی از داستان‌های قرآنی است و همه‌ی مسلمانان آن را با اندک اختلافی که در نقل است قبول دارند و صرف‌نظر از این که قرآن کریم صراحت در زنده شدن چهار پرنده‌ی کشته شده دارد، روایات شیعه و سنی نیز بر این معنا دلالت دارند.

بنابر این، قدرت‌نمایی خدای متعال در این آیه همچون خورشید در وسط روز، روشن و ثابت است. حال سؤال این است که آیا خدائی که چنین قدرتی دارد، چرا نتواند عمر ولی خود را تا هر زمانی که بخواهد طولانی کند؟!

## ۵- «داستان‌هایی از حضرت موسی علیه السلام»

### الف: «عصای موسی علیه السلام و اولین اعجاز»

یکی دیگر از موضوعات قرآن کریم که حکایت از قدرت‌مندی خدای جهان دارد آیاتی است که درباره‌ی عصای موسی علیه السلام نازل شده است.

می‌دانیم هنگامی که خدای متعال اراده کرد حضرت موسی علیه السلام را برای تبلیغ رسالت به دربار فرعون اعزام کند به او معجزاتی چون عصا و ید بیضاء

عطا فرمود. عصای حضرت موسی علیه السلام آن چنان بود که به اژدهای واقعی تبدیل می شد و سحرِ ساحران را می بلعید و چون دوباره به شکل عصای چوبین در می آمد، اثری از آنچه را بلعیده بود در شکمش ظاهر نمی شد. داستان موسی و فرعون یکی از داستان‌های قرآن است و نسبت به سایر داستان‌های قرآن آیات نسبتاً زیادتری را به خود اختصاص داده است.<sup>۱</sup>

هنگامی که حضرت موسی علیه السلام از سوی آفریدگار جهان ابلاغ رسالت را به همراه اعجازی که در عصای وی نهفته بود دریافت کرد و مأمور حرکت به دربار فرعون شد، فرعون به او گفت:

﴿إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾ {۱۰۶} فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ {۱۰۷} ﴿۲﴾

«اگر راست می گوئی و برای اثبات پیغمبری خود دلیل و نشانه‌ای داری آن را ظاهر کن، موسی نیز عصای خود را انداخت و عصا به اژدهای واقعی مبدل گشت.»

همه‌ی صاحبان اندیشه می دانند که کار حضرت موسی علیه السلام یک واقعیت خارجی بود و با سحری که ساحران انجام می دادند فرقی فاحشی داشت. از این رو وقتی فرعون اژدها شدن عصای حضرت موسی علیه السلام را مشاهده کرد، بخیال این که آن حضرت سحر کرده از وزرا و مشاوران خود خواست ساحران را دعوت کنند تا بدین وسیله سحر حضرت موسی علیه السلام را باطل

۱- چنانچه صرف نظر از آیات متعدد در سوره‌های مختلف قرآن، آیات ۱۷ تا ۹۸ در سوره طها و آیات ۱۰۳ تا ۱۲۸ در سوره اعراف بر این امر اختصاص یافته است.

۲- سوره اعراف، آیات ۱۰۶ و ۱۰۷، ج ۹.

نمایند. اما چون به فرموده‌ی قرآن ساحران آمدند و چشمان مردم را با جادو بستند و آنها را ترساندند و سحر بزرگی را پدید آوردند<sup>۱</sup>، در آن هنگام بود که:

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ، فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ، فَغَلَبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَاغِرِينَ، وَأَلْقَى السَّحْرَ سَاجِدِينَ، قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ، رَبِّ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ﴾<sup>۲</sup>.

«به موسی علیه السلام وحی کردیم عصای خود را بینداز و چون چنین کرد، عصا به اژدهای واقعی تبدیل شده و همه‌ی آنچه را ساحران ساخته بودند بلعید. پس در این هنگام بود که حق پیروز و سر بلند گشت و باطل ذلیل و ناکام ماند، و در پی این معنا بود که ساحران در مقابل قدرت خدای توانا سر به سجده نهاده و گفتند: ما به آفریدگار جهان و خدای موسی و هارون ایمان آوردیم.»

### «ارتباط این اعجاز با طول عمر»

در این داستان دو امر خارق العاده وجود دارد؛ نخست آنکه هرگاه موسای کلیم علیه السلام اراده می‌کرد عصا به اژدها تبدیل می‌شد و هرگاه چنین اراده‌ای نداشت عصا همان چوب دستی پیشین بود<sup>۳</sup>.

۱- سوره اعراف، آیه ۱۱۷، ج ۹.

۲- سوره اعراف، آیه ۱۱۷ تا ۱۲۲، ج ۹.

۳- طبق روایتی که از حضرت امام باقر علیه السلام رسیده، این عصا همان عصای حضرت آدم علیه السلام است که نزد حضرت شعیب علیه السلام بوده و آن حضرت آن را به حضرت موسی علیه السلام داده بود و اکنون هم این عصا نزد حضرت ولی عصر علیه السلام است. (اصول کافی، ج ۱، ص ۲۳۱).

دیگر آن که مشیت خدای متعال بر آن بود که شوکت و عظمت فرعون را به دست حضرت موسی در هم بریزد.

حال این سؤال مطرح است که چه قدرتی عصای موسی را به اژدهای واقعی تبدیل می کرد آن چنان که گاهی فرعون را می ترساند، گاهی سحرهای ساحران را می بلعید و در مواقع عادی همان عصا و تکیه گاه حضرت موسی علیه السلام بود؟

پرواضح است خدای توانایی که چنین کار خارق العاده ای را در موسی و عصای او قرار داده بود قادر است حضرت مهدی موعود علیه السلام را عمر طولانی عطا کند تا همچون موسی در برابر ستم کاران بایستد و دنیا را از عدل و داد پر کند.

### ب: «عصای موسی علیه السلام و دوّمین اعجاز»

قرآن کریم در ادامه ی داستان موسی و فرعون برای نجات بنی اسرائیل از سلطه ی فرعونیان سخن از باز شدن رود نیل به وسیله ی عصای موسی علیه السلام به میان آورده است. شرح آن داستان بدین گونه است:

هنگامی که حضرت موسی علیه السلام بر ساحران پیروز شد، فرعون قصد جان حضرت موسی علیه السلام و اصحاب او را کرد. خدای متعال به حضرت موسی علیه السلام دستور داد شبانه با اصحاب خود از مصر مهاجرت کند<sup>۱</sup>.

از طرفی فرعون برای مقابله با حضرت موسی علیه السلام و اصحاب او اعلام بسیج نمود و برای جبران شکستی که در این واقعه خورده بود و برای

۱- «قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ» تا «أَنْ أُسْرِبِعَادِي». (سوره طه، آیه ۷۱ تا ۷۷).

سرپوش گذاشتن بر سر افکنندگی که در برابر ملت احساس می‌کرد در صدد تقاص بر آمد و از این رو نیروی عظیمی فراهم ساخته و شبانه به تعقیب حضرت موسی و اصحاب او شتافت تا این که دو لشکر نزدیک رود نیل به هم رسیدند. اصحاب موسی از ترس عذاب و شکنجه‌های فرعون به هراس افتادند و این جا بود که حضرت موسی به وسیله‌ی عصای خود معجزه‌ی دیگری انجام داد و برای همیشه اصحاب خود را از سلطه‌ی فرعون و فرعونیان نجات داد.<sup>۱</sup> خدای متعال در شرح این داستان فرموده است:

﴿فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ {۶۳} وَأَزَلْنَا ثُمَّ الْآخِرِينَ {۶۴} وَأَنْجَيْنَا مُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ {۶۵} ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخِرِينَ {۶۶} إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ {۶۷}﴾<sup>۲</sup>

«به موسی وحی کردیم عصای خود را به دریا بزنند<sup>۳</sup> و چون چنین کرد آب‌های دریا از هر سو شکافت و روی هم انباشته شد و مانند کوهی روی هم استوار ماند و راه خشکی در میان آن دریا ایجاد شد<sup>۴</sup>. آن‌گاه فرعونیان را به دریا نزدیک کردیم و سپس هر دو فرقه وارد دریا شدند، و همین که آخرین فرد از اصحاب موسی علیه السلام از دریا بیرون رفت، آخرین فرد از اصحاب فرعون

۱- سوره شعراء، آیه ۵۲ به بعد، ج ۱۹.

۲- سوره شعراء، آیات ۶۴ تا ۶۷، ج ۱۹.

۳- در این‌که این دریا همان رود نیل بوده یا نه، بین مفسرین اندک اختلافی وجود دارد؛ زیرا برخی آن را دریای قلزم دانسته و برخی دیگر آن را دریای اساف می‌دانند. شما می‌توانید برای اطلاع بیشتر به تفسیر کشاف ج ۳، ص ۳۱۷ و تفسیر تبیان، ج ۸، ص ۲۸ مراجعه فرمایید.

۴- «اذا كان اصحاب موسى اثني عشر سبطاً فصار البحر اثني عشر طريقاً لكل سبط طريق. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۱، تفسیر تبیان، ج ۸، ص ۲۸ و تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۳۱۷.

به دریا در آمد و در این هنگام بود که آن دو کوه آب دوباره بهم پیوست و فرعون و فرعونیان را در خود غرق نمود.»

### «ارتباط این اعجاز با طول عمر»

گر چه اولین اعجاز عصای موسی علیه السلام در خور اهمیت است آن چنان که موجب اثبات حقانیت حضرت موسی و نجات بنی اسرائیل از یوغ استعمار فرعونیان شد، اما معجزه‌ی دوم نیز دارای اهمیت بسزایی است؛ چرا که باعث شد حضرت موسی علیه السلام و اصحاب او برای همیشه از ظلم فرعون نجات یافته و وارث ملک مصر شوند.

کیفیت کوچه کوچه شدن آب دریا را در ترجمه‌ی آیات خواندید و اینک در بهره‌گیری از آن باید بگوییم: چه کسی غیر از خدای جهان آفرین قادر به انجام چنین کار خارق العاده‌ای است؟ کدام انسانی می‌تواند آب روان را بدون این که منجمد شود یا دیواری جلوی آن را سد کرده باشد این چنین روی هم انباشته نگهدارد و در میان آن جاده‌ای خشکی ایجاد کند که جمعیت زیادی بتوانند از آن عبور کنند؟

شگفت‌انگیزترین نکته‌ی این داستان این است که خدای متعال موضوع تعقیب اصحاب موسی توسط فرعون را به گونه‌ای تنظیم فرمود تا وقتی آخرین فرد از اصحاب موسی از دریا خارج می‌شود، آخرین فرد از اصحاب فرعون به دریا وارد شود و در همین هنگام بود که آب‌ها به هم رسیده و فرعون را با سپاهیانش در خود غرق کرده و برای همیشه موسی علیه السلام و اصحاب او را وارث ملک مصر نمود.

آری این دلیل و نشانه‌ای است از جانب خدای لایزال که به دست موسای کلیم علیه السلام به بنی اسرائیل رسید تا شاید بندگان غافل او از خواب غفلت بیدار شده و در راه هدایت گام بگذارند.

این خواست خدای متعال در عصای حضرت موسی علیه السلام تجلی یافته بود تا فرعون و اصحاب او را برای همیشه در تاریخ بشریت به خاک مذلت و سیه روزی بنشانند.

بنابر این، آن خدایی که قدرت دارد آب‌های دریا را آن‌چنان روی هم انباشته نگه دارد و راه وسیع خشکی را برای نجات بندگان صالح خود در میان آن دریا ایجاد کند و همان راه را برای فرعون و فرعونیان مایه هلاکت قرار دهد، مسلماً قدرت و توان آن را هم دارد که ولی خود «حضرت حجة بن الحسن علیه السلام» را تا هر زمانی که خود می‌خواهد عمر طولانی دهد و زنده نگهدارد.

### ج: «عصای موسی علیه السلام و سوّمین اعجاز»

سوّمین معجزه‌ی عصای حضرت موسی علیه السلام ایجاد دوازده چشمه‌ی آب از یک سنگ است. شرح این داستان در تفسیر آیه ۶۰ از سوره بقره<sup>۱</sup> و آیه ۱۶۰ از سوره اعراف<sup>۲</sup> آمده است. خلاصه‌ی این دو آیه چنین است که وقتی اصحاب حضرت موسی علیه السلام در بیابان سرگردان شده و از تشنگی به حضرت

۱. ﴿وَ إِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ اُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ...﴾

۲. ﴿وَ اَوْحَيْنَا اِلَىٰ مُوسَىٰ اِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ اَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ اُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ...﴾

موسی شکایت کردند، حضرت موسی علیه السلام از خدای متعال آب درخواست کرد، خدای متعال به وی خطاب فرمود: «عصای خود را به سنگ بزن و چون موسی علیه السلام چنین کرد، دوازده چشمه‌ی آب از سنگی که عصا به آن اصابت کرد سرازیر شد و اقوام دوازده‌گانه‌ی بنی اسرائیل از آن سیراب شدند<sup>۱</sup>». این داستان یک واقعه‌ی تاریخی و قرآنی است و همه‌ی فرقه‌های اسلامی به آن اذعان دارند و کسی نیست که اصل موضوع را انکار کرده باشد. تنها اختلاف مفسرین این است که آیا عصای حضرت موسی به سنگ مخصوص اصابت کرده، یا عصا به سنگی از کوه‌های آن بیابان خورده است؟

### «دو نکته‌ی قابل توجه»

نکته‌ی قابل توجه این است که اگر در سطحی بالاتر از سطح زمین مانند کوه و تپه آب وجود داشته باشد، بخودی خود به سطح پائین‌تر تراوش کرده و جاری می‌شود و این چنین نیست که آب‌ها در شکم کوه‌های بلند محبوس بماند. بنابراین اگر در دل آن کوه یا قطعه‌ی سنگی که عصای حضرت موسی به آن خورده آب وجود داشت پیش از آن‌که عصا به آن اصابت کند جاری می‌شد و نیازی به زدن عصا به آن نبود.

نکته‌ی دیگر این‌که اگر مردم از تشنگی و بی‌آبی رنجور شده و به حضرت موسی شکایت می‌کنند و اگر آن حضرت برای رفع نیاز بنی اسرائیل دست به سوی قاضی الحاجات بلند کرد، به این خاطر بود که در آن سرزمین آب

۱- تفسیر مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۱۲۰.



وجود نداشت، و از آن جا که خدای متعال فرموده: عصای خود را به سنگ بزن تا بر اثر آن، دوازده چشمه‌ی آب از سنگ جاری شود، معلوم است خدای متعال با جاری ساختن آب در دل کوه یا آن قطعه‌ی سنگ این چنین قدرت‌نمایی بزرگی را انجام داد تا به‌بندگان خود بفهماند اختیار همه چیز در دست توانای اوست و بندگان تنها با اتکال به‌خدای جهان می‌توانند به‌رستگاری برسند.

### «ارتباط این اعجاز با طول عمر»

آنچه باید بدانیم این است که معجزه جاری کردن آب از سنگ یا کوهی در آن بیابان خشک، چندان هم کوچک‌تر و بی‌مقدارتر از طولانی نمودن عمر یک انسان تا هزارها و میلیون‌ها سال نیست؛ زیرا خود فرموده است: «لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»<sup>۱</sup>. «آفرینش آسمان و زمین به‌مراتب بزرگ‌تر از آفرینش انسان‌ها است و لکن بیشتر مردم از چنین علم و دانشی تهی هستند».

بلی به‌طور مسلم ایجاد آب در کوه بدون آن‌که مایه اولیه آن وجود داشته باشد به‌مراتب بزرگ‌تر از طولانی نمودن عمری است که مایه اولیه آن در انسان وجود دارد.

کوتاه سخن این‌که وقتی خدای متعال در فردی از بندگان خود - حضرت موسی علیه السلام - چنین قدرتی را به‌ودیعت گذارده که می‌تواند با اذن خدای قادر متعال پس از زدن عصای خود به‌سنگی بی‌مقدار دوازده چشمه‌ی آب

۱- سوره مؤمن، آیه ۵۷، ج ۲۴.

به وجود آورد که دوازده قبیله بنی اسرائیل را با همه‌ی خَدَم و حَشَم خود سیراب کند، چطور نمی‌تواند عمر کسی را که به عنوان ولیّ خود برگزیده تا آن زمانی که خود اراده فرموده طولانی فرماید؟!

### ع- «داستان‌هایی از حضرت عیسیٰ علیه السلام»

داستان زندگی حضرت عیسیٰ علیه السلام حاوی اموری خارق العاده است و از این جهت در خور توجه و تأمل می‌باشد. از این رو ما به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

### الف: «آفرینش خارق العاده عیسی بن مریم علیها السلام»

همه‌ی کسانی که با قرآن مأنوسند یا اندک مطالعه‌ای در تفسیر دارند می‌دانند حضرت عیسیٰ علیه السلام از حضرت مریم بدون داشتن شوهر متولد شده است. قرآن برای رفع خرده‌گیری در امکان چنین آفرینشی فرموده است:

﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾<sup>۱</sup>.

«خلقت عیسی بن مریم علیها السلام در پیشگاه آفریدگار جهان همچون آفرینش آدم ابوالبشر است که از خاک آفریده شد.»

یعنی همان‌گونه که خدای متعال حضرت آدم علیه السلام را بدون پدر و مادر از گل آفرید، حضرت عیسیٰ علیه السلام را نیز از مادری بدون شوهر آفریده است. خدای متعال برای رفع هرگونه شک و تردید نسبت به حضرت مریم علیها السلام

در دو سوره از قرآن آن حضرت را ستوده و او را از زنان پاک دامن معرفی کرده است. وصف حضرت مریم در سوره های تحریم و انبیاء بدین شرح است:

﴿وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا إِتْقَانٌ﴾<sup>۱</sup>.

«و ما از روح خود در مریم دختر عمران که دامنش پاک و پاکیزه بود دمیدیم. او کلمات خدا و کتاب های آسمانی را تصدیق کرده و از بندگان مطیع و فرمانبردار آفریدگار جهان بشمار می رفت.»

﴿وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ﴾<sup>۲</sup>.

«و آن زنی (مریم) که متقی و پاک دامن بود مورد توجه ما قرار گرفت، پس ما از روحمان در او دمیده و او و فرزندش عیسی را نشانه ای برای جهانیان قرار دادیم.»

ملاحظه می کنید که حضرت مریم علیها السلام در آیات فوق به پاکی، پاک دامن، عفت و ایمان به خدا و کتب آسمانی ستوده شده و او با فرزندش حضرت عیسی علیه السلام نشانه ای برای وجود آفریدگار جهان قرار داده شده است.

### «ارتباط این بحث با طول عمر»

با مرور مجدد بر آنچه گذشت به این نتیجه می رسیم که عیسی بن مریم علیها السلام مانند دیگران، بشری است که هم دارای جسم مادی و هم دارای روح مجرد است. جسم مادی حضرت عیسی علیه السلام در رحم حضرت مریم علیها السلام

۱- سوره تحریم، آیه ۱۲، ج ۲۸.

۲- سوره انبیاء، آیه ۹۱، ج ۱۷.

رشد کرده و روح به آن تعلق گرفته و پس از رسیدن به تکامل از عالم رحم به عالم دنیا آمده و طبیعی است که مادرش هنگام تولد وی دچار درد زایمان شده است. اینک سؤال این است که ماده‌ی به وجود آورنده‌ی حضرت عیسی چه بوده؟ لازم به ذکر می‌دانم که ماده‌ی اولیه آدم گِل بوده و ماده‌ی اولیه انسان‌های دیگر نطفه است. حال باید بدانیم ماده‌ی به وجود آورنده‌ی حضرت عیسی از کجا و چگونه در رحم حضرت مریم علیها السلام قرار گرفته است؟ در پاسخ به پرسش‌های فوق سه احتمال وجود دارد:

۱- ممکن است گفته شود: اراده و مشیت آفریدگار جهان بر این قرار گرفته بود که از مادری عقیف و بدون شوهر فرزندی به نام عیسی علیها السلام متولد شود و این مادر و فرزند آیت و نشانه‌ی پروردگار بر مردم جهان قرار گیرند؛ زیرا سنت الهی بر این است که «هر چیزی به صرف اراده‌ی حق وجود پیدا می‌کند»<sup>۱</sup>. پس ممکن است تکوّن ماده‌ی اولیه حضرت مسیح علیها السلام در رحم حضرت مریم گویای این سنت الهی باشد گرچه فهم و درک آن از محدوده‌ی عقل بشر فراتر است.

بنابر این همان خدایی که ماده‌ی اولیه جهان آفرینش را به صرف اراده ایجاد فرموده و عقل احدی به آن نمی‌رسد، ماده‌ی اولیه جسم حضرت عیسی علیها السلام را نیز به صرف اراده در رحم حضرت مریم علیها السلام ایجاد فرموده است.

۲- ممکن است گفته شود: همچنان که میکائیل در آخرین شب اعتکاف

۱- ﴿وَإِذَا قُضِيَ الْأَمْرُ فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾. سوره بقره، آیه ۱۱۷، ج ۱.

رسول خدا ﷺ در خانه‌ی فاطمه بنت اسد به آن حضرت غذای بهشتی خورانید و خوردن آن غذا باعث شد ماده‌ی اولیه جسم و بدن مادی حضرت زهرا علیها السلام در صلب رسول خدا ﷺ ایجاد شده و پس از نزدیکی با خدیجه آن ماده (نطفه) به رحم وی منتقل شود، در باره‌ی حضرت مریم علیها السلام نیز با استناد به آیه شریفه ۳۷ از سوره آل عمران که فرموده:

﴿...كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا، قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا؟ قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup>.

«هر گاه زکریا به محرابِ مریم می‌رفت در کنار او میوه‌ها و غذاهای بهشتی می‌دید، و چون از او می‌پرسید این غذا و میوه‌ها از کجا آمده است؟ مریم پاسخ می‌داد از سوی خدا».

گمان می‌رود چون حضرت مریم علیها السلام هم از غذاها و میوه‌های بهشتی می‌خورده از این رو امکان دارد ماده اصلی جسم حضرت عیسی علیه السلام به قدرت خدای متعال از عصاره‌ی همان غذاهای بهشتی بوده که از راه رگ‌های انتقال خون به رحم حضرت مریم علیها السلام منتقل شده و هنگامی که به تکامل رسیده خدای متعال با قدرت کامله و مطلقه‌ی خود از راه ﴿فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا﴾<sup>۲</sup> به آن ماده روح داده و مفاد آیه ﴿ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾<sup>۳</sup> را یک بار هم در باره‌ی ماده اولیه حضرت عیسی علیه السلام به اجراء در آورده باشد. با این تفاوت که ماده اولیه حضرت آدم ابوالبشر علیه السلام را از گِل و ماده اولیه

۱- سوره آل عمران، آیه ۳۷، ج ۳.

۲- سوره مریم، آیات ۱۷، ج ۱۶.

۳- سوره مؤمنون، آیه ۱۴، ج ۱۸.

حضرت عیسی بن مریم علیه السلام را از میوه‌ها و غذاهای بهشتی سرشته است.

۳- احتمال سوّم این که اخیراً دانشمندان در یافته‌اند که «ژن‌هایی در بدن بانوان وجود دارد که ممکن است در مسیر تکوّن جنین قرار گیرند» از این رو ممکن است در رحم حضرت مریم علیها السلام نیز چنین ژن‌هایی متکوّن شده و پس از رسیدن به حدّ کمال، روح در آن دمیده شده و حضرت عیسی علیه السلام به وجود آمده باشد.

از سه احتمال یاد شده با استناد به آیه شریفه «وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ ...»<sup>۱</sup> احتمال اوّل و دوّم به نظر قوی تر است؛ زیرا:

**اوّلاً** تاکنون وجود ژن‌های مختلف در بانوان به گونه‌ای نبوده که یک زن خود به خود بار دار شده باشد، بلکه این گونه است که «تخمک‌های» او از راه ازدواج با مرد دیگر بارور شده و از این راه مادر فرزندان می‌شود، «اسپرم» او نیز از راه ازدواج با زن دیگر به ثمر می‌رسد و از این راه نیز پدر فرزندان می‌شود و صد البته که این قانون تناسل در فقه و تاریخ اتفاق افتاده و روایاتی نیز در این باره از امامان معصوم علیهم السلام صادر شده است.<sup>۲</sup>

**ثانیاً** اگر چنین بود که ژن‌های مختلف باعث بار شدن بانوان بدون شوهر می‌شد، باید حدّ اقل غیر از حضرت مریم یک مورد دیگر یافت می‌شد و اگر چنین اتفاقی می‌افتاد، این یک امر عادی بود و آیه شریفه «وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ» مصداق خارجی پیدا نمی‌کرد و مریم و طفل او آیه و

۱- سوره مریم، آیه ۲۱، ج ۱۶.

۲- ارشاد مفید، ص ۱۱۴، مناقب شهر آشوب، ج ۲، ص ۳۷۹، وسائل الشیعه، ج ۱۷، باب حکم الخنثی المشکل، حدیث ۵، ص ۵۷۶ و بحار الانوار چاپ بیروت، ج ۱۰۴، ص ۳۵۳، حدیث ۱.

نشانه‌ی خاصی برای وجود خدای متعال قرار نمی‌گرفتند، پس احتمال سوّم احتمال صحیحی نبوده و باید معتقد شویم خدای متعال تولد حضرت عیسی علیه السلام را یک امر خارق العاده قرار داده تا نشانه‌ای برای حقانیت او باشد.

در نتیجه به این معنا می‌رسیم که وقتی آفرینش فردی (مانند آدم ابوالبشر) بدون پدر و مادر و آفرینش فرد دیگری (مانند عیسی بن مریم) بدون پدر برای آفریدگار جهان آسان باشد، بی‌شک دادن عمر طولانی به فردی که خود اراده کرده به مراتب آسانتر خواهد بود، بنابراین آنهایی که در طول عمر حضرت مهدی علیه السلام استبعاد می‌کنند باید در این گونه آیات دقت و توجه بیشتری مبذول دارند تا به قدرت خدای لایزال پی ببرند.

### ب: «تولد عیسی علیه السلام به نحو خارق العاده»

مواردی که در ارتباط با تولد حضرت عیسی علیه السلام از امور خارق العاده محسوب می‌شود عبارت است از:

- ۱- نحوه‌ی تولد آن حضرت.
  - ۲- سخن گفتن آن حضرت در رحم مادر پیش از تولد.
  - ۳- خبر دادن به مادر خود که نخل خشکیده برایت رطب تازه می‌ریزد و از زیر پایت چشمه‌ی آب روان خواهد شد.
  - ۴- سخن گفتن آن حضرت پس از تولد هنگامی که در گهواره بود.
  - ۵- شهادت آن حضرت به این که او بنده‌ی خدا و پیغمبر او است.
- خدای متعال آیاتی از قرآن کریم را در این باره به پیغمبر خود حضرت

خاتم الانبیاء ﷺ نازل فرموده و این کتاب آیات مذکور را در دو مرحله یادآور می شود.

### مرحله اول آیاتی است که مربوط به سخن گفتن حضرت عیسی علیه السلام

پیش از تولد می باشد. خدای متعال در این باره چنین فرموده است:

﴿فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا  
مَنْسِيًّا {۲۳} فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا {۲۴} وَ هُزِّي إِلَيْكِ  
بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا جَنِيًّا {۲۵} فَكُلِّي وَ اشْرَبِي وَ قَرِّي عَيْنًا فَمَا تَرَيْنَ مِنْ  
الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا {۲۶}﴾<sup>۱</sup>

«پس درد زایمان مریم را به سوی شاخه‌ای از درخت خرما کشاند. او (در این هنگام از شدت درد با خود) می گفت ای کاش پیش از این مُرده و فراموش شده بودم. در این هنگام طفل از زیر پای وی (مریم) را ندا داد: غمگین مباش؛ زیرا خدای تو زیر قدمت (شخص) سربلند و والا مقامی قرار داده است. شاخه‌ی درخت خرما را به سوی خود (برگیر و) به شدت تکان بده تا بر تو خرما تازہ فرو ریزد. پس، از آن خرما بخور و از آب آن چشمه بنوش و به مولودی که نصیب شده چشم روشن بدار و هرگاه انسانی را بیابی (که از تو در باره‌ی نوزادت بپرسد) به او بگو برای خدا روزه‌ی صمت گرفته و با هیچ کس سخن نمی گویم».

به شهادت آیات فوق حضرت عیسی پیش از تولد در سخنانی با مادر خود چنین گفته است: ۱- او را دلداری داده که از درد نگران و غمگین



نباشد؛ زیرا درد زایمان دردی است زود گذر و فراموش شدنی. ۲- شخصی را که به دنیا می آوری شخصیتی سربلند و والا مقام است. ۳- از شاخه‌ی درخت خشکیده‌ی خرما برایت رطب تازه روئیده از آن بخور. ۴- از زیر قدمت چشمه‌ی آب گوارا روان می شود از آن بیاشام. ۵- به مولودی که نصیبت شده افتخار کن. ۶- در بازگشت به خانه با یاوه گویان سخن مگو. همچنین از آیات یاد شده چند امر خارق العاده مشهود است:

- ۱- جنین در شرف تولد با مادر خود سخن گفته و او را دلداری داده و راهنمایی کرده است.<sup>۱</sup>
- ۲- درخت خرما‌ی خشکیده به قدرت خدای متعال بلافاصله سبز شده و بدون این که آبیاری، گرده پاشی و لقاح صورت گرفته باشد خرما‌ی تازه داده است.<sup>۲</sup>

۱- نگوئید مقصود از «فَنَادَاهَا» جبرائیل است؛ به این معنا که فاعل «فَنَادَاهَا» جبرائیل بوده؛ یعنی او مریم را ندا داده است؛ زیرا گر چه برخی از مفسرین چنین معنایی را گفته‌اند، ولی این معنا درست به نظر نمی‌رسد؛ چرا که اولاً در آیه شریفه «فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا» با دو ضمیر مؤنث آمده و این دو ضمیر به طور مسلم به مریم برمی‌گردند، و به فرموده مرحوم علامه طباطبائی این معنا با ندای حضرت عیسی مناسبت است، چون این سخن، سخن طفل در حال خارج شدن از رحم است و با «مِنْ تَحْتِهَا» کمال مناسبت را دارد. در تفسیر درالمنثور نیز آمده است که عیسی در وقتی که در شکم مادر بوده با او سخن گفته است، پس جنینی که در مدت حمل با مادر سخن می‌گفته در وقت وضع حمل نیز می‌تواند با او سخن بگوید و او را راهنمایی کند. از این که بگذریم به نظر ما اگر بخواهیم بگوییم جبرائیل از زیر حضرت مریم وی را ندا داده است سخن زشت و بی‌ربطی گفته‌ایم؛ چرا که اگر این ندا از جبرائیل بود می‌بایست از بالا بوده و در آیه هم «و ناداها من فوقها» ذکر شده باشد. ثانیاً بسیاری از مفسرین اهل سنت و از جمله تفسیر کشف‌الاسرار نیز ندای در آیه را ندای حضرت عیسی دانسته‌اند.

۲- جلال الدین سیوطی در تفسیر «و هزی الیک بجذع النخلة» گفته است: «و کانت قد بیست منذ دهر طویل فاحیاها الله لها و حملت فذلک قوله تساقط علیک رطباً جنیاً»؛ یعنی این درخت خرما (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

۳- از زیر قدم‌های حضرت مریم علیها السلام با اراده‌ی آفریدگار جهان چشمه‌ی آب گوارا جاری شده است.

**مرحله دؤم** آیاتی است که شرح نحوه‌ی برخورد مردم با حضرت مریم علیها السلام و بالعکس را بیان کرده است. خدای متعال در این باره چنین فرموده است:

﴿فَأَنْتَ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا {۲۷} يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَ مَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا {۲۸} فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ تُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا {۲۹} قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا {۳۰} وَ جَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا {۳۱} وَ بَرًّا بِوَالِدَتِي وَ لَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا {۳۲} وَ السَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أُمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا {۳۳}﴾<sup>۱</sup>

«آنگاه که مریم علیها السلام کودکش را به خانه می برد او را گفتند چه کار زشتی مرتکب شدی؟ ای مریم با پدری صالح و مادری نیکوکار چنین کار ناشایست از تو سزاوار نبود. مریم با اشاره‌ی دست به نوزاد از آنان خواست پاسخ را از آن طفل بشنوند، ولی آنها گفتند: چگونه با شیرخواره‌ای که در گهواره است سخن بگوئیم؟ در آن حال بود که شیرخواره با کلام فصیح گفت: من بنده‌ی خدایم، او مرا کتاب آسمانی داده و به شرف نبوت نائل فرموده است. خدا مرا برای جهانیان هر جا که هستم مایه برکت و رحمت

(ادامه پاورقی از صفحه قبل)

سالیانی خشکیده بود، پس خدای متعال آن را برای حضرت مریم زنده و سبز کرد و از آن رطب تازه به وجود آورد. (درالمنثور، ج ۴، ص ۲۶۶).

۱- سوره مریم، آیات ۲۷ تا ۳۳، ج ۱۶.

قرار داده و تا زنده‌ام به نماز و زکات سفارش فرموده است. خدا مرا به نیکی به مادرم سفارش فرموده و از ستمکاری و شقاوت مندی بازم داشته است. سلام خدا بر من، روزی که زاده شدم، روزی که بمیرم و روزی که برای زندگی ابدی زنده از قبر بیرون آیم».

در این مرحله نیز سخن گفتن حضرت عیسی علیه السلام در حالی که نوزادی دو روزه بود<sup>۱</sup>، خبر دادن او به این که پیغمبر خدا و دارای کتاب آسمانی است، یک امر خارق العاده می‌باشد. اگر قدرت خدای متعال نبود چگونه امکان داشت شیرخوارهی دو روزه این چنین گویا و فصیح سخن بگوید و از غیب خبر بدهد؟

### «ارتباط این داستان با طول عمر»

از مجموع آن چه گذشت چنین بر می‌آید که:

۱- دانستیم آفریدگار جهان برای زایمان کردن حضرت مریم علیها السلام درخت خرمایی را که به فرموده‌ی قرآن کریم، مفسرین قرآن و تاریخ نویسان مدّت‌ها خشکیده و بدون ثمر بود، دوباره آن را سبز کرده و در غیر فصل بارور فرموده است.

۲- دانستیم خدای جهان آفرین در سرزمینی خشک، زیرگام‌های حضرت مریم علیها السلام برای رفاه حال او و فرزند دل‌بندش جویی از آب گوارا جاری کرده است.

۱- «... فقال صلى الله عليه وسلم: ... و هذا عيسى بن مريم ... و كلمهم في اليوم الثاني من مولده». بحارالانوار چاپ بیروت، ج ۳۵، ضمن حدیث ۱۵، ص ۲۱، سطر ۳ تا ۷.

۳- دانستیم خدای متعال جنین داخل شکم مریم را به سخن در آورده و او مادر خود را در رفتن به زیر درخت خرما، حرکت دادن شاخه‌ی خرما، توجه به چشمه‌ی آبی که از زیر پای او جاری شده، خوردن از خرما و آشامیدن از آب، راهنمایی کرده و از مادرش خواست وقتی به میان قوم خود بر می‌گردد و آنها با وی برخورد بدی می‌کنند در مقابل آنان سکوت کند.

۴- دانستیم خدای متعال شیرخواره‌ی دو روزه را به تکلم در آورده و او افراد قوم خود را مجاب کرده تا مادرش را بدکاره ندانند. این‌ها همه امور خارق العاده و معجزاتی است که غیر از آفریدگار جهان هیچ کس دیگر قدرت انجام آن را نداشته و نخواهد داشت.

بنابر این، آن خدایی که می‌تواند از درخت خشکیده، میوه تازه به وجود بیاورد، بدون هیچ وسیله و ابزار جوی آب گوارا جاری کند، جنینی را به سخن در آورد تا مادر خود را راهنمایی کند، شیرخواره‌ی دو روزه‌ای را به سخن بیاورد تا با زبانی فصیح با مردم سخن بگوید، مسلماً می‌تواند عمر انسانی را که مورد نظر او است و قرار است جهان را از عدل و داد پر کند تا آن‌جا طولانی کند که تصور آن از محدوده‌ی عقل و فهم بشر خارج باشد.

### ج: «معجزاتی از عیسی بن مریم علیه السلام»

یکی دیگر از موارد خارق العاده در خلقت حضرت عیسی بن مریم علیه السلام موضوع رسالت آن حضرت در میان بندگان خدا است. همان‌گونه که می‌دانیم حضرت عیسی یکی از پنج پیغمبر اولوالعزم است و رسالت و احکام و شرایعت او عمومیت داشته و برای همه‌ی مردم جهان آمده که در

نتیجه دین او ناسخ ادیان و شریعت‌های پیش از او بوده است. این را نیز می‌دانیم که پیغمبران اولوالعزم برای اثبات حقانیت خود دارای معجزات و کارهای خارق العاده‌ای بوده‌اند که از جمله‌ی آن اژدها شدن عصای حضرت موسی علیه السلام بود که در صفحات پیش از نظرتان گذشت. بنابر این حضرت عیسی نیز برای اثبات رسالت و نبوت خود دارای معجزات بود و خدای متعال در باره‌ی معجزات حضرت عیسی در سوره آل عمران چنین فرموده است:

﴿وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَ أَحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبَيِّنُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّكُم إِن كُنتُمْ مُّؤْمِنِينَ﴾<sup>۱</sup>.

«و ما رسولی (عیسی) را به سوی بنی اسرائیل فرستادیم که به آنها گفت من از جانب خدا برای هدایت شما با نشانه‌ها و دلیل و معجزات آمده‌ام. او گفت: ۱- من از گِل برایتان مجسمه‌ی پرنده‌ای ساخته و سپس با دمیدن در آن به آن جان می‌دهم، آنگاه آن مجسمه با اجازه‌ی آفریدگار جهان پرنده‌ی واقعی شده و پرواز می‌کند. ۲- من بیماری‌های برص و کوری مادر زادی را (با اجازه‌ی خدا) از شما بر طرف کرده و شفا می‌دهم. ۳- من مردگان شما را با اذن خدا زنده می‌کنم. ۴- من به شما خبر می‌دهم چه می‌خورید و در خانه‌های خود چه چیز ذخیره کرده‌اید. اگر مؤمنید همه‌ی این‌ها برایتان نشانه و دلیلی خواهد بود که من فرستاده‌ی خدا هستم».

۱- سوره آل عمران، آیه ۴۹، ج ۳.

حضرت عیسیٰ علیه السلام که یک انسان است و از نظر ظاهری مانند همه‌ی افراد بشر می‌خورد، می‌آشامد، می‌خوابد، از کار خسته می‌شود، مریض می‌شود و با خوردن دارو بهبودی حاصل می‌کند و .... به خاطر جنبه‌ی ملکوتی که دارد توانسته کارهایی را که از طاقت بشر خارج است انجام دهد. این کارها خارق العادت بوده و از عهده‌ی هر انسانی ساخته نیست.

### «ارتباط این داستان با طول عمر»

از آیه شریفه‌ای که از نظرتان گذشت دانستید که حضرت عیسیٰ علیه السلام به اذن خدا پرنده‌ی گلی را که خود ساخته بود جان می‌داد و آن را به پرواز در می‌آورد و این کار برای همیشه از قدرت انسان‌های معمولی خارج است. کار دیگری که حضرت عیسیٰ علیه السلام می‌کرد و خارق العاده بود، شفای کور مادر زاد بود؛ معالجه‌ی کور مادر زاد تا به امروز که دوهزار سال و اندی از ولادت حضرت عیسیٰ می‌گذرد هنوز امکان‌پذیر نیست، و ظاهراً هم این امر از امور مخصوص به خدای متعال است و کسی قادر به معالجه‌ی آن نخواهد بود.

البته نمی‌خواهیم پیشرفته‌های علمی امروز در علم پزشکی را منکر شویم و می‌دانیم که بر اثر پیشرفت‌هایی در علم پزشکی پیوند قرنیه در کور مادر زادی ممکن شده به شرط آن‌که عصب بینایی و ارتباط آن با مغز در کور مادر زاد سالم باشد.

کار دیگر حضرت عیسیٰ که خارق العاده بود، شفا دادن بیمارهای لالی، برص و پیسی است. این دو بیماری نیز تا به امروز علاج‌پذیر نبوده و علم

پزشکی با آن همه پیشرفتی که داشته هنوز نتوانسته شیوهی درمانی برای این دو بیماری بیابد.

معجزه‌ی دیگر حضرت عیسی زنده کردن مُردگان است؛ عیسی علیه السلام مطابق این آیه قادر بود هر مُرده‌ای را زنده کند. پر واضح است چنین کاری خارق عادت بوده و از عهده‌ی هیچ انسانی ساخته نیست و بالاخره آخرین معجزه‌ی حضرت عیسی علیه السلام خبر دادن او از اندرون منازل مردم بود؛ برای مثال خبر می‌داد مردم چه خورده‌اند و چه چیزهایی در منازل یا در انبارهایشان ذخیره و پنهان کرده‌اند که این معجزه نیز از اموری است که دستگاه‌های اطلاعاتی و جاسوسی مدرن امروزی که به پیشرفته‌ترین ابزار مجهزند هنوز نتوانسته اذهان مردم را بخوانند، در صورتی که عیسی بن مریم علیه السلام در دو هزار و اندی سال پیش بدون هیچ ابزاری چنین کارهایی را انجام می‌داد.

آنچه از نظرتان گذشت اموری است که آفریدگار جهان خبر آن را وسیله‌ی امین وحی خود (جبرئیل) به پیغمبر ما حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم داده و همه‌ی مسلمانان جهان بر این عقیده استوارند. حال سؤال این است که آیا آن خدایی که قدرت آفرینش چنین انسانی را داشته، چگونه قادر به طولانی نمودن عمر فردی که مورد نظر و اراده‌ی اوست نباشد؟ یا چگونه امکان نداشته باشد به فردی که او را برای اصلاح جامعه ذخیره کرده و بناست دنیای پر از ظلم و ستم را از عدل و داد پر کند، عمری بیش از عمر رسول خود بدهد؟ به طور قطع مردود بودن این امر برای عقلا و اندیشمندان از بدیهیات و واضحات امور است.

### د: «معراج حضرت عیسیٰ علیه السلام»

یکی دیگر از امور خارق العاده در باره‌ی حضرت عیسیٰ بن مریم علیه السلام موضوع معراج آن حضرت است. معراج حضرت عیسیٰ در آیه ۵۵ از سوره‌ی آل عمران و آیه ۱۵۸ از سوره‌ی نساء شرح داده شده، ولی ما به این دلیل که معراج حضرت عیسیٰ غیر از بُعد خارق العاده بودن، دارای بُعد دیگری هم که در بحث مقدار طول عمر از آن استفاده شود می‌باشد از اینرو بحث معراج آن حضرت را در بخش چهارم این کتاب دنبال می‌کنیم.

### ۷- «داستان‌هایی از حضرت سلیمان علیه السلام»

در جا جای داستان حضرت سلیمان علیه السلام درس توحید و خداشناسی و نشانه‌های عظمت و قدرت مندی خدای لایزال نمایان است و از آن جا که این داستان دارای ابعاد مختلف بوده در آیات متعددی از قرآن بیان شده است ما نیز مباحث آن را به طور فشرده در چند قسمت بیان می‌داریم.

### الف: «عظمت مُلک سلیمان»

قرآن در باره‌ی عظمت و اقتدار مُلک حضرت سلیمان علیه السلام و امور خارق العاده‌ای که در حکومت آن حضرت رخ داده چنین می‌فرماید:

﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ، إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ {۱۶} وَ حُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ {۱۷} حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ {۱۸} فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ



أَوْزَعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ ﴿١٩﴾<sup>۱</sup>.

«و سلیمان که مقام و سلطنت را از پدر خود «داوود» به ارث برده بود به مردم گفت: این که زبان مرغان و پرندگان را می دانیم و از نعمت های دیگر خدا بهره مند هستیم از فضل و بخشایش آشکار آفریدگار جهان است. ما سپاه عظیمی از جن و انس و پرندگان را برای سلیمان برانگیختیم و هر سپاهی تحت فرمان رئیس خود در رکاب سلیمان حاضر و گوش به فرمان بود. تا روزی که سلیمان و سپاه او به سر زمین موران رسیدند، موری که پیشوای همه ی مورچگان بود، چون جلال سلیمان و سپاه بزرگ او بدید به موران دیگر گفت: همه به خانه ی خود داخل شوید مبادا سلیمان و سپاهش نادانسته شما را پایمال کنند. سلیمان از گفته ی آن مور بخنید و به درگاه خدا عرضه داشت: خدایا مرا توفیق شکر گذاری بر آن همه نعمتی که به من و پدر و مادرم داده ای عطا فرما و مرا به عمل صالح و خالصی که تو می پسندی موفق بدار و به لطف و رحمت خود مرا در صف بندگان شایسته ات داخل گردان».

در آیات فوق دو موضوع خارق العاده قابل توجه است:

- ۱- فرمانروائی حضرت سلیمان عليه السلام بر انسان ها، جن ها، پرندگان و باد و چیزهای دیگری که در برخی آیات و روایات ذکر شده است.<sup>۲</sup>
- ۲- دانستن زبان مورچگان، جن ها، و زبان انسان های اقلیم های مختلف

۱- سوره نمل، آیات ۱۶ تا ۱۹، ج ۱۹.

۲- سوره انبیاء، آیه ۸۱ و سوره سبأ، آیه ۱۲.

و به عبارت دیگر دانستن منطق و زبان همه‌ی موجودات جاندار. این دو موضوع از امور خارق العاده بوده و خدای متعال جز به پیغمبران به هیچ کس دیگری چنین قدرتی عطاء نکرده است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در آخرین خطبه‌ای که مردم را به جنگ علیه معاویه ترغیب می‌کرده در عظمت مُلک سلیمان فرموده است:

«فَلَوْ أَنَّ أَحَدًا يَجِدُ إِلَى الْبَقَاءِ سُلْمًا أَوْ إِلَى دَفْعِ الْمَوْتِ سَبِيلًا لَكَانَ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عليه السلام  
الَّذِي سَخَّرَ لَهُ مُلْكَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ مَعَ التُّبُوَّةِ وَ عَظِيمِ الزُّلْفَةِ...»<sup>۱</sup>

«اگر کسی برای ماندن در دنیا و رهائی از مرگ راهی می‌یافت، باید آن کس حضرت سلیمان می‌بود که علاوه بر مقام پیغمبری و نبوت، بر جن و انس و وحش و طیور نیز سلطنت و پادشاهی داشت.»

به راستی چرا حضرت سلیمان که از نظر مادی از قدرتی بی‌نهایت برخوردار بود و از نظر معنوی هم با خدای لایزال آن چنان ارتباطی داشت که می‌توانست از خدا عمر طولانی طلب کند، ولی چنین نکرد و به عمر کوتاهی که برای او مقدر شده بود اکتفا کرد<sup>۲</sup>، در حالی حضرت نوح علیه السلام بنا به نقل مورخان دو هزار و پانصد سال عمر کرد؟

### «رابطه‌ی آیات فوق با طول عمر»

ارتباط این بخش از معجزات حضرت سلیمان علیه السلام با طول عمر حضرت

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۸۱، فیض الاسلام.

۲- سلیمان بن داوود طبق نقل تاریخ پنجاه و دو سال عمر کرده و از این مدت چهل سال را حکومت کرد. تاریخ طبری، ج ۱، ص ۵۰۳ و مروج الذهب، ج ۱، ص ۷۱.

مهدی علیه السلام در این است که همان گونه که کارهایی چون دانستن زبان مورچگان و جن ها و نیز دانستن زبان انسان های اقلیم های مختلف، و به طور کلی دانستن منطق و زبان همه ی موجودات جاندار برای حضرت سلیمان علیه السلام امری خارق العاده بود، طولانی بودن عمر حضرت مهدی علیه السلام نیز که از حد معمول گذشته جزء امور خارق العاده محسوب شده و فقط در ید قدرت آفریدگار جهان است، بنابراین بدیهی است همان خدایی که یک انسان را آن گونه بر جهان مسلط ساخته که همه ی موجودات جهان به تسخیر او در آید و زبان همه ی موجودات را به او آموخته است، به طور قطع می تواند عمر انسانی را که مورد نظر او است نیز به قدری طولانی کند که عقل بشر در آن حیران و مبهوت بماند.

### ب: «هُدُودُ و ارسال نامه به ملکه ی سبا»

یکی دیگر از موارد اعجاب انگیز در داستان حضرت سلیمان علیه السلام بازجوئی هُدُود و کشف مُلک یمن و ملکه ی سبا می باشد. قرآن کریم در این باره چنین می فرماید:

﴿ وَ تَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدُودَ أَمْ كَانَتْ مِنَ الْغَائِبِينَ {۲۰} لِأَعَدَّبْتَهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ {۲۱} فَمَكَتْ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ نَحِطُ بِهِ وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَأٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ {۲۲} إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَ أُوْتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ {۲۳} وَجَدْتُهَا وَ قَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَضَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ {۲۴} أَلَا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ يَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ {۲۵} اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا

هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ {۲۶} قَالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ {۲۷} إِذْ هَبَّ

بِكِتَابِي هَذَا فَالْقِيَةُ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ {۲۸} ﴿۱﴾

«و سلیمان در سانی که از (سپاه خود و از جمله) پرندگان می دید جای هدهد را خالی یافت، پرسید چرا آن را نمی بینم، نکند غایب است؟ چنانچه هدهد برای غیبت خود عذر موجهی ارائه نکند، اعدامش می کنم و یا (لا اقل) او را به عذاب سختی گرفتارش خواهم کرد. پس دیری نپائید (که هدهد آمد) و به سلیمان گفت: من به چیزی آگاهی یافتم که تو آن را نمی دانی. من برایت از (کشور) سبا گزارشی مهم و یقینی آورده ام. براستی (در آن سامان) زنی را یافتم که مالک (و اختیار دار) مردم بود و از هر چیزی (از مال و منال دنیا) به او داده شده و برای او تخت (سلطنتی) بزرگی وجود دارد. من حاکم و ملّت آن سامان را چنان یافتم که با هدایت و راهنمایی شیطان به جای ستایش خدای یکتا، خورشید را پرستش کرده و در مقابل آن سجده می کردند و از راه (راست) باز مانده و قابل هدایت نیستند. آنها برای خدایی که هیچ چیز در آسمانها و زمین از او پوشیده و پنهان نیست و همه چیز را می داند سجده نمی کردند، در صورتی که خدای یکتایی که جز او خدایی نیست، آفریدگار عرش عظیم بوده و ستایش و پرستش سزاوار ذات او است. (حضرت سلیمان) گفت: به زودی تحقیق می کنم تا صدق گفتارت برایم آشکار شود. اینک نامه ام را به جانب آنها برده و بر آنان ببنداز و بازگرد تا ببینی چه پیامدی دارد».

در توضیح آیات یاد شده باید بگوییم: بر خلاف اعتقاد بسیاری از مفسرین، ما معتقدیم «تَفَقَّدَ» که فعل ماضی است، از ماده «تَفَقُّدٌ» و به معنی دلجوئی از طیور است، نه که از ماده «فَقَدَ» و به معنی گم کردن و نیافتن باشد؛ چرا که «الطیر» اسم جنسی است که «الف و لام» جنس نیز بر آن داخل شده و حکایت از عمومیت و همگانی بودن طیور و پرندگان دارد، بنابراین وقتی حضرت سلیمان، به هر دلیلی پرندگان را مورد تَفَقُّدِ خود قرار داده بود، جای هدهد را خالی دید، از این رو از حال وی پرسید و وقتی غیبت هدهد برایش مسلم شد، برای این که مبادا غیبت او از روی تمرد و نافرمانی باشد، او را تهدید کرد و گفت: هدهد باید دلیل قانع کننده‌ای برای غیبت خود بیاورد و گرنه اعدام می‌شود و یا به عذاب دردناکی از سوی ما گرفتار خواهد شد.

هدهد تا لحظه‌ی غیبت از یک جهت در پیشگاه حضرت سلیمان علیه السلام تقرّب داشته و مورد توجه آن حضرت بود؛ زیرا ویژگی مهم هدهد این است که با چشم‌های کوچکش آب‌های اعماق زمین را می‌بیند و این پرنده در ملک حضرت سلیمان دلیل و راهنمای آن حضرت برای پیدا کردن آب بوده است.

در روایتی از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در باره‌ی هدهد چنین آمده است: «لِأَنَّهُ كَانَ يَدُلُّهُ عَلَى الْمَاءِ» یعنی هدهد حضرت سلیمان را بر آب راهنمایی می‌کرده است.<sup>۱</sup>

۱- تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۸۳، حدیث ۴۶.

در پرسشی هم که آصف بن برخیا وزیر حضرت سلیمان در باره‌ی هدهد از آن حضرت کرد که با وجود این که بدن هدهد آن همه بد بو است و او از این جهت پست‌ترین پرندگان است، چرا آنقدر او را دوست می‌داری؟ سلیمان علیه السلام گفت: آن حیوان آب را از زیر سنگ‌های سخت و خاک‌های زیاد (از اعماق زمین) می‌بیند<sup>۱</sup>.

البته هدهد بعد از این غیبت، تقرّب و موقعیتی به مراتب بهتر نزد حضرت سلیمان پیدا کرد و آن هم به خاطر راهنمایش بر قوم سبأ بود. حضرت صادق علیه السلام در این باره فرموداند:

«ان رسول الله نهى عن قتل ستة: النملة و النحلة و الضفدع و الصرد و الهدهد و

الخطاف، الى ان قال: و اما الهدهد فانه كان دليل سليمان عليه السلام الى ملك بلقيس»<sup>۲</sup>.

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امت خود را از کشتن مورچه، زنبور عسل، قورباغه، صُرَد - که پرندهای همانند گنجشگ است - شانه به سر و پرستو نهی فرمود و در علت آن فرمود: و اما هدهد (شانه به سر) را به این خاطر که راهنمای حضرت سلیمان در کشف مُلک و مملکت بلقیس بوده نباید بکشید».

### «ارتباط این داستان با طول عمر»

این بخش از داستان سلیمان علیه السلام علاوه بر خارق العاده‌گی، سراسر درس توحید و معرفت است و در بر دارنده موضوعات مهمی به شرح زیر می‌باشد:

۱- تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۸۴، حدیث ۴۸ به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم.  
 ۲- خصال صدوق، ص ۳۲۶. تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۸۵، حدیث ۵۲، به نقل از خصال.

۱- بنا به نقل مورخین، مرکز حکومت حضرت سلیمان بابل (بیت المقدس)<sup>۱</sup> و مرکز حکومت بلقیس «مأرب» که «سبأ» نیز نامیده شده و از بلاد «یمن» می باشد بوده است، بین پایتخت حضرت سلیمان و پایتخت بلقیس صدها کیلومتر فاصله است.

اینک پرسش ما این است که پرنده‌ای کوچک و ضعیفی مثل هدهد چگونه صدها کیلومتر فاصله میان این دو شهر را پیموده است؟ در مرتبه‌ی اول با چه هدفی آن فاصله‌ی طولانی را طی کرده است؟ اگر مقصودش آب و دانه بوده که آب و دانه در ملک سلیمان فراوان وجود داشت، اگر مقصود اجرای دستور حضرت سلیمان بوده که تا آن هنگام هنوز دستوری از حضرت سلیمان صادر نشده بود و شاید تا آن هنگام هنوز آن حضرت از یمن و سبأ اطلاعی نداشت تا هدهد بخواهد برای اجرای دستور، آن همه مسافت را طی کند؟ البته به شهادت آیات فوق باید توجه داشت که هدهد غایب هم همان هدهد خبر دهنده از ملک سبأ می باشد نه هدهد دیگر.

۲- این پرنده‌ی کوچک دارای چه سطحی از شعور و حواس بوده که از رفتار مردم یمن به سلطنت پر شکوه زنی با تختی عظیم پی برده؟ و مگر تخت سلطنتی پادشاه سبأ در فضای باز بود تا هدهد بتواند آن را با همه‌ی خصوصیاتش مشاهده کند؟ و یا مگر هدهد را به داخل قصر ملکه راه داده

۱- مقصود از بابل بیت المقدس است که از بلاد شام بوده است. در تاریخ قدیم فلسطین (بیت المقدس)، سوریه، لبنان و اردن از بلاد شام نامیده شده و برخی مفسرین نیز در این باره چنین گفته‌اند: «وقیل: حمل العرش من مأرب الی الشام فی مقدار رجوع البصر». تفسیر تبیان ج ۸، ص ۹۷ و تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۳۶۸.

بودند؟ علاوه بر این، هدهد از کجا و چگونه فهمیده بود مردم آن سامان خورشید پرست بوده و به جای عبادت آفریدگار جهان خورشید را ستایش نموده و برای آن سجده می کردند؟<sup>۱</sup>

۳- انسان‌های تیز هوش با علامت گذاری در مسیر جاده‌ها راه را می‌یابند، اینک سؤال این است که هدهد در بازگشت مجدد به یمن و رساندن نامه‌ی حضرت سلیمان به ملکه‌ی سبأ چه گونه توانست همان کاخ و قصر را پیدا کند؟ و چه گونه توانست به پادشاه سبأ و اطرافیان‌ش دسترسی پیدا کند و نامه را به آنها برساند؟

۴- تسلط کامل حضرت سلیمان بر همه‌ی موجودات و از جمله بر هدهد به گونه‌ای بوده که هیچ‌یک از آنها نمی‌توانسته تمرد و نافرمانی کنند، بنابراین هدهد ملزم به بازگشت به یمن بوده و نمی‌توانسته از این امر سرپیچی کند.

این‌ها همه مطالبی است که حکایت از توانمندی و قدرت‌نمایی آفریدگار جهان دارد و باید بدانیم آن خدایی که قدرت خلق کردن چنین موجوداتی را دارد و می‌تواند جن و انس و وحش و طیور را فرمانبردار فردی چون سلیمان بن داوود علیه السلام کند، به مراتب قدرت و توان طولانی نمودن

---

۱- انسان در ابتدای امر و بدون توجه به آیات و احادیث، گمان می‌کند غیر از انسان همه‌ی حیوانات و جانوران و حشرات بی‌شعورند و بر اثر غرائز حیوانی خود برخی کارها را انجام می‌دهند، در صورتی که پس از توجه در آیات و احادیث و متصل شدن به منابع وحی، به این نتیجه می‌رسد که هر یک از موجودات جهان هستی به نوبه‌ی خود دارای آن‌چنان هوش و فهم زاید الوصفی هستند که انسان را مبهور کرده و برای انسان سؤالاتی را به وجود می‌آورند که همین پرنده کوچک یک نمونه‌ی آشکاری از آن است.



عمر هر فردی را که مورد توجه او باشد خواهد داشت، چه رسد به طول عمر شریف حضرت مهدی علیه السلام که بناست روزی ظهور کند و دنیای پر از آشوب و ظلم و ستم را از عدل و داد پر کند. خدای قادر متعال می تواند عمر شریف منجی بشریت علیه السلام را سالیان متمادی طولانی کند به گونه ای که از دایره ی تصور عقول خارج باشد.

### ج: «انتقال تخت بلقیس به دربار سلیمان علیه السلام»

یکی دیگر از امور خارق العاده در داستان حضرت سلیمان انتقال تخت سلطنتی ملکه ی سبا به دربار حضرت سلیمان است. بر حسب آیات قرآن و برخی روایات رسیده وقتی نامه ی سلیمان علیه السلام به بلقیس رسید و با درباریان و مشاوران خود مشورت نمود به این نتیجه رسید که اگر حضرت سلیمان همچنان که ادعا کرده پیغمبر خدا باشد، ما بر او پیروز نمی شویم، ولی اگر یکی از پادشاهان باشد ممکن است بر او فائق آییم، سپس با مشاوران و وزرای خود قرار گذاشت هدیه ای برای حضرت سلیمان بفرستد، چنانچه او هدیه را قبول کرد معلوم شود پادشاه است، ولی اگر از پذیرفتن آن سرباز زد بدانند که او پیغمبر است و باید تسلیم او شد<sup>۱</sup>. بنابراین قرارداد، هنگامی که فرستادگان بلقیس هدیه را نزد حضرت سلیمان بردند، آن حضرت از پذیرفتن هدیه امتناع کرد، بلقیس چون چنین دید تصمیم گرفت به دربار حضرت سلیمان رفته با او ملاقات کند و احیاناً تسلیم امر آن حضرت شود. حضرت سلیمان نیز در این اندیشه بود تا پیش از آمدن بلقیس تخت

۱. آیات ۳۲ تا ۳۷ از سوره نمل و برخی روایات مربوطه.

سلطنتی او را به کاخ خود منتقل کرده و او را مرعوب قدرت خود کند.  
خدای متعال در این باره فرموده است:

﴿قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوْاْ أَيْكُمُ يَا بَنِيَّ بَعْرَشَهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُوْنِي مُسْلِمِيْنَ {۳۸} قَالَ عَفْرَيْتَ مِنَ الْجِنَّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُوْمَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِيْنٌ {۳۹} قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ، قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوْنِي ءَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيْمٌ {۴۰}﴾<sup>۱</sup>.

«سلیمان به حاضران دربار خود گفت: کدام یک از شما تخت بلقیس را پیش از آن که خود تسلیم ما شود به اینجا می آورد؟ فردی از جن گفت: من پیش از این که تو از جای خود برخیزی آن را کنارت حاضر می کنم و براستی قدرت و توان چنین کاری را دارم. ولی کسی که دانشی از کتاب داشت (آصف ابن برخیا) گفت: من پیش از آن که چشمت را به هم بزنی تخت را در کنارت حاضر می کنم (و حاضر کرد)، پس چون سلیمان عليه السلام نگاه کرد و تخت را در کنار خود حاضر دید، گفت: این قدرت و توانائی از فضل پروردگار برای این است که مرا بیازماید تا معلوم شود شکر گزار نعمت های او هستم یا کفران آن همه نعمت را می کنم؟ سپس گفت: آن کس که شکر گزار نعمت های خدا باشد به نفع خود شکر کرده و آن که کفران نعمت کند، خدای متعال بی نیاز و کریم است.»

آنچه در آیات فوق مورد توجه است - صرف نظر از منتقل کننده - انتقال

۱- سوره نمل، آیات ۳۸ تا ۴۰، ج ۱۹.

تخت سلطان سبأ با آن همه وسایل و زینت آلات است که از یمن به دربار حضرت سلیمان در بیت المقدس صورت گرفته است.

این کار بسیار عجیب و شگفت آور است؛ زیرا که انجام آن به طور عادی هم تشریفات زیادی لازم داشته و هم وقت زیادی را صرف می کرد. از طرفی اگر می خواستند آن تخت را به طور معمول به کاخ حضرت سلیمان منتقل کنند بلقیس و اطرافیان او مطلع شده و صرف نظر از این که در این صورت چنین کاری خارق العاده نبود، به طور یقین محافظین دربار بلقیس نیز از خارج کردن آن از کاخ جلوگیری می کردند. بنابراین، آوردن تخت سلطنتی بلقیس به دربار حضرت سلیمان در فرصتی کمتر از یک چشم بهم زدن کار خارق العاده بوده و هر شنونده ای را به تعجب و ا می دارد، ولی چون این کار مورد تأیید قرآن کریم است همه ی مسلمانان آن را پذیرفته و قبول دارند.

### «ارتباط این داستان با طول عمر»

ارتباط آیات فوق با طول عمر - با توجه به آیه ۴۰ از سوره ی نمل که فرموده **«قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ»**<sup>۱</sup> - در این است که به طور قطع، آورنده ی تخت بلقیس<sup>۲</sup> به دربار

۱- «آن کسی که دانشی از کتاب داشت (آصف بن برخیا) گفت: من پیش از آن که چشمت را بهم بزنی آن را حاضر می کنم...».

۲- طبری در تاریخ خود در باره ی تعداد ارتشیان پادشاه یمن به نقل از ابن عباس گفته است: «و کان معها الف قبیل. و اهل الیمن یسمون القائد قبلاً و مع کل قبیل عشرة آلاف». اهل یمن هر لشکری را یک قبیل می نامند و هر قبلی ده هزار ارتشی است، و ارتش بلقیس یک هزار قبیل بوده است، بنابراین مجموع امراء و سربازان ارتش بلقیس در آن زمان ده میلیون نفر بوده اند. طبری همچنان در باره ی (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

حضرت سلیمان یک انسان بوده و این انسان - هر که باشد - کاری خارق العاده کرده است. بنابراین خدایی که قادر است انسانی را این چنین توانایی بدهد، بی شک می تواند ولی خود را آن قدر عمر دهد که عقل انسان های اندیشمند در آن حیران بماند.

در پایان این بخش یادآور می شوم: گرچه در باره ی قدرت مطلقه و توانمندی آفریدگار جهان در قرآن و احادیث موارد زیادی وجود دارد، ولی از آن جا که محور کلام ما بررسی همه ی آنها نبود، از باب مشت نمونه ی خروار با همین چند موردی که گذشت خواستیم ثابت کنیم طول عمر حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف از امور خارق العاده بوده و تنها در حیطة ی قدرت و خواست خدای متعال است، خدای متعال طبق مصلحت، مقرر نموده آن حضرت تا زمانی طولانی غایب بوده و در روزی که معلوم نیست آن روز فردا است یا ده ها، صدها و یا هزارها سال دیگر ظاهر شود و دنیا را از عدل و داد پر کند.

### «نتیجه کلی بخش یک»

آنچه در بحث «طول عمر» برای ما دارای اهمیت به سزایی است، مسأله ی قدرت بی قید و شرط آفریدگار جهان است؛ زیرا همان گونه که در

(ادامه پاورقی از صفحه قبل)

همراهیان بلقیس در هنگام ملاقات با حضرت سلیمان به نقل از ابن عباس گفته است: حضرت علی علیه السلام نقل فرمود که حصین بن عبدالرحمن، از قول عبدالله بن شداد بن الهاد به ما خبر داد که وقتی بلقیس به جانب سلیمان آمد سیصد و دوازده قیل همراه داشت که با هر قیلی ده هزار سرباز بود. بنابراین وقتی بلقیس به ملاقات حضرت سلیمان آمده ۳۱۲۰۰۰۰ نفر سرباز و محافظ همراه او بوده است. تاریخ طبری، ج ۱، ص ۴۹۱.

جای جای کلام الله مجید آمده است، این آفریدگار جهان است که تعیین کننده‌ی اجل و مدت عمر و زندگی موجودات جهان هستی است. پس این خدای متعال است که احیاء کننده و میراننده انسان‌ها و سایر موجودات جهان است<sup>۱</sup> و این خدای متعال است که پس از تولد از مادر، برخی را به رشد و کمال رسانده، برخی را در جوانی می‌میراند و برخی را آن قدر عمر می‌دهد که به سنین پیری و ناتوانی می‌رسند<sup>۲</sup>. همچنان این خدای متعال است که برای هر چیزی مهلت و پایانی قرار داده و هر چیز را تا همان پایان و زمان تعیین شده برپا می‌دارد<sup>۳</sup>.

بنابر این، مطالبی را که در بخش اول کتاب به شرح آن پرداختیم همه پیرامون قدرت‌نمایی‌ها پروردگار جهان بود که در مراحل مختلفی از زندگانی انبیاء بزرگ به منصفه‌ی ظهور رسیده است.

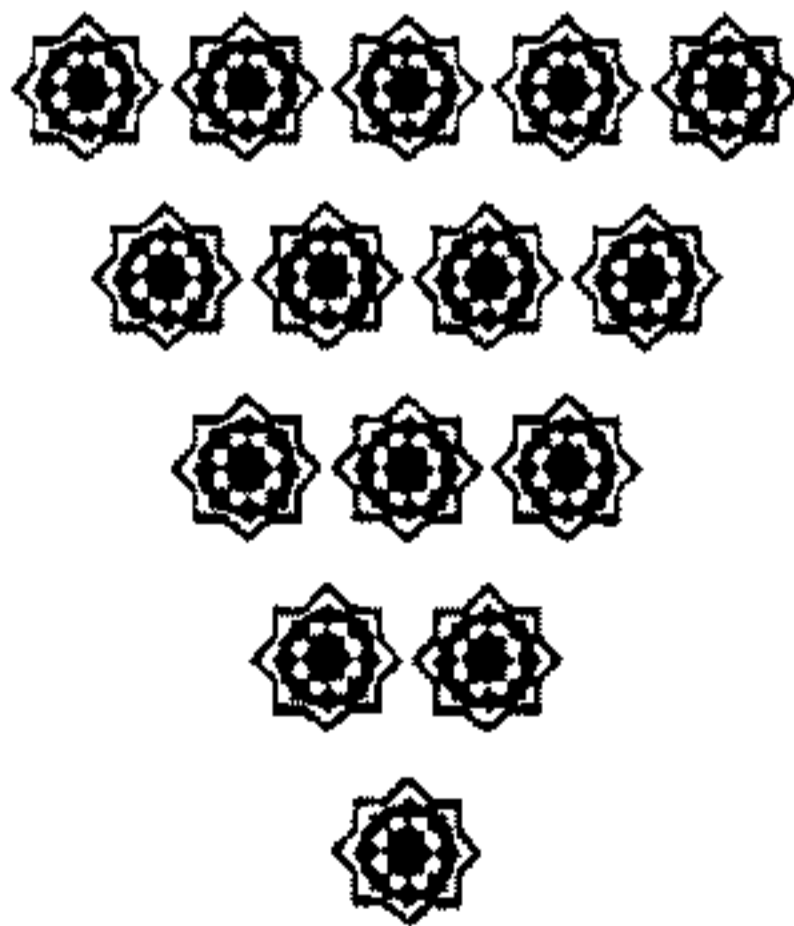
شما نیز در این کتاب امور خارق العاده‌ای را در باره‌ی پیغمبران الهی مطالعه کرده و در ذیل یکایک آنها به عنوان «رابطه‌ی بحث با طول عمر» به چنین نتیجه‌ای خواهید رسید که «پس آفریدگاری که قدرت چنین کارهای خارق العاده را دارد، حتماً قدرت و توان طول عمر تا سالیان متمادی، بلکه تا بی‌نهایت را هم خواهد داشت».

۱- إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ ...». سوره توبه، آیه ۱۱۶، ج ۱۱.

۲- ... ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أُوذُنِ الْعُمْرِ ...». سوره حج، آیه ۵، ج ۱۷.

۳- «أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى ...». سوره روم، آیه ۸، ج ۲۱. «وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلًّا يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ...». سوره لقمان، آیه ۲۹، ج ۲۱.

از این رو ذهن خوانندگان را آزاد گذاردیم تا از نحوه‌ی کارهای خارق العاده‌ای که پیغمبران انجام می‌داده‌اند به هر کیفیتی که می‌توانند برداشت کنند، البته ممکن است برداشت‌ها متفاوت باشد؛ مثلاً بعضی برداشت کنند: انسان - به‌خواست خدا می‌تواند تا بیشترین عمری که در دنیا وجود داشته (۲۵۰۰ سال عمر حضرت نوح) عمر کنند. ممکن هم هست برخی برداشت کنند طولانی‌ترین عمر تا نفخه‌ی اوّل صور اسرافیل است و هر کدام هم برای خود دلیلی اقامه‌کنند و در نهایت برخی به این نتیجه خواهند رسید که آفریدگار جهان بی‌نهایت است و خدای بی‌نهایت، دارای قدرت بی‌نهایت است، لاجرم می‌تواند عمر فردی را آنقدر طولانی کند که با همین جسم مادی ناسوتی از این دنیا زنده به عالم ملکوت منتقل شود و برای خود دلایلی قانع‌کننده‌ای هم داشته باشد. شاید شما خواننده نیز اگر تا پایان این کتاب با ما همراه باشید بتوانید به‌چنین برداشتی از قدرت خدای متعال برسید.



## «بخش ۲»

### «مُعَمَّرین تا هفتصد سال سن»

کلمه‌ی «مُعَمَّرُونَ» و «مُعَمَّرین» جمع «مُعَمَّر» است. مُعَمَّر در اصطلاح بزرگان علم، مورخان و شارحان احوالات گذشتگان، به کسانی گفته شده که نسبت به افراد دیگر از عمر طولانی‌تری برخوردار بوده‌اند. فی المثل چون عمر معمول مردم در قرن‌های متمادی بین شصت تا هشتاد و نه نهایتاً تا صد سال بوده، از این رو افرادی که عمرشان از این حد تجاوز کند جزء مُعَمَّرین محسوب می‌شوند. تذکر این نکته لازم است که در عرب مُعَمَّر به کسی گفته شده که سن او به صد و بیست سال قمری رسیده باشد<sup>۱</sup> بنابراین کم‌تر از این مقدار را مُعَمَّر نمی‌دانند.

بهر حال تاریخ‌نویسان و علمای انساب و رجال در کتاب‌های خود از این گونه، افراد بی‌شماری را یادآور شده‌اند.

---

۱. قال ابن درید: لَمَّا حَضَرَتْ دَرِيدُ بْنُ زَيْدٍ، الْوَفَاةَ وَكَانَ مِنَ الْمُعَمَّرِينَ، قَالَ: وَ لَا يَعِدُّ الْعَرَبُ مُعَمَّرًا إِلَّا مِنْ عَاشِ مِائَةٍ وَ عَشْرِينَ سَنَةً فَصَاعِدًا. امالی المرتضی ص ۲۳۶.

### «چرا به یادآوری از معمرین پرداختیم؟»

از آن جا که کتاب حاضر را برای «دفع شبهه‌ی استبعاد طول عمر است» به نگارش آورده بودم به شرح حال عده‌ای از معمرین مبادرت کردم تا از این رهگذر اثری در اندیشه‌ی طالبان حقّ گذارده باشیم. آنچه ما را رنج می‌دهد این است که چرا برخی افراد - که عده‌ی آنان کم هم نیست<sup>۱</sup> - نیروی فکر و اندیشه‌ی خود را به اسارت کوتاه فکری‌ها و خرده‌گیری‌های مغرضان<sup>۲</sup> در آورده و حاضر به آزاد اندیشی در راه حقّ نیستند؟

تحیّر اندیشمندان از این بابت است که چرا کج اندیشان استبعادگر فقط و فقط در طول عمر حضرت حجة بن الحسن علیه السلام استبعاد کرده و طول عمر آن حضرت را هدف تیرهای خود قرار داده و آن را از محالات دانسته‌اند، در صورتی که به خاطر اعتقاد به قرآن به وجود شیطان اعتقاد داشته و قبول دارند که شیطان از طوایف جنّ است. آنها می‌دانند جن نیز مانند انسان مرگ و حیات دارد و خدای تبارک و تعالی سالیانی پیش از آفرینش آدم ابوالبشر، شیطان را که از جن است آفریده و تا به امروز هم او را زنده نگه داشته است. همچنان می‌دانند «دجال» از زمانی که متولد شده<sup>۳</sup> تا به امروز زنده مانده و با وجود این که او دشمن خدا است، در قید حیات است و تا هنگامی که خروج کند همچنان زنده خواهد ماند، با این حال این موضوع را نادیده

۱- همه‌ی فرقه‌های اهل سنت.

۲- علمای اهل سنت.

۳- زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم



گرفته و با آن همه احادیثی که از رسول خدا ﷺ در باره‌ی طول عمر حضرت حجة بن الحسن علیه السلام رسیده در طول عمر آن حضرت اشکال تراشی می‌کنند و با وجود این که هر استبعادی دو طرف مثبت و منفی دارد، آنها با عناد و لجاجی که دارند، طرفِ نفی آن را ترجیح می‌دهند!

پس آن چه ضروری به نظر می‌رسد «دفع شبهه‌ی استبعاد طول عمر» است. قرآن کریم به رسول گرامی اسلام ﷺ دستور داده است: «داستان‌های تاریخی و عبرت‌انگیز ملت‌های گذشته را برای بندگان خدا بیان کند شاید از این ره‌گذر به فکر افتاده و در رفتار خویش تجدید نظر کنند»<sup>۱</sup>. ما نیز به پیروی از قرآن کریم و متابعت از رسول خدا ﷺ برای به فکر واداشتن و بیدار کردن خرد استبعاد کنندگان در طول عمر شریف حضرت حجة بن الحسن علیه السلام تعدادی از معمرین تاریخ را بر می‌شماریم، امید است با این شیوه کسانی را که استبعاد پیشه کرده‌اند به تأمل واداریم تا بلکه در اندیشه‌ی خود تجدید نظر کرده و راهی را که نیکوتر و خدا پسندانه‌تر است در پیش گیرند. بنابر این، در این بخش با برخی معمرینی آشنا می‌شوید که عمرشان از صد سال قمری تجاوز کرده است.

همچنان بارها از طریق رسانه‌های خبری و یا روزنامه‌ها مطلع شده‌اید که مثلاً در فلان کشور، فلان شهر و یا فلان روستا، پیر مرد یا پیر زن صد و چند ساله‌ای زندگی می‌کند و چه بسا با آنان مصاحبه‌های رادیو یا تلویزیونی هم شده است. اینک به اسامی زیر توجه فرمایید:

۱- ﴿فَاقْضِ الصَّالِحِينَ الْقَضَىٰ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾. سوره اعراف، آیه ۱۴۶، ج ۹.

### ۱- «محمدحسین احمدیان، ۱۰۲ سال»

حاج محمدحسین احمدیان فرزند رمضان احمدشاهزاده از مردان صالح و بسیار مؤمنی است که اخیراً بدرود حیات گفته است. او در شهر نجف آباد واقع در بیست کیلو متری غرب اصفهان می زیسته است. حاج محمدحسین طبق مدارک موجود در سال ۱۲۸۲ هجری شمسی متولد شده و در سال ۱۳۸۱ فوت می کند که در نتیجه هنگام وفات صد و دو سال قمری داشته است. وی چون برای مؤلف این کتاب شناخته شده و معروف است از این رو می داند که هنگام وفات در کمال عقل و تدبیر بوده است.

### ۲- «ابو الطیب، ۱۰۲ سال»

«ابو الطیب» یکی دیگر از معمرینی است که مورّخین شیعه و سنی و از جمله «احمد بن خلکان» در باره وی گفته است:

«ابو الطیب، هو طاهر بن عبدالله بن طاهر بن عمر الطبری، القاضی، الفقیه، الشافعی، کان ثقةً، صادقاً، دیناً، ورعاً، عارفاً باصول الفقه و فروعها، محققاً فی علمه، سلیم الصدر، حسن الخلق، صحیح المذهب، ... و کان مولده بآمل سنة ثمان و اربعین و ثلثمائة، و توفی فی شهر ربیع الاول سنة خمسين و اربعمائة ببغداد، و دفن فی مقبرة باب حرب فی جامع المنصور»<sup>۱</sup>.

«نام ابو الطیب، طاهر است. او فرزند عبدالله بن طاهر بن عمر طبری

۱- وفيات الاعیان احمد بن خلکان، ج ۲، ص ۵۱۲، شماره ۳۰۷.

است. وی شافعی مذهب و از فقهاء و قضات مورد وثوق زمان خود بوده است. ابوالطیب فردی دیانت پیشه، راستگو و با صداقت، با ورع، سلیم النفس، دارای حسن خلق و شناخت کامل علمی نسبت به اصول فقه و فروع آن بوده و در علوم خود اهل تحقیق بوده است. وی در سال ۳۴۸ هجری قمری در آمل - شمال ایران - چشم به این جهان گشوده و در ماه ربیع الاول سال ۴۵۰ قمری دار فانی را وداع گفته است. ابوالطیب در هنگام وفات صد و دو سال سن داشته و بدون آن که در عقل و ادراک وی خللی وارد شده باشد از این جهان رفته است».

### ۳- «شاه نعمت‌الله ولی، ۱۰۳ سال»

او سید میر نورالدین، نعمت‌الله، فرزند میر سید عبدالله متولد شهر حلب از کشور سوریه است. شاه نعمت‌الله ولی در روز پنجشنبه بیست و دوّم رجب در سال ۷۳۱ (ه ق) چشم به جهان گشوده و در بیست و دوّم رجب سال ۸۳۴ در سن ۱۰۳ سالگی در شهر کرمان دار فانی را وداع گفته و در شهر ماهان در چهل و پنج کیلو متری کرمان مدفون شده است. قبر وی در شهر ماهان دارای قبه و بارگاه است<sup>۱</sup>.

### ۴- «غلامحسین گلی، ۱۰۶ سال»

مرحوم حاج غلامحسین گلی فرزند جعفر مردی صالح و مؤمن بود که

۱- شجره نامه شاه نعمت‌الله.

اخیراً بدرود حیات گفته است. او در شهر نجف آباد واقع در بیست کیلو متری غرب اصفهان می زیست و به شغل شریف کشاورزی و دامداری مشغول بود. حاج غلامحسین طبق مدارک موجود در سال ۱۲۷۳ هجری شمسی متولد شده و در همان شهر سکونت داشته تا این که در سال ۱۳۷۶ بدرود حیات گفته و در نتیجه هنگام وفات با سه سال تفاوت شمسی و قمری صد و شش (۱۰۶) سال داشته است. از این جهت که مرحوم حاج غلامحسین گلی با مؤلف کتاب نسبت و قرابت داشته از روی علم و اطلاع نگاشته می شود که وی در هنگام وفات در سلامت عقل و تدبیر بوده و تا چندی پیش از وفات خود عملاً به کار کشاورزی اشتغال داشته است. روحش شاد و یادش گرامی باد.

### ۵- «محمد نظام الدینی معروف به بهلول، ۱۰۶ سال»

حجة الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ محمد نظام الدینی معروف به بهلول، روحانی سرشناسی که خاص و عام وی را می شناسند. روز جمعه ۱۳۸۲/۹/۱۴، برابر با ۱۰ شوال ۱۴۲۴ و مطابق با ۲۰۰۳/۱۲/۵ میلادی وی را در نزدیکی حرم مطهر کریمه ی اهل بیت؛ حضرت معصومه علیها السلام در شهر مقدس قم ملاقات کردم، او به اتفاق یکی از نزدیکان که در معیت ایشان بود عازم حرم مطهر حضرت معصومه علیها السلام بودند و چون مجال گفت و گو با ایشان وجود نداشت تنها توانستم اطلاعاتی که شرح آن را ذیلاً می خوانید از او کسب کنم:

آقای حاج شیخ محمد نظام الدینی معروف به بهلول در سال ۱۲۷۹

هجری شمسی متولد شده و در روز سی‌ام مرداد سال ۱۳۱۴ شمسی در زمان حکومت رضاخان میرپنج همزمان با قیام مردم در مخالفت با کشف حجاب در مسجد گوهر شاد (شهر مقدس مشهد) پس از سخنرانی علیه رضاخان به افغانستان مهاجرت می‌کند. وی مدت ۳۱ سال در افغانستان زندانی بوده و در سال ۱۳۴۶ هجری شمسی از زندان آزاد شده و به قصد مصر از افغانستان خارج می‌شود، ولی چون در مسیر مصر هواپیما به قصد پیاده کردن مسافر در بغداد فرود می‌آید بهلول هم پیاده می‌شود و سالها در نجف اشرف و کربلا سکونت داشته و پس از چند سال به ایران می‌آید.

آقای بهلول تا آن ساعتی که اینجانب با وی ملاقات کردم در سن صد و شش سالگی - قمری - و در کمال هوشیاری و صحت عقل بود به گونه‌ای که وقتی از وی سال تولدشان را پرسیدم شروع به خواندن اشعاری کرد که متضمن شرح حال فوق بود. خواندن این اشعار که از سال ۱۳۱۴ شمسی به بعد توسط خودشان سروده شده و پیرامون سال تولد، زمان تشرّف به سلک روحانیت، سخنرانی در مسجد گوهرشاد و فرار از ایران، زندانی شدن در افغانستان و تشکر از شاه افغان به خاطر عدم تحویل او به رضاخان بود، حکایت از صحّت کامل مشاعر وی می‌کند. به همین دلیل از جناب بهلول پرسیدم چند بیت شعر در حفظ دارند؟ پاسخ داد: دویست هزار بیتی را که خود سروده‌ام به همراه پنجاه هزار بیت از دیگران را در حفظ دارم، حافظ کلّ قرآن نیز هستم. بنابراین، چنین کلّیتی وجود ندارد که سن و سال بیش از شصت و چند سال در همه‌ی افراد منجر به ضعف و ناتوانی کلیه قوای انسانی شود.

### ۶- «محمد ثراوند مزرعه شاهی، ۱۰۸ سال»

حاج محمد ثراوند فرزند مرحوم حسن از مردان نیک و متدینی بود که در سال ۱۲۷۷ هجری شمسی در روستای مزرعه‌شاه از توابع نائین در استان اصفهان متولد شده و تولد وی به شماره ۴۲۴۸۱ دفتر ثبتی نائین ضبط شده است. حاج محمد مدتی از عمر خود را در زادگاهش به کشاورزی اشتغال داشته و از سال‌های میانی عمر به شهر مقدس قم مهاجرت کرده و تا مدت‌ها همچنان به کشاورزی مشغول بوده و بعدها به مغازه‌داری می‌پردازد.

مرحوم «حاج محمد ثراوند» در ۱۳۸۲/۹/۱۰ هجری شمسی برابر با ششم ماه رمضان ۱۴۲۴ در سن ۱۰۸ سالگی (قمری) بدرود حیات گفته و تا آخرین روزهای عمر خود، هم از جهت اعضاء و جوارح ظاهری سالم و تندرست بوده و رفت و آمد می‌کرده و هم از جهت مشاعر و قوای فکری در کمال صحت و سلامت بوده است. روحش شاد و یادش گرامی باد.

موارد بالا با استثنای «ابوالطیب» از کسانی هستند که شخصاً آنها را دیده و با آنها مجالست داشته‌ام، طول عمر چنین افراد چیزی نیست که موجبات تعجب انسان را فراهم کند، اما از آن‌جا که خصم ما معتقد است: «به این دلیل که حضرت ولی عصر علیه السلام فرع رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، و عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که اصل است ۶۳ سال بوده، پس حضرت ولی عصر علیه السلام که فرع اوست نمی‌تواند عمری بیش از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داشته باشد» از این رو ما به یاد آوری این‌گونه معمرین مبادرت کردیم تا ثابت شود این دو موضوع

کمترین ارتباطی با هم ندارند و گرنه چه گونه افرادی که با خاندان رسول خدا ﷺ هیچ ارتباطی ندارند از عمرهای بیش‌تری برخوردار شده‌اند؟

### ۷- «سید علی سید الحکماء، ۱۱۴ سال»

سید علی حسینی معروف به سید الحکماء و سید الاطباء، فرزند سید محمد منجم و تاجر تبریزی است که از مردان آذربایجان و از شاگردان مرحوم صاحب جواهر و صاحب ضوابط و شیخ انصاری رحمتهما بوده است. او پس از تکمیل فقه و اصول، مفتخر به اجازه‌ی اجتهاد شده و به تبریز باز گشته است. وی به‌عللی استفاده از علوم خود را کنار گذاشته و به‌فراگیری علم طب و الهیات مبادرت می‌ورزد و به طبابت مشغول می‌شود. سید الحکماء در سال ۱۳۱۶ هجری قمری در سن صد و چهارده سالگی دنیای فانی را وداع گفته و در وادی السلام نجف اشرف دفن شده است<sup>۱</sup>.

### ۸- «حاج محمد ملکیان نائینی، ۱۱۵ سال»

حاج محمد ملکیان فرزند رجب علی یکی از مردان صالح و با ایمان بود و در شهر نائین - صد و بیست کیلومتری در شرق اصفهان - می‌زیست. وی در ۱۲۷۱ شمسی به دنیا آمده و در مرداد ۱۳۸۳ در گذشت که با توجه به تفاوت قمری و شمسی هنگام فوت ۱۱۵ سال قمری سن داشت.

۱- زندگانی شیخ انصاری، چاپ ۱۳۸۰ق، ص ۲۹۳.

حاج محمد ملکیان به کسب و کار در بازار مشغول بود و از این راه امرار معاش می کرد. وی از مؤمنین به نام بود و (به قول خودشان) از هفت سالگی در محله‌ی چهل دختران نائین اذان می گفت و قریب به ۱۰۸ سال همراه اذان در سحرهای ماه مبارک رمضان نیز مناجات می خواند و مردم محل را برای صرف سحری از خواب بیدار می نمود.

از آن جا که نویسنده مدت سی و سه سال با آن مرحوم آشنائی کامل داشته و تمام خصوصیات اخلاقی وی را می داند، او را مصداق بارز مؤمن در شهر نائین می شناسد.

مرحوم ملکیان به غیر از تقید به تکالیف واجب فردی، به تکالیف اجتماعی که همان امر به معروف و نهی از منکر است نیز اهتمام می ورزید و در مبارزه با جریان های انحرافی سر از پا نمی شناخت، چنانچه مبارزه وی با گروهک منحرف اخوان المسلمین در نائین - که نویسنده شاهد آن بوده و در پاورقی صفحه ۱۵ همین کتاب به آن اشاره رفته است<sup>۱</sup> - یکی از اقدامات اوست.

به هر حال چون وی برای مؤلف این کتاب شناخته شده است از این رو می داند که هنگام وفات در کمال صحت مشاعر ظاهری و باطنی بوده بدین گونه که حتی اذان صبح روز وفات خود را گفته است.

گفتنی است که مرحوم حاج محمد در طول عمر خود برای ادای فریضه‌ی حج واجب و عمره بیست بار به مکه‌ی معظمه مشرف شده و با

۱- یادآور می شود که پاورقی صفحه‌ی ۱۵ پیش از فوت آن مرحوم تنظیم شده است.



وجود این که در بر پا داشتن نماز در اول وقت مقید بود، نماز ظهر آخرین روز از عمر خود را به علت بستری بودن در بیمارستان به تأخیر انداخته، ولی پس از مراجعت از بیمارستان با انجام غسل و وضو برای ادای فریضه‌ی ظهر و عصر به نماز می ایستد و در سجده‌ی دوم از رکعت دوم نماز عصر در سن ۱۱۵ سالگی جان به جان آفرین تسلیم می کند. روحش شاد و یادش گرامی باد.

باعث تأسف است که چرا آن گروهک منحرف - با وجود دعوی شیعه بودن، در حالی که از شهادت به ولایت علی علیه السلام در اذان استنکاف می کنند و معتقدند عمری بیش از شصت و سه سال برای حضرت حجة بن الحسن علیه السلام از محالات است - از امثال حاج محمد ملکیان با وجود عمر طولانی و صحت و تندرستی مزاج درس عبرت نمی گیرند؟! آری:

چندین چراغ دارد و بی راهه می رود

بگذار تا بیفتد و بسند سزای خویش

#### ۹- «سعد بن ایاس الشیبانی، ۱۲۰ سال»

سعد بن ایاس به «ابو عمرو الکوفی» مشهور است. وی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را درک کرده و اسلام آورده است. او معمولاً از حضرت امیر علیه السلام و ابن مسعود نقل حدیث کرده است. وی در سال ۹۵ هجری قمری در سن صد و بیست سالگی از دنیا رفته و به یکی از معمرین معروف شده است.<sup>۱</sup>

۱- خلاصه‌ی تذهیب التهذیب الکمال للخزرجی، ج ۱، ص ۳۶۸ و تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۲.

### ۱۰- «ابو رجاء عطاردی، ۱۲۸ سال»

نام این فرد «عمران بن تیم» است که گاهی در اصطلاح برخی به «ابن ملحان» و در اصطلاح برخی دیگر به «ابن عبداللّه» معروف بوده است. «عمران بن تیم» زمان رسول خدا ﷺ را درک کرده، ولی آن حضرت را ملاقات نکرده است.

وی در سالی که مکه‌ی معظمه به دست نیروهای اسلام فتح شد اسلام آورد. در باره‌ی مدت عمر او به هنگام وفات گفته شده: به نظر برخی ۱۲۰ سال، به نظر برخی ۱۲۸ سال، و به نظر برخی دیگر ۱۳۰ سال داشته است.<sup>۱</sup>

### ۱۱- «نصرالله حسینی تودشکی، ۱۳۱ سال»

حاج نصرالله حسینی فرزند علی اکبر یکی از مردان مؤمنی بوده که در سال ۱۳۷۸ شمسی بدرود حیات گفته و به هنگام وفات ۱۳۱ سال قمری عمر داشته و با سلامت مزاج و کمال عقل بدرود حیات گفته است. اتفاقی است که پدر و یک برادر او به هنگام وفات ۱۱۳ ساله بوده و در کمال سلامت مزاج و صحت عقل بوده‌اند.

مرحوم حسینی همچنان دارای خواهر زاده‌ای به نام قدمعلی قاسمی است که در قید حیات است و تاکنون ۱۲۳ سال قمری عمر کرده و در صحت عقل و ادراک می‌باشد. گفتنی است که نامبردگان فوق توسط

۱- شرح نووی بر صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۴۹.

قدمعلی محمدی برادر مرحوم حسینی که مردی ۹۰ ساله و از مجروحان جنگ تحمیلی عراق علیه ایران است به ما معرفی شده و همگی اهل و ساکن روستای تودشک از توابع نائین در استان اصفهان می باشند و به شغل کشاورزی و شترداری اشتغال دارند.

### ۱۲- «ابو جعفر السجزی، ۱۴۰ سال»

در شرح حال «ابو جعفر السجزی» چنین آمده است:

«و فیها - ای فی عام اثنتین و عشرين و ثلثمائة - توفی ابو جعفر السجزی احد الحجاب،

قيل: قد بلغ من العمر مائة و اربعین سنة و حواسه جيدة»<sup>۱</sup>.

«ابو جعفر سجزی» که یکی از حاجبان و دربانان - ظاهراً خلفای عباسی -

بوده و در سال ۳۲۲ (ه ق) در گذشته است. عمر او به هنگام فوت صد و

چهل سال بوده و مشاعر و حواشش سالم گزارش شده است.

### ۱۳- «درید بن الصمة الجشمی، ۲۰۰ سال»

مرحوم شیخ طوسی رحمته الله در باره ی «درید بن الصمة» آورده است:

«عاش مائتی سنة و ادرك الاسلام فلم یسلم و كان احد قواد المشركین يوم حنین و

مقدمتهم، حضر حرب النبی صلی الله علیه و آله فقتل يومئذ»<sup>۲</sup>.

«درید بن الصمة الجشمی» دوست سال زندگی کرده است. وی با

وجود این که اسلام را درک کرده، ولی حاضر به قبول آن نشده و در جنگ

۱- تاریخ الخلفاء للسيوطی، ص ۳۹۱.

۲- کتاب الغیبة، ص ۱۱۷.

حنین یکی از سرکرده‌های قوای مشرکین بوده و در همان جنگ کشته شده است.

آنچه را مرحوم شیخ طوسی رحمته الله علیه در باره‌ی درید بیان کرده، بزرگانی چون کراجکی<sup>۱</sup>، شیخ مفید رحمته الله علیه<sup>۲</sup>، ابو حاتم<sup>۳</sup>، مرحوم مجلسی رحمته الله علیه<sup>۴</sup> و بسیاری دیگر برای «درید بن صمه» تأیید کرده‌اند.

موضوع قابل توجهی که در این خصوص وجود دارد این است که «درید بن الصمة» در دو‌یست سالگی در جنگ حنین<sup>۵</sup> علیه مسلمانان و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شرکت کرده و یکی از سرکرده‌های بزرگ مشرکین در آن جنگ بوده به گونه‌ای که شخصاً در میدان نبرد شرکت داشته و در همان جنگ نیز کشته شده است.

از احوال فردی مثل «درید» بر می‌آید که چنین افرادی با وجود سالخوردگی، نه تنها قوای عقلانی خود را از دست نداده بلکه قدرت و توان جنگیدن در میدان کارزار را نیز داشته و در جنگ‌های تن به تن آن روز نیز شرکت می‌کرده‌اند. با این وجود، خصم معاند ما که استبعاد در طول عمر را بهانه‌ی انکار خود قرار داده باید بداند که جای هیچ‌گونه استبعاد در این باره وجود ندارد و همان‌گونه که خدای تبارک و تعالی به دشمن دو‌یست ساله‌ی خود قدرت جنگیدن علیه پیغمبرش را داده، قدرت دارد به دوست

۱- کنز الفوائد، ج ۲، ص ۱۲۶.

۲- فصول العشره، فصل غیبت.

۳- المعتمرون و الوصایا، ص ۲۷.

۴- بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۸۹.

۵- «حنین» بیابانی است در مسیر مکه به طائف. أعلام المنجد، ماده «حنی».

چند هزار ساله‌ی خود (حضرت حجة بن الحسن علیه السلام) نیز برای اقامه‌ی عدل طول عمر عنایت کند تا صفحه‌ی روزگار از ظلم و جور و کفر و نفاق پاک بشود.

#### ۱۴- «ضَبْرَةَ بن سعید، ۲۲۰ سال»

او «ضَبْرَةَ بن سعید بن سعد بن سهم بن عمرو»<sup>۱</sup> است. شیخ طوسی رحمته الله در باره‌ی وی چنین می‌گوید:

«ضَبْرَةَ بن سعید بن سعد بن سهم بن عمرو عاش مائتی و عشرين سنة و لم یشب قط، و ادرك الاسلام و لم یسلم. و روی ابو حاتم و الریاشی عن العتبی عن ابیه قال: مات السهمی و له مائتا و عشرون سنة...»<sup>۲</sup>.

«ضَبْرَةَ بن سعید» دویست و بیست سال عمر کرده و علائم پیری مانند ریختن دندان، زایل شدن عقل و عارض شدن نسیان در او ظاهر نگردیده است. او اسلام را درک کرده، ولی مسلمان نشده است. ابو حاتم و ریاشی نیز به نقل از پدر «عتبی» گفته‌اند: او در دویست و بیست سالگی دار فانی را وداع گفته است.

بزرگان دیگری چون ابوالصلاح حلبی<sup>۳</sup>، ابو حاتم<sup>۴</sup>، شیخ مفید رحمته الله<sup>۵</sup>،

۱- این فرد در صفحه‌ی ۲۵۰ از کنز کراچکی چاپ سنگی سال ۱۳۲۲ قمری «ضَبْرَةَ بن سعید بن سهم ابن عمرو» ضبط شده است.

۲- کتاب الغیبة، ص ۱۱۶.

۳- تشریب المعارف، ص ۴۵۴.

۴- المعمرین و الوصایا، ص ۲۵.

۵- الفصول العشرة.

کراچکی<sup>۱</sup>، مرحوم مجلسی رحمته اللہ علیہ<sup>۲</sup> و بسیاری از علمای دیگر همین مدت عمر را برای «ضیرة بن سعید» نقل کرده‌اند.

بنابر آنچه گذشت، صرف نظر از این که «ضیرة بن سعید» اسلام را نپذیرفته و همچنان مشرک از دنیا رفته و از شخصیت‌های اجتماعی و سیاسی جامعه نیز نبود، اما در عین حال مشاهده می‌کنیم او مدت مدیدی عمر کرده است. کوتاه سخن این که طول عمر با اهمیت افراد رابطه‌ای ندارد و صرفاً به اجلی که خدای متعال برای انسان‌ها مقدر فرموده بستگی دارد. از همین رو طول عمر حضرت صاحب الزمان علیه السلام نیز به قدرت خدای توانا بستگی دارد و در زمان ما از امور خارق العاده محسوب شده و بحث چگونگی آن را در بخش‌های بعدی این کتاب خواهید خواند.

### ۱۵- «لی چینگ یون، ۲۵۲ سال»

مرد چینی به نام «لی چینگ یون» از اهالی «کایزین» واقع در جنوب «سچوان» ۲۵۲ سال عمر کرده و در مدت عمر خود با بیست و سه زن ازدواج کرده است. در حدود یکصد و پنجاه سالگی موی سر و صورت وی سفید شده و تا سن ۲۵۲ سالگی اشتهايش به غذا بسیار خوب و کامل بوده است. او همانند دیگر مردان که در دوران جوانی محکم و استوارند، محکم و با ثبات راه میرفته است.<sup>۳</sup>

۱- کنزالفوائد، جلد دوم، ص ۱۲۵.

۲- بحارالانوار، جلد ۵۱، ص ۲۸۹.

۳- دستنویس متفرقات مرحوم شیخ محمدعلی احمدیان نحف‌آبادی، به نقل از سالنامه پارس، سال

## ۱۶- «مُحَصِّن بن عَتَبان بن ظالم الزبیدی، ۲۵۶ سال»

یکی دیگر از معمرین «محسن بن عتبان بن ظالم الزبیدی» می باشد که مورخان در باره‌ی او گفته‌اند: «او دویست و پنجاه و شش سال عمر کرده است»<sup>۱</sup>. آنچه در باره‌ی عمر «محسن بن عتبان» گفته شد مورد تأیید بسیاری از علماء و مورخان از جمله ابوالصلاح حلبی<sup>۲</sup>، مرحوم صدوق<sup>۳</sup>، ابوحاتم<sup>۴</sup>، شیخ مفید<sup>۵</sup> در کتاب فصول العشره، مرحوم مجلسی<sup>۶</sup> و برخی کتب تاریخ دیگر نیز می باشد.

## ۱۷- «صیفی بن ریاح الاسدی، ۲۷۰ سال»

این شخص پدر «اکثم بن صیفی اسدی» است که شرح حال او را در ردیف بیست و یکم از همین بخش خواهید خواند، وی نیز یکی از معمرین تاریخ بوده و شیخ طوسی<sup>۷</sup> در باره‌ی وی گفته است:

«... و كان والده صيفي بن رياح بن اكنم الاسدي ايضا من المعمرين، عاش مائتي و

سبعين سنة، لا ينكر من عقله شيء و هو المعروف بذي الحلم...»<sup>۸</sup>.

(ادامه پاورقی از صفحه قبل)

یازدهم، ص ۱۰۱، به نقل از روزنامه «پوپل منطبعه شانکهای» سال ۱۹۲۹.

۱- «عاش مائتي و ستاً و خمسين سنة». (کتاب الغيبة، ص ۱۱۷).

۲- تقریب المعارف، صفحه ۴۵۴.

۳- اکمال الدین صدوق طنجف، باب معمرین.

۴- المعمرین و الوصایا ص ۲۶.

۵- بحار الانوار، جلد ۵۱، صفحات ۲۴۷ و ۲۸۹.

۶- کتاب الغيبة، ص ۱۱۵.

«پدر اکثم نیز که صیفی بن ریح نام دارد از معمرین بوده و دویست و هفتاد سال عمر کرده است. او در اواخر عمر دارای عقل و شعور کافی بود و حتی معروف به حلم و بردباری شده است.»

بسیاری از بزرگان علمی و مورخان و از جمله ابوالصلاح حلبی<sup>۱</sup>، مرحوم صدوق<sup>۲</sup> و مرحوم مجلسی<sup>۳</sup> همان «دویست و هفتاد» سال عمر را برای «صیفی بن ریح الاسدی» تأیید کرده‌اند.

بنابر آنچه گذشت، استبعاد طول عمر بیش از شصت و سه سال، استبعادی باطل و غیر عقلانی است و تنها مغرضان آن را مطرح می‌کنند.

### ۱۸- «ذو جَدَنِ الحَمیری، ۳۰۰ سال»

«ذو جَدَن» یکی دیگر از معمرین تاریخ است. ابوحاتم در باره‌ی مدت عمر «ذو جَدَن» چنین می‌گوید: «ذو جَدَن سیصد سال زندگی کرده است»<sup>۴</sup>.

### ۱۹- «ذوالاصبع العدوانی، ۳۰۰ سال»

«ذوالاصبع» یکی دیگر از معمرینی است که نام او در کتب تاریخ ثبت شده و مرحوم شیخ طوسی<sup>۵</sup> به نقل از ابوحاتم در باره‌ی مدت عمر «ذوالاصبع» چنین می‌گوید:

۱- تقریب المعارف، صفحه ۴۵۴.

۲- اکمال الدین طنجف، باب معمرین.

۳- بحار الانوار، جلد ۵۱، صفحات ۲۴۷ و ۲۸۹.

۴- «عاش «ذو جَدَن» ثلاثمائة سنة». کتاب المعمرین، ص ۴۳.



«ذوالاصبع سیصد سال عمر کرده و یکی از حکام عرب در زمان جاهلیت بوده است»<sup>۱</sup>.  
 قول دیگری در بحارالانوار به نقل از امالی سید مرتضی علیه السلام وجود دارد که  
 او صد و هفتاد سال عمر کرده است<sup>۲</sup>. اما افرادی مانند ابوالصلاح حلبی<sup>۳</sup>  
 همان سیصد سال را برای او تأیید کرده‌اند.

## ۲۰- «عَدِيّ بن وداع، ۳۰۰ سال»

یکی دیگر از معمرین «عدی بن وداع بن العقی، الحارث بن فهم بن غنم  
 بن دوس بن عبدالله الازدی» است که ابوحاتم در باره‌ی او گفته است:

«عدی بن وداع سیصد سال عمر کرد. اسلام را درک نمود و آن را پذیرفت و در جنگها با

مسلمانان همراه بود و علیه مشرکان می‌جنگید»<sup>۴</sup>.

بر خلاف آنچه منکرین طول عمر تصوّر می‌کنند، واقعاً اعجاب‌انگیز  
 است که چگونه یک مرد سیصد ساله، آن‌چنان حواس ظاهری و باطنی  
 سالم داشته باشد که هم قدرت تشخیص حقانیت اسلام را داشته و هم در  
 جنگ بر علیه دشمنان اسلام شرکت کرده است.

این سخن که: «در عمرهای بیش از شصت و هفتاد سال قدرت تشخیص  
 و حرکت از انسان زایل می‌شود» از خصم ما که خود در سن بالاتر از هفتاد  
 سال است خیلی خسیف و مغرضانه به نظر می‌رسد؛ چرا که او هنگامی که

۱- «عاش - ذوالاصبع العدوانی - ثلاثمائة سنة و هو أحد حکام العرب فی الجاهلیة ...».

(کتاب الغیبة، ص ۱۲۰ و المعمرون و الوصایا ص ۱۱۳).

۲- بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۲۷۰.

۳- تقریب المعارف، ص ۴۵۲.

۴- «عاش ثلاثمائة سنة، فادرك الاسلام، و أسلم، و غزا». کتاب المعمرون و الوصایا، ص ۴۸.

سخن از امام زمان علیه السلام به میان می آید می گوید: «در عمرهای بیش از شصت و هفتاد سالگی قدرت تشخیص و حرکت از انسان زایل می شود» ولی وقتی سخن از شخصیت خودش به میان می آید «خود را مجتهدی اعلم و جامع شرایط و صاحب عقل و تدبیر می داند».

این ضد و نقیض گویی درست مانند سخن رندی است که در پاسخ آن پیرزن که در باره ی داماد با دختر، و پسر با عروس خود، گفته بود:

قربان روم خدا را، یک بام و دو هوا را

این سرِ بام سرما را آن سرِ بام گرما را  
چگونه می توان پذیرفت که انسان در هفتاد سالگی قوای فکری و نیروی بدنی خود را از دست بدهد، در حالی که به شهادت تاریخ فردی مانند «عدی بن وداع» سیصد سال عمر کرده، در سیصد سالگی به حقانیت اسلام شهادت داده و در جنگ ها با مسلمانان علیه مشرکان جنگیده است!

## ۲۱- «اکثم بن صیفی الاسدی، ۳۳۰ سال»

«اکثم بن صیفی» فرزند «صیفی بن رباح الاسدی» است که در ردیف هفدهم از همین بخش به شرح حال او پرداخته شد. وی نیز یکی از معمرین تاریخ است و شیخ طوسی رحمته الله علیه در باره ی او چنین گفته است:

«و منهم «اکثم بن صیفی الاسدی»، عاش ثلثمائة و ثلاثین سنة و كان ممن ادرك

النبي صلی الله علیه و آله و آمن به و مات قبل ان یلقاه ...»<sup>۱</sup>.

«از جمله‌ی معمرین «اکثم فرزند صیفی اسدی» است. او بنا به نقل برخی مورخان سیصد و سی سال عمر کرد و از کسانی است که نبی اکرم ﷺ را درک کرد و به آن حضرت ایمان آورد. بنا به نقل مورخین «اکثم» پیش از آن که حضرت خاتم الانبیاء ﷺ را ملاقات کند چشم از جهان فرو بست.» آنچه در باره‌ی «اکثم بن صیفی» گفته شد مورد تأیید بسیاری از بزرگان علمی و از جمله ابوالصلاح حلبی<sup>۱</sup>، صدوق<sup>۲</sup> و مجلسی<sup>۳</sup> است.

## ۲۲- «المستوغر بن ربیعة، ۳۳۳ سال»

مستوغر فرزند «ربیعة بن کعب بن زید بن مناة» است که به نقل تاریخ سیصد و سی و سه سال عمر کرده است<sup>۴</sup>. رقم فوق را کتب روائی، تاریخی و تراجمی چون امالی مرتضیٰ<sup>۵</sup>، کنزالفوائد کراچکی<sup>۶</sup> و تقریب المعارف ابوالصلاح حلبی<sup>۷</sup> و بحارالانوار<sup>۸</sup> تأیید کرده و سیصد و سی و سه سال عمر را برای «مستوغر بن ربیعه» نقل کرده‌اند. به عنوان مثال مرحوم مجلسی<sup>۹</sup> در باره‌ی وی گفته است:

۱- تقریب المعارف، ص ۴۵۴.

۲- اکمال الدین صدوق طنجف، ص ۵۳۰.

۳- بحارالانوار، جلد ۵۱، صفحات ۲۴۷ و ۲۸۹.

۴- در کتاب الغیبه‌ی شیخ طوسی ص ۱۱۵ «ثلاثمائة و ثلاثین سنة» آمده، ولی در المعمرین ابوحاتم صفحه ۱۲ «ثلاثاً و ثلاثین و ثلاثمائة سنة» آمده است.

۵- جلد ۱، صفحه ۲۳۴.

۶- جلد ۲، صفحه ۱۲۳.

۷- صفحه ۴۵۰.

۸- جلد ۵۱، صفحه ۲۶۴.

«و قال اصحاب الانساب: عاش المستوغر ثلاثمائة و عشرين سنة و ادرك الاسلام او كاد

يدرك اوله، و قال ابن سلام: كان المستوغر قديماً و بقي بقاء طويلاً حتى قال:

و لقد سئمت من الحياة و طولها

و عمّرت من عدد السنين مئیناً

مائة أتت من بعدها مائتان لی

و ازددت من عدد الشهور سنیناً

هل ما بقي الأکما قد فاتنا

یسوم بکسر و لیللة تحدوناً<sup>۱</sup>

«برخی متخصصان علم انساب، در باره‌ی مدت حیات «مستوغر»

گفته‌اند: او سیصد و بیست سال عمر کرده است. او یا مقارن ظهور اسلام از دنیا رفته و یا سال‌های اولیه ظهور اسلام را درک کرده است.

ابن سلام نیز در باره‌ی او گفته: مستوغر مردی است که در قدیم می‌زیسته و آن چنان عمر طولانی داشته که خود در باره‌ی طول عمر خود به سرودن شعر پرداخته و گفته است:

به راستی پیمان‌های زندگی و عمر طولانی‌ام پُرگشته و صدها سال از سال‌های روزگار را پشت سر گذاشته‌ام.

صد سال عمر کردم و بعد از آن دویست سال دیگر برایم گذشت، از ماه‌های هر سال نیز سالیانی را گذراندم.

(و در نهایت نمی‌دانم که) آیا از روز و شب‌هایی که پشت سر هم در حرکت است همانند آنچه بر من گذشته (یعنی سیصد سال دیگر) باقی مانده است؟».

به هر حال «مستوغر بن ربیعة بن کعب» که یک فرد عادی و شاید هم

مشرك بوده، طبق نقل دانشمندان انساب و تاريخ نويسان، سيصد سال و اندی عمر کرده و مورخان مسلمان نیز به این مقدار عمر برای او اعتراف نموده‌اند.

### ۲۳- «ربیع بن ضبع، ۳۴۰ سال»

یکی دیگر از معمرین، «ربیع بن ضبع بن وهب بن بغیض بن مالک بن سعد بن عیسی بن فزاره» است که در باره‌ی عمر او گفته‌اند:

«عاش ثلاثمائة و اربعین سنة، فادرك النبي ﷺ و لم يسلم، و روى انه عاش الى ايام عبدالمك بن مروان، و خبره معروف، فانه قال له فضل لي عمرک: قال: عشت مائتي سنة في فترة عيسى (عليه السلام) و مائة و عشرين سنة في الجاهلية، و ستين في الاسلام»<sup>۱</sup>.

«ربیع بن ضبع» سیصد و چهل سال عمر کرد، پیغمبر اکرم ﷺ را درک کرده، ولی به آن حضرت ایمان نیاورد. بعضی گفته‌اند: او تا زمان عبدالملک مروان زنده بود و از او چنین معروف است که وقتی عبدالملک بن مروان به او گفت: سنوات عمر خود را به تفصیل برای ما بیان کن، گفت: دو بیست سال در فترت حضرت عیسی (علیه السلام) زندگی کردم، صد و بیست سال در زمان جاهلیت و شصت سال هم از ابتدای ظهور اسلام تا کنون».

ابوالصلاح حلبی نیز سیصد و چهل سال عمر را برای «ربیع بن ضبع» تأیید کرده است.<sup>۲</sup>

ملاحظه کردید که این شخص با وجودی که مشرک بوده به خواست

۱- کتاب الغیبة ص ۱۱۴ - المعمرین و الوصایا، ص ۸.

۲- تقریب المعارف، ص ۴۵۲.

خدای متعال تا سیصد و چهل سال عمر کرده و این عمر نسبت به عمر شریف حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم عمر نسبتاً زیادی است و نشانگر آن است که عمر افراد ارتباطی به هم ندارد. پس طول عمر چنین افرادی هر گونه استبعاد را در مقایسه با افراد دیگر باطل می کند و به این نتیجه می رسیم که عمر حضرت مهدی علیه السلام ارتباطی به عمر حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم ندارد.

## ۲۴- «عبدالمسیح بن بقیلة الغسانی، ۳۵۰ سال»

مرحوم شیخ طوسی رحمته الله در ترجمه‌ی «عبدالمسیح بن بقیلة الغسانی» به نقل از کتب تراجم اهل سنت آورده است:

«ذکر الکلبی و ابو عبیده و غیرهما: انه عاش ثلاثمائة و خمسين سنة، و ادرك الاسلام

فلم یسلم، و کان نصرانیا، و خبره مع خالد بن ولید - لما نزل علی حیرة - معروف، حتی

قال له: کم أتى لك؟ قال: خمسون و ثلاثمائة سنة...»<sup>۱</sup>.

«کلبی و ابو عبیده و دیگران در باره‌ی عمر عبدالمسیح گفته‌اند: «او سیصد و پنجاه سال عمر کرده و اسلام را درک نمود، اما دیانت محمدی را نپذیرفته و همچنان نصرانی باقی مانده تا مُرده است. وقتی خالد بن ولید وی را در حیره ملاقات کرد از مدت عمر او پرسید. عبدالمسیح پاسخ داد: سیصد و پنجاه سال عمر کرده است». آنچه در باره‌ی عبدالمسیح به نقل از مرحوم شیخ طوسی رحمته الله خواندید مورد قبول بزرگانی علمی چون سید مرتضی رحمته الله<sup>۲</sup>، ابوالصلاح حلبی<sup>۳</sup>، ابوحاتم<sup>۴</sup> و مرحوم مجلسی رحمته الله<sup>۵</sup> می باشد.

۱- کتاب الغیبة، ص ۱۱۸.

۲- کتاب امالی جلد ۱، صفحه ۲۶۰.

## ۲۵- «قَسَّ بن ساعدة ایادی، ۳۸۰ سال»

ابوحاتم در باره‌ی مدت عمر «قَسَّ بن ساعده» گفته است:

«قَسَّ بن ساعدة بن حذافة بن زُفَرُ أو زُهر بن ایاد بن نزار، عاش ثلاثمائة وثمانین سنة، و

قد ادرك نبینا ﷺ و سمع النبی ﷺ حکمته، و هو اول من آمن بالبعث من اهل

الجاهلیة»<sup>۶</sup>.

«قَسَّ بن ساعدة سیصد و هشتاد سال عمر کرده است. وی پیغمبر

اسلام ﷺ را درک نمود و حکمت‌های آن حضرت را شنید و پذیرفت. بنا

به نقل ابوحاتم، قَسَّ بن ساعده اولین کسی بود که در جاهلیت به جهان

آخرت ایمان آورد».

ناگفته نماند که کراجکی در باره‌ی «قَسَّ بن ساعدة» عمری معادل

ششصد سال و برخی دیگر اندکی کم‌تر از آن را هم نقل کرده‌اند.<sup>۷</sup>

## ۲۶- «حارث بن مضاض الجرهمی، ۴۰۰ سال»

یکی دیگر از معمرین «حارث بن مضاض جرهمی» است. مرحوم شیخ

طوسی در باره‌ی وی گفته است: «او چهار صد سال عمر کرد»<sup>۸</sup>.

۳- تقریب المعارف، ص ۴۵۳.

۴- المعمرین و الوصایا، ص ۴۷.

۵- بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۸۹.

۶- المعمرین و الوصایا، ص ۸۷.

۷- کنز الفوائد، ج ۲، ص ۲۵۴.

۸- «حارث بن مضاض الجرهمی، عاش اربعمائة سنة». کتاب الغیبة، ص ۱۱۷.

البته این مقدار از عمر را برای «حارث بن مضاض بن الجرهمی» بسیاری از دانشمندان و بزرگان شیعه و سنی و از جمله مرحوم شیخ مفید رحمته الله، ابوالصلاح حلبی<sup>۲</sup>، کراجکی<sup>۳</sup>، مرحوم مجلسی رحمته الله<sup>۴</sup> تأیید کرده‌اند. ناگفته نماند که ابوحاتم که یکی از متقدمین مورخین است ضمن تأیید چهار صد سال عمر برای حارث بن مضاض، احتمال داده شیخی که در جزیره می‌زیسته همین حارث بن مضاض بوده باشد<sup>۵</sup>.

### ۲۷- «عمرو بن حممة الدوسی، ۴۰۰ سال»

«عمرو بن حممة الدوسی» نیز یکی دیگر از معمرین است که در باره‌ی وی گفته‌اند: «عمرو بن حممة چهارصد سال عمر کرده است»<sup>۶</sup>. مرحوم مجلسی رحمته الله نیز در باره‌ی وی گفته است:

«عمرو بن حممة الدوسی عاش اربعمائة سنة و هو الذى يقول:

كَبَّرْتُ وَ طَالَ الْعَمْرُ حَتَّى كَأَنَّي	سَلِيمُ أَفَاعٍ لَيْسَ غَيْرُ مَوْدَعٍ
فَمَا الْمَوْتُ أَفْنَانِي وَ لَكِنْ تَنَابَعْتُ	عَلَى سَنُونٍ مِنْ مَصِيفٍ وَ مَرَبَعٍ
ثَلَاثَ مِائَاتٍ قَدْ مَرَرْنَ كَوَامِلًا	وَ هَا أَنَا ذَا قَدْ أُرْتَجَى مِنْهُ أَرْبَعٌ <sup>۷</sup>

«عمرو بن حممة» چهارصد سال عمر کرد. وی در باره‌ی عمر خود در

۱- الفصول العشرة.

۲- تقریب المعارف، ص ۴۵۵.

۳- کنزالفوائد، جلد ۲، ص ۱۲۷.

۴- بحارالانوار، جلد ۵۱، ص ۲۸۹.

۵- المعمرین و الوصایا، ص ۸.

۶- «عمرو بن حممة الدوسی عاش اربعمائة سنة». کتاب الغیبة، ص ۱۱۷.

۷- بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۲۸۹.



اشعاری چند چنین گفته است: «پیرگشتم و عمرم طولانی شد آن چنان که گویا من مانند کسی می مانم که سالم و تندرست در شبی که یگه و تنهاست احساس جوانی می کند. پس مرگ مرا فانی و نابود نکرده، بلکه این همراه شدن سال هایی از تابستان و بهار و هجوم آنها بر من بود که مرا به پیری و ناتوانی دچار کرد. سیصد سال کامل بر من گذشته است و این منم آن کسی که امید اتمام صد سال چهارم را دارد».

به غیر از مرحوم مجلسی، بزرگان دیگری چون شیخ مفید<sup>۱</sup>، مرحوم ابوالصلاح حلبی<sup>۲</sup>، کراجکی<sup>۳</sup> و بسیاری دیگر از بزرگان علم و دانش همان چهار صد سال را برای «عمرو بن حممه» تأیید کرده اند.

## ۲۸- «زهیر بن جناب الحمیری، ۴۲۰ سال»

ابوحاتم در باره ی «زهیر بن جناب» گفته است:

«و من المعدودین فی المعمرین: زهیر بن جناب، عاش اربعمائة سنة و عشرين سنة، و

واقع مائتی وقعة، و كان سيداً مطاعاً عاش شريفاً في قومه ...»<sup>۴</sup>.

«زهیر بن جناب از کسانی است که جزء معمرین به شمار آمده و او چهار صد و بیست سال عمر کرده و در دو بیست واقعه - که ظاهراً مقصود دو بیست جنگ و درگیری است - شرکت کرده است».

۱- الفصول العشرة.

۲- تقریب المعارف ص ۴۵۰.

۳- کنزالفوائد، جلد دوم، ص ۱۲۶.

۴- المعمرون و الوصایا، ص ۳۱.

بنا بر این نقل، «زهیر بن جناب» مرد بزرگوار، فرمانروا و شخصی شریف در میان قبیله‌ی خود بوده است. آنچه در باره‌ی وی گفته شد مورد تأیید بزرگانی چون سید مرتضی رحمته‌الله<sup>۱</sup>، ابوالصلاح حلبی<sup>۲</sup>، کراجکی<sup>۳</sup>، ابن قتیبه<sup>۴</sup> و مرحوم مجلسی رحمته‌الله<sup>۵</sup> می‌باشد<sup>۶</sup>.

## ۲۹- «دوید بن زید بن نهد، ۴۵۶ سال»

مرحوم شیخ طوسی به نقل از ابو حاتم در باره‌ی عمر «دوید» با اندکی اختلاف در نسب گفته است:

«دوید بن نهد» چهارصد و پنجاه و شش سال عمر کرده<sup>۷</sup> و این مقدار از عمر برای دوید بن زید بن نهد به تأیید بزرگانی چون سید مرتضی رحمته‌الله<sup>۸</sup>، ابوالصلاح حلبی<sup>۹</sup>، ابو حاتم<sup>۱۰</sup>، کراجکی و مجلسی رحمته‌الله<sup>۱۱</sup> رسیده است.

۱- امالی، جلد اول، ص ۲۳۸.

۲- تقریب المعارف، ص ۴۵۱.

۳- کنزالفوائد، جلد دوم، ص ۱۲۷.

۴- طبقات شعراء، ص ۲۴۰.

۵- بحارالانوار، جلد ۵۱، ص ۲۶۷.

۶- نکته‌ی غیر قابل اغماض این‌که نسخه‌ی «کتاب الغیبه مرحوم شیخ طوسی» که اخیراً توسط مؤسسه‌ی معارف اسلامی تصحیح و تجدید چاپ شده به غلط از قول ابو حاتم «اربعمائه سنة» را «مائتی سنة» چاپ نموده و طبیعی است اسناد این اشتباه کاری را ناخودآگاه و ناروا به مرحوم شیخ طوسی داده که باید اصلاح شود. کتاب الغیبه، چاپ مؤسسه معارف اسلامی، ص ۱۲۰.

۷- «عاش دوید بن نهد، اربعمائه و ستاً و خمسين سنة ...» کتاب الغیبه، ص ۱۲۱.

۸- امالی، جلد ۱، ص ۲۳۶.

۹- تقریب المعارف، ص ۴۵۱.

۱۰- کتاب المعمرین، ص ۲۵.

۱۱- بحارالانوار، جلد ۵۱، ص ۲۶۵ و کنزالفوائد، جلد ۲، ص ۱۲۵.

## ۳۰- «تیم الله بن ثعلبة، ۵۰۰ سال»

«تیم الله بن ثعلبة بن عکابه» یکی دیگر از معمرین تاریخ است. ابوحاتم که از علماء و بزرگان اهل سنت است درباره‌ی تیم الله بن ثعلبه گفته است: «او پانصد سال عمر کرده است»<sup>۱</sup>.

## ۳۱- «سلمان فارسی، ۵۰۰ سال»

یکی دیگر از معمرین تاریخ سلمان فارسی رضی الله عنه است. مرحوم شیخ طوسی رحمته الله در باره‌ی سلمان فارسی رضی الله عنه گفته است:

«و روی اصحاب الاخبار ان سلمان الفارسی رضی الله عنه لقی عیسی بن مریم علیه السلام و بقى الى زمان نبينا صلی الله علیه و آله و سلم و خبره مشهور»<sup>۲</sup>.

«راویان اخبار در خبری که معروف و مشهور است گفته‌اند: سلمان فارسی رضی الله عنه حضرت عیسی بن مریم علیه السلام را ملاقات کرده و تا زمان حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم نیز می‌زیسته».

وی همچنان در «نفس الرحمان» به نقل از شافی فرموده است:

«روی اصحاب الاخبار ان سلمان الفارسی رضی الله عنه عاش ثلثمائة و خمسين سنة، و قال بعضهم: بل عاش اكثر من اربعمائة سنة، و قيل: انه ادرك عیسی علیه السلام»<sup>۳</sup>.

«برخی از راویان اخبار گفته‌اند: سلمان فارسی رضی الله عنه سیصد و پنجاه سال

۱- المعمرین و الوصایا، ص ۳۹.

۲- کتاب الغیبة، ص ۱۱۳.

۳- پاورقی کتاب الغیبة، ص ۱۱۳.

عمر کرده است. بعضی دیگر هم عمر او را بیش از چهار صد سال دانسته و بعضی معتقد شده‌اند: سلمان فارسی رضی الله عنه حضرت عیسی علیه السلام را هم درک کرده است».

صرف نظر از اختلافی که در نقل مورخان در باره‌ی عمر سلمان فارسی رضی الله عنه وجود دارد، پر واضح است که این مدت نسبت به عمر شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تفاوت زیادی دارد؛ زیرا سلمان فارسی رضی الله عنه یکی از صحابه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده و چهار تا نه برابر آن حضرت عمر کرده است. بنابراین چنین نتیجه می‌گیری می‌شود که: اولاً طویل و قصیر بودن عمر ارتباطی با شخصیت افراد ندارد. ثانیاً طول عمر سلمان فارسی رضی الله عنه و نظایر او این استبعاد را که: «مگر ممکن است کسی سالیان طولانی عمر کند و در عین حال، سالم و تندرست بماند» از میان برداشته و آن را فرضیه‌ای پوچ و بی‌اساس قلمداد می‌کند!

### ۳۲- «لقمان عاد بزرگ، ۵۶۰ سال»

مرحوم مجلسی به نقل از شیخ طوسی رحمته الله علیه در باره‌ی لقمان عاد گفته است: «عاش لقمان خمسمائة و ستین سنة و عاش عمر سبعة أنسَر، کل أنسَر منها ثمانین عاماً، و روی أنه عاش ثلاثة آلاف و خمسمائة سنة. و كان من بقية عاد الاولى». «أنسَر» به معنی «کرکس» است<sup>۱</sup>.

«لقمان پانصد و شصت سال عمر کرد؛ او عمر هفت کرکس را گذراند که

۱- کتاب الغیبة شیخ طوسی، ص ۱۱۴، حدیث ۸۷ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۴۰ و ۲۸۸.

هر کس هشتاد سال عمر می‌کند. قول دیگری هم در باره‌ی لقمان وجود دارد و آن این‌که او سه‌هزار و پانصد سال زندگی کرده است.»

لازم به یادآوری است که لقمان عاد غیر از لقمان حکیم‌ای است که در قرآن از او به نیکی یاد شده است و لقمان عاد مردی از بازماندگان قوم عاد است که به عذاب خدا گرفتار شده و هلاک شدند.

بنابر این، از آنچه در باره‌ی لقمان عاد گفته‌اند به این نتیجه می‌رسیم که ممکن است کسی تا پانصد و اندی سال عمر کند و در عین حال سالم و تندرست بوده و نقص و خللی در حواس ظاهری و باطنی او رخ نداده باشد و این مسئله با توجه به قدرت خدا دور از باور نیست. پس این چنین نیست که عمر مفید انسان‌ها بین شصت تا هفتاد سال بوده و بیش از آن یا غیر ممکن بوده و یا اگر اتفاق بیفتد باعث از دست دادن هوش و حواس انسانی باشد.

### ۳۳- «هَبَلُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ كِنَانَةَ الْكَلْبِيِّ، ۷۰۰ سال»

«هَبَلُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْكَلْبِيُّ» یکی دیگر از معمرینی است که در کتب تاریخی از او یاد شده که از جمله ابوحاتم در باره‌ی وی گفته است:

«هَبَلُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ» پدر بزرگ «زهیر بن جناب» است<sup>۱</sup> و او بنا به گفته‌ی مورخین هفتصد سال عمر کرده است<sup>۲</sup>.

عمر هفتصد ساله‌ی «هَبَلُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ» عمر کمی نیست هر چند که با

۱- شرح حال زهیر بن جناب را در ردیف بیست و هشتم از همین بخش خواندید.

۲- «هو جدّ زهیر بن جناب، عاش سبعمائة سنة». (المعمرون و الوصایا، ص ۳۶).

عقل انسان سازگاری ندارد، ولی از این ره گذر که برای درک حقایق غیر از راه‌های عقلانی راه‌های غیر قابل انکار دیگری وجود دارد که از مدرکات سمع یا بصر است و در نهایت با تصدیق عقل به مرحله‌ی یقین می‌رسد. صرفنظر از این، مشاهدات تاریخی و تصدیق آن به وسیله‌ی مورخان در قرن‌های متمادی و از سوی دیگر وجود راویان مورد وثوق انسان را به این یقین می‌رساند که نظیر هفتصد سال عمر برای مانند «هَبَل بن عبدالله» نیز از همین باب است و باید پذیرفت که مطالب مورد وثوق تاریخ برای انسان علم آور بوده و اخبار موثقی مانند هفتصد سال عمر برای زهیر بن عبدالله از یقینیات می‌باشد. بنابراین، استبعاد طول عمر یکی از بی‌ارزش‌ترین افکاری است که برخی یا از روی بی‌اعتنائی به دلایل، یا از روی عناد و لجاج و یا از روی غرض‌های خاص به آن پرداخته و آن را دست‌آویزی برای رسیدن به مطامع خود قرار داده‌اند در صورتی که بطلان آن از روز روشنتر است.

### ۳۴- «دَجَّال، از زمان رسول خدا ﷺ تا کنون»

دَجَّال یکی از کسانی است که عمر طولانی کرده و بر حسب روایاتی که در این باره رسیده معلوم نیست تا چه زمان زنده خواهد ماند؛ چرا که خروج او چندی پیش از ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام و یکی از علائم ظهور آن حضرت می‌باشد.

از آن جا که مسئله‌ی «دَجَّال» طی روایاتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده و مورد قبول همه‌ی مسلمانان جهان می‌باشد ما برای اطلاع خوانندگان به چند مورد از احادیث - هر چند فشرده - اشاره می‌کنیم:

۱- شیخ طوسی رحمته الله علیه در کتاب الغیبة در این باره فرموده است:

«و روی اصحاب الحدیث انّ الدجال موجود، و انه کان فی عصر النبی صلی الله علیه و آله و سلم، و انه باق الی الوقت الذی ینخرج فیہ، و هو عدو الله. فاذا جاز فی عدو الله یضرب من المصلحة، فکیف لا یجوز مثله فی ولی الله؟ انّ هذا من العناد»<sup>۱</sup>.

«راویان حدیث گفته‌اند: دجال زنده و موجود است. او در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در قید حیات بوده و تا زمانی که بناست خود را ظاهر کند زنده خواهد ماند و او دشمن خداست.

با توجه به آنچه گذشت اگر چنین طول عمری در دجال که دشمن خدا است به خاطر مصلحتی که خدای متعال مقتضی دانسته جایز باشد، چرا در امام زمان علیه السلام که دوست خدا است به خاطر مصلحت دیگری که در این امر وجود دارد صحیح نباشد؟ این نیست مگر به خاطر عنادی که برخی از پیشینیان اهل سنت نسبت به اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دل داشته و امروزه هم از آنان پیروی می‌شود».

۲- در این که «دجال» کیست و چه وقت خروج می‌کند؟ مرحوم

مجلسی رحمته الله علیه در حدیثی به نقل از نزال بن سیرة فرموده است:

«قال: خطبنا علی بن ابی طالب: فحمد الله و أثنی علیه، ثم قال: سلونی ایها الناس قبل ان

تفقدونی - ثلاثاً - فقام صعصعة بن صوحان فقال: یا امیر المؤمنین متی ینخرج الدجال؟

فقال علی علیه السلام: اقعد، فقد سمع الله کلامک و علم ما اردت، والله ما المسئول عنه بأعلم

من السائل، ولكن لذلك علامات و هیئات یتبع بعضها بعضاً کحدو النعل بالنعل و ان

شئت أنباتک بها؟ قال: نعم یا امیر المؤمنین، فقال: احفظ فان علامة ذلك، اذا أمات الناس الصلاة، و اضاعوا الامانة، و استحلووا الکذب، و أكلوا الرّبا، و أخذوا الرّشا، و ... فقام الیه الاصبغ بن نباته فقال: یا امیر المؤمنین، من الدّجال؟ فقال: انّ الدّجال «صائد بن الصید» فالشقی من صدّقه، و السعید من کذّبه، ینخرج من بلدة یقال لها اصبهان من قریة تعرف بالیهودیة، عینه الیمنی ممسوحة و الاخری فی جبهته، تضییء کأنها کوكب الصبح، فیها علقه کأنها ممزوجة بالدم، بین عینیه مکتوب «کافر» یقرأه کلّ کاتب و امی ... الا و انّ اکثر اشیاعه یومئذ اولاد الرّنا و أصحاب الطیالسة الخضر یقتله الله عزّ و جلّ بالشام علی عقبه تعرف بعقبه أفتق لثلاث ساعات من یوم الجمعة، علی یدی من بصلی المسیح عیسی بن مریم خلفه ....»<sup>۱</sup>.

«حضرت امیر المؤمنین علیه السلام برای ما خطبه می خواند، او پس از حمد و ثنای الهی، سه بار فرمودند: ای مردم پیش از آن که مرا از دست بدهید هر چه می خواهید برسید. صعصعة بن صوحان (که یکی از اصحاب با وفای آن حضرت بود) از جای خود برخواست و گفت: دجال کی خروج می کند؟ حضرت امیر علیه السلام فرمود: بنشین، خدا سخت را شنید و مقصودت را دانست، من از تو در این امر داناتر نیستم، جز این که برای این امر علاماتی وجود دارد که باید وقت آن برسد و آن علامات ظاهر شود، اگر دوست داری، آن علامات را برایت برشمرم؟ صعصعه گفت: بلی یا امیر المؤمنین. آنگاه حضرت امیر علیه السلام فرمود: پس حفظ کن آنچه را برایت بیان می دارم و پس از آن شروع به شمارش علامات خروج دجال کرده و فرمود: آمدن

۱- (بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۹۲). «و الطیالسة الخضر» من الطیالس و هو کساء اخضر یلبسه الخواص من المشایخ و العلماء و هو من لباس العجم. (المنجد «طلس»).



دجال زمانی است که مردم نماز را بمیرانند، امانت داری را نابود کنند، دروغ‌گویی را حلال بدانند، رباخواری کنند، رشوه بگیرند و ..... همچنان که آن حضرت در حال برشماریِ علامات خروج دجال بود - اصبع ابن نُبّاته (که یکی دیگر از اصحاب با وفای آن حضرت بود) از جای برخاسته و گفت: یا امیرالمؤمنین دجال کیست؟ آن حضرت فرمود: او «صائد بن صید» است. کسی که او را تصدیق کند و دوست بدارد شقی و بدبخت است، کسی که با او دشمن باشد و وی را تکذیب کند سعادت‌مند و خوشبخت خواهد بود. دجال به هنگام خروج از روستایی به نام «یهودیه» در شهر اصفهان خروج خواهد کرد. او دارای یک چشم است؛ چشم راست ندارد و چشم چپ او در وسط پیشانی اوست، این چشم مانند ستاره‌ی صبح می‌درخشد، در وسط آن چشم لخته‌ی گوشتی است مانند آن که به خون آغشته شده باشد. روی پیشانی دجال به گونه‌ای که با سواد و بی‌سواد بتوانند آن را بخوانند نوشته است: «او کافر است»، حضرت امیر علیه السلام بعد از بیان این چند نکته فرمود: بدانید که بیشتر پیروان او زنازادگان و اصحاب رداها و پوشش‌های سبز از عجم هستند. خدای متعال او را در شام به دست کسی که حضرت عیسی بن مریم علیه السلام پشت سرش نماز می‌خواند<sup>۱</sup> خواهد کشت.

لازم به ذکر است که حدیث یاد شده با کمی اختلاف در کتب اهل سنت مانند صحیح مسلم، صحیح بخاری، مسند احمد و غیر از این‌ها در «کتاب الفتن» نقل شده، و ما به خاطر اختصار از نقل آن خودداری می‌کنیم.

۱. یعنی به دست حضرت ولی عصر علیه السلام.

### «نتیجه‌گیری کلی از بخش دوم»

گرچه کتب تاریخ و رجال و انساب، صدها افراد بشر را از معمرین شمرده و اسامی آنان را با ذکر سنوات عمر ثبت کرده است، ولی ما از باب نمونه در این بخش به همین تعداد بسنده کرده و تحقیق و شناخت بیشتر را به خوانندگان واگذار می‌نماییم.

آنچه کتاب حاضر در صدد شرح آن است «دفع شبهه‌ی استبعاد طول عمر» می‌باشد. قرآن کریم خطاب به رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین فرموده است که: ﴿فَأَقْصِبِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾<sup>۱</sup>. داستان‌های تاریخی و عبرت‌انگیز ملت‌های گذشته را برای بندگان ما بیان کن شاید از این راه در اندیشه‌های خود تجدید نظر کنند. ما نیز با پیروی از قرآن و پیغمبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای به کار گرفتن اندیشه‌ی استبعاد‌کنندگان شمه‌ای از معمرین را برشمردیم تا با تأمل در زندگی آنان و دقت در اخبار و احادیث، مخصوصاً مواردی که شیطان و دجال را عدو الله و دشمن خدا معرفی می‌کند استنباط کنند که آیا امکان دارد آفریدگار جهان به دشمنان خود بر طبق مصالحی که مقتضای حکمت اوست عمری طولانی بدهد، ولی - العیاذ بالله - قادر نباشد به یکی از فرزندان آخرین پیغمبر خود آن‌هم بر طبق مصالحی که در میان است عمر طولانی عطا کند؟!!

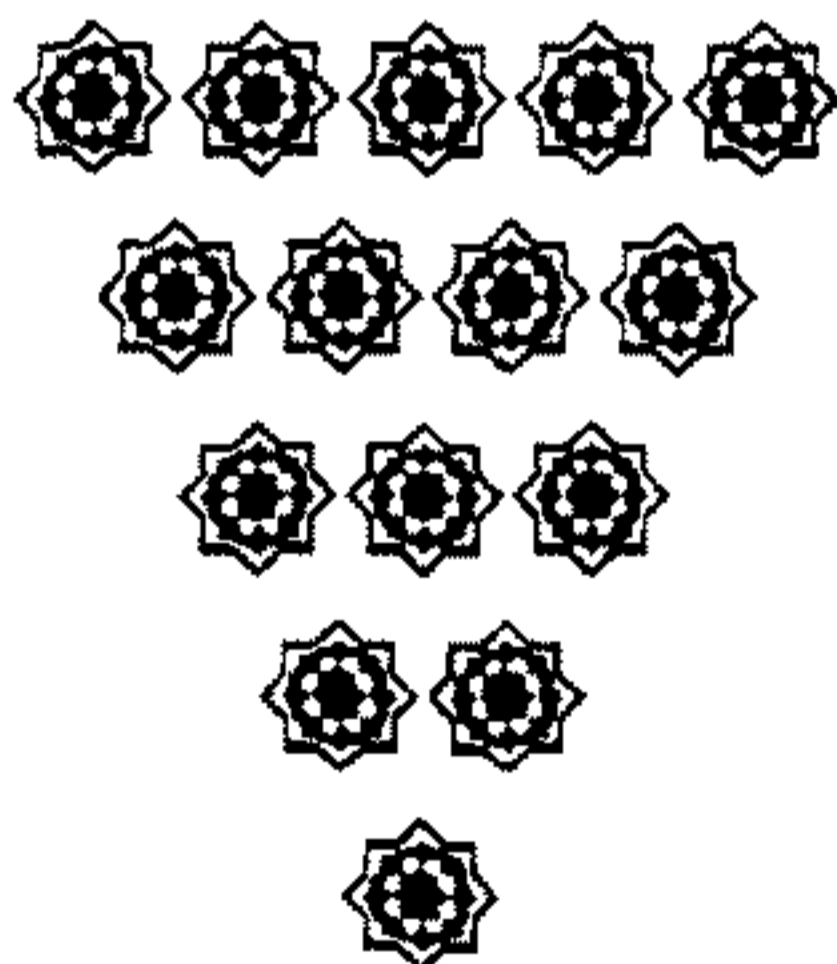
کوتاه سخن این‌که به شبهه‌ی وارد شده در این بخش چنین پاسخ داده

۱- سوره اعراف، آیه ۱۴۶، ج ۹.

می شود که: افرادی مانند «سلمان فارسی، لقمان عاد، تیم الله بن ثعلبه، دؤید بن زید بن نهد، زهیر بن جناب الحمیری، عمرو بن حممة الدوسی، حارث بن مضاض الجرهمی، عبدالمسیح بن بقیلة الغسانی» و نظایر آنها که تا چهار صد سال و اندی عمر کرده اند و «هبل بن عبدالله» که تا هفتصد سال عمر کرده و در عین حال سالم و تندرست مانده و حتی برخی از آنان در جنگ با مخالفین خود نیز شرکت کرده اند بهترین دلیل اند که طول عمر، چیزی نیست که آن را مورد شبه و قیل و قال قرار گیرد، و از این ره گذر بعید نیست آفریدگار جهان این طور صلاح بداند که انسانی دیگر را بیش از این مدت عمر دهد و او را برای مصلحتی که در کار است مدت ها زنده نگه دارد. در خاتمه نظر خوانندگان را به این نکته جلب می کنم که موارد یاد شده همه بنا به نقل مورخان شیعه و سنی، از صد و دو سال تا هفتصد سال عمر کرده اند و همان طور که در شرح حال معمرین گذشت راویان آنها همگی از بزرگان و استوانه های علم و دانش اند.

آنها کسانی چون مرحوم سید مرتضی، ابوالصلاح حلبی، شیخ مفید، امام ابوالفتح شیخ محمد بن علی بن عثمان کراجکی از علمای قرن پنجم و متوفی سال ۴۴۹، مرحوم شیخ صدوق، سهل بن محمد بن عثمان بن یزید الجشمی بن ابوالقاسم السجستانی معروف به امام ابو حاتم از علمای قرن سوم، اهل سنت و متوفی در ۲۴۸ هـ ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه الدینوری، از علمای قرن سوم، اهل سنت و متوفی در ۲۷۶ هـ امام حافظ ابو زکریا یحیی بن شرف بن مری حزامی نووی الشافعی، از علمای قرن هفتم و متوفی در ۶۷۶ هـ ابو العباس احمد بن محمد بن ابو بکر بن خلکان

از علمای قرن هفتم، اهل سنت و متوفی در ۶۸۱ هـ مرحوم شیخ محمد باقر مجلسی رحمته الله علیه و دیگر بزرگانی هستند که مجال بر شماری همه‌ی آنها و نقل کلامشان در این خلاصه نمی‌گنجد. همه‌ی بزرگان یاد شده در مدت عمر معمرین یاد شده اتفاق نظر دارند. حال آیا ممکن است اقوال همه‌ی مورخان و دانشمندان و شارحان احوال - که همگی مسلمان و معتقد به معاداند - دروغ باشد؟ اگر چنین است آیا به نظر شما - که معتقدید همه‌ی راویان و علمای شیعه چنین اند - آیا علمای اهل سنت نیز چنین هستند؟ اگر آنان نیز دروغ گفته باشند، آیا آن‌همه احادیث صحاح سته و کتب معتبر دیگر اهل سنت هم دروغ و بی اعتباراند؟! و اگر چنین باشد، آیا بنظر شما فاتحه‌ی دیانت و اسلام خوانده نشده است!!



## «بخش سوم»

### «عمر انسان‌های اولیه»

#### «هدف از تأسیس بخش سوم»

هدف از تأسیس بخش سوم در این کتاب - با استناد به منابع شیعه و سنی - یادآوری مدّت عمر برخی از انسان‌های اولیه است. دانستن این معنا که مدت عمر انسان‌های اولیه چه مقدار بوده در دفع شبهه‌ی استبعاد کنندگان اثر به‌سزایی خواهد داشت. بنابر این بخش سوم در صدد است به شبهه‌ی استبعاد کنندگانی که معتقدند طول عمر امام زمان علیه السلام تا هزار سال غیر ممکن است پاسخ گوید. این بخش ضمن رسالت اولیه خود همچنان می‌فهماند که عمر، یک حدّ خاصی ندارد و چنین است که خدای متعال در هر دوره‌ای از ادوار تاریخ به مقتضای حکمت و مصلحتی که وجود داشته به جمعی از افراد بشر عمری متناسب با آن زمان عطا کرده است. پس داشتن عمر در یک سنین خاص دلیل بر عدم امکان بیشتر آن در زمان‌های دیگر و حتی برای افراد دیگر نخواهد بود. اینک به سنین عمر حضرت آدم ابوالبشر و

برخی فرزندان او که در زمان‌های اولیه از نسل آن حضرت متولد شده و در آن زمان می‌زیسته‌اند توجه می‌کنیم:

### ۱- «آدم ابوالبشر علیه السلام ۱۰۰۰ سال»

مرحوم مجلسی رحمته الله به نقل از امام صادق علیه السلام چنین آورده است:

«نبی اکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: آدم ابوالبشر علیه السلام نهصد و سی سال در این دنیا زیسته است»<sup>۱</sup>.

وی همچنان به نقل از مرحوم سید ابن طاووس رحمته الله در «سعد السعود» گفته است:

«در صحف ادریس چنین آمده است که آدم ابوالبشر علیه السلام ده روز در مرض موت بود و روز جمعه یازدهم محرم وفات کرد. بدن وی را در غاری که در کوه ابوقبیس بود رو به کعبه دفن کردند و عمر شریفش از زمانی که روح در او دمیده شد تا هنگام مرگ، یکهزار و سی سال بود. حواء نیز تا یک سال پس از او زنده بود و پس از یک سال فوت کرد، بدن حواء را نیز در همان غار نزد قبر آدم علیه السلام دفن کردند»<sup>۲</sup>.

بر اساس تحقیق در برخی از کتب اهل سنت از جمله تاریخ طبری در باره‌ی عمر حضرت آدم ابوالبشر علیه السلام آمده است:

«اختلف فی مدة عمره، و ابن کم کان یوم قبضه الله عز و جل، فاما الاخبار عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فانها واردة بما حدثنی محمد بن خلف العسقلانی قال: حدثننا آدم بن ابی ایاس، قال: حدثننا ابو خالد سلیمان بن حیان، قال: حدثنی محمد بن عمرو، عن ابی

۱- «قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم: عاش آدم ابوالبشر تسعمائة و ثلاثین سنة». بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۲۶۸، ح ۱۹.

۲- (بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۲۶۹، ادامه حدیث ۱۹ در ص ۲۶۸).

سلمة، ... عن أبي هريرة عن النبي ﷺ أنه قال: «خلق الله آدم بيده و نفخ فيه من روحه ... و اذا آدم قد كتب له عُمر الف سنة، ...»<sup>۱</sup>.

«اما اخبار در باره‌ی عمر حضرت آدم عليه السلام، به درستی که این اخبار از طریق محمّد فرزند خلف عسقلانی و دیگران از طریق ابوهریره از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیده است که آن حضرت فرمود: خدای متعال، آدم را خلق فرمود و در کالبد او روح دمید، تا آنجا که فرمود: و عمری که برای آدم ابوالبشر عليه السلام نوشته شده بود یکهزار سال بود ...». در جای دیگر آمده است: «لما نزلت آية الدين قال رسول الله ﷺ ان اول من جحد، آدم عليه السلام ثلاث مرات، ... و كان عُمر آدم عليه السلام ألف سنة، ...»<sup>۲</sup>.

«هنگامی که آیه قرص نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اوّل کسی که انکار کرد آدم ابوالبشر عليه السلام بود؛ وی در سه مورد انکار کرد و زیر حرف خود زد. - تا آنجا که فرمود - و عُمر آدم عليه السلام یکهزار سال بود، ...».

طبری پس از نقل نظرات دیگران، از جمله کُتب یهود و نصاری، فرموده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بر دیگران ترجیح داده و گفته است:

«چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در این باره دانش بیشتر و مطمئن‌تری داشته، از این رو ما نمی‌توانیم سخن آن حضرت را رها کرده و به گفته‌ی دیگران استناد کنیم»<sup>۳</sup>.

وی در صفحاتی بعد در باره‌ی تعداد اولاد و نوادگان حضرت آدم ابوالبشر عليه السلام گفته است:

۱- تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۵۵ و ۱۵۶.  
 ۲- تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۵۵ و ۱۵۶.  
 ۳- «و رسول الله ﷺ كان أعلم الخلق بذلك». تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۵۹.

«حدثني الحارث، قال: حدثنا ابن سعد، قال: أخبرني هشام، قال: أخبرني أبي، عن أبي

صالح، عن ابن عباس، قال: لم يممت آدم حتى بلغ ولده و ولد ولده أربعين ألفاً بيوتاً<sup>۱</sup>.

«حارث به نقل از ابن سعد خبر داد که هشام گفت: پدرم از پدر صالح نقل

کرده که ابن عباس گفت: حضرت آدم عليه السلام نمرود مگر این که فرزندان و نوادگان

او به چهل هزار نفر رسیده بود».

از آنچه گذشت چنین بر می آید که بین راویان اخبار در باره ی طول عمر

آدم ابوالبشر عليه السلام از نهصد و سی تا یکهزار و سی سال اختلاف نظر وجود

دارد که فاصله ی چندانی بین این دو نظریه محسوب نمی شود و با توجه

به روایتی که پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم رسیده می توان عمر او را هزار سال دانست.

## ۲- «حواء ام البشر عليها السلام، ۱۰۰۱ سال»

طبری در باره ی عمر حواء عليها السلام - مادر همه ی انسان ها - به نقل از ابن

عباس گفته است:

«... و گفته شده: حواء تا یک سال پس از وفات حضرت آدم عليه السلام زندگی کرده و سپس

بدرود حیات گفته است»<sup>۲</sup>.

همچنین در حدیثی که به نقل از بحار الانوار از نظرتان گذشت، چنین

آمده است که: «حواء تا یک سال پس از وفات حضرت آدم ابوالبشر عليه السلام زنده

بود»<sup>۳</sup>.

۱- تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۶۷.

۲- «... و ذکر ان حواء عاشت بعده سنة ثم ماتت رحمهما الله». تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۶۱.

۳- بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۲۶۹.



۳- «شیث بن آدم علیه السلام، ۱۰۴۰ سال»

مرحوم علی بن ابراهیم قمی به نقل از پدر خود در ضمن حدیثی در باره‌ی عمر شیث علیه السلام که - بنا به نقل مورخین - سوّمین فرزند حضرت آدم علیه السلام و به جانشینی وی بوده آورده است:

«عن ابی عبدالله عن آبائه (علیهم السلام) أنه عرض ملك الروم علی الحسن بن علی علیه السلام صور الانبیاء: فعرض علیه صنماً فی صفة حسنة، فقال الحسن علیه السلام هذه صفة شیث بن آدم علیه السلام و كان أوّل من بعث، و بلغ عمره فی الدنیا الف سنة و اربعین عاماً<sup>۱</sup>.  
 «امام صادق علیه السلام به نقل از پدران خود علیهم السلام فرمود: پادشاه روم صورت‌ها و مجسمه‌هایی از پیامبران را برای حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام ظاهر کرد و مجسمه‌ای را در صورت زیبا به آن حضرت نشان داد. حضرت امام حسن علیه السلام فرمود این صورت شبیه به صورت شیث فرزند حضرت آدم ابوالبشر است، و او اوّل کسی است که از سوی خدای متعال به پیغمبری مبعوث شد و سن او به یکهزار و چهل سال رسید».

طبری نیز در باره عمر شیث به قول دیگری اشاره کرده و گفته است:

«و قيل ان شیثاً لمّا مرض أوصی ابنه أنوش و مات فدفن مع أبویه فی غار أبی قیس، و كان مولده لمضى مائتی سنة و خمس و ثلاثین سنة من عمر آدم علیه السلام و كانت وفاته و قد أنت له تسعمائة سنة و اثنتا عشرة سنة<sup>۲</sup>».

«و گفته شده: زمانی که شیث مریض شد فرزند خود «انوش» را وصی و

۱- تفسیر قمی، ص ۵۹۷.

۲- تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۶۲.

جانشین خود قرار داد، و وقتی از دنیا رفت او را در کنار پدر و مادرش؛ آدم و حواء علیهم السلام در غار ابو قبیس دفن کردند. تولد شیث زمانی بود که حضرت آدم علیه السلام دویست و سی و پنج ساله بود، و وفاتش در نهصد و دوازده سالگی رخ داده است.

#### ۴- «انوش بن شیث، ۹۰۵ سال»

انوش که بعضی نام وی را «یانش» ضبط کرده‌اند، اولین نواده حضرت آدم علیه السلام و فرزند شیث پیغمبر است. طبری مورخ معروف در باره مدت عمر وی گفته است: «تمامی سنوات عمر «یانش» نهصد و پنج سال است»<sup>۱</sup>.  
عمر «انوش» نیز مانند عمر «شیث» یکی دیگر از دلایلی است که نشان می‌دهد عمر معمول انسان‌های اولیه حدود هزار سال بوده است.

#### ۵- «قینان بن انوش، ۹۱۰ سال»

«قینان بن انوش» فرزند نوهی حضرت آدم علیه السلام است؛ یعنی پشت سوم آن حضرت است که در اصطلاح به آن «نبیره» گفته می‌شود. طبری در باره مدت عمر «قینان بن انوش» از قول راویان اخبار چنین آورده است:

«... ثم نکح قینان بن یانش (انوش) و هو ابن سبعین سنة، دینه ابنة براكیل بن محویل بن

خنوخ بن قین بن آدم فولدت له مهلائیل بن قینان، فعاش قینان بعد ما ولد له مهلائیل

ثمانمئة و اربعین سنة، فکان کل ما عاش قینان تسعمائة سنة و عشر سنین»<sup>۲</sup>.

۱- «... فکان کل ما عاش یانش تسعمائة سنة و خمس سنین» (تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۶۳).

۲- تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۶۳.

«سپس «قینان» در حالی که هفتاد ساله بود با «دینه» دختر براکیل فرزند محویل بن خنوح بن قین فرزند آدم علیه السلام ازدواج کرد و پس از این ازدواج صاحب فرزندی به نام مهلائیل شد. «قینان» پس از تولد این فرزند هشتصد و چهل سال دیگر عمر کرد. بنابراین کل مدت عمر «قینان» نهصد و ده سال بود.»

### ۶- «مهلائیل بن قینان، ۸۹۵ سال»

وی «مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم علیه السلام» و پشت چهارم حضرت آدم علیه السلام است. طبری همچنان در باره مدت عمر او گفته است:

«و نکح مهلائیل بن قینان و هو ابن خمس و ستین سنة ... فولد له یزید بن مهلائیل، فعاش

مهلائیل بعد ما ولد له یزید ثمانمائة و ثلاثین سنة، فولد له بنون و بنات، فکان کل ما عاش

مهلائیل ثمانمائة سنة و خمساً و تسعین سنة ثم مات»<sup>۱</sup>.

«مهلائیل بن قینان» در سن شصت و پنج سالگی ازدواج کرد و صاحب فرزندی به نام «یزید» شد. مهلائیل بن قینان پس از تولد «یزید» هشتصد و سی سال عمر کرد و در این مدت خدای متعال پسر و دخترهای دیگری هم به او عطا فرمود. مهلائیل ابن قینان در هشتصد و نود و پنج سالگی دار فانی را وداع گفت.»

### ۷- «یزید بن مهلائیل، ۹۶۲ سال»

او «یزید بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم علیه السلام» و پشت پنجم

۱- تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۶۴.

حضرت آدم ابوالبشر علیه السلام می باشد. طبری در باره ی عمر «یرد» گفته است:

«ثم نکح یرد و هو ابن مائة و اثنین و ستین سنة، فولد له «اخنوخ» و هو ادریس النبی،

فعاش یرد بعد ما ولد له اخنوخ ثمانمائة سنة و ولد له بنون و بنات، فکان کل ما عاش

یرد، تسعمائة سنة و اثنین و ستین سنة، ثم مات»<sup>۱</sup>.

«یرد بن مهلائیل در سن صد و شصت و دو سالگی ازدواج کرد. خدای

متعال بعد از این ازدواج فرزندی به نام «اخنوخ» که معروف به «ادریس»

پیغمبر است به او عنایت فرمود. «یرد» بعد از تولد «ادریس» هشتصد سال

دیگر عمر کرد و در این مدت خدای متعال فرزندان پسر و دختر دیگری نیز

به وی عطا کرد. «یرد» پس از نهصد و شصت و دو سال عمرش به پایان آمد و

دار فانی را وداع گفت».

### ۸- «أخْنُوخ (ادریس) بن یرد، ۳۶۵ سال»

او «ادریس (أخْنُوخ) بن یرد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن

آدم علیه السلام» و پشت ششم حضرت آدم علیه السلام بوده است. طبری در باره ی مدت

عمر «ادریس» مطالبی را آورده که خلاصه ی آن بدین شرح است:

«فولدت لیرد بن مهلائیل اخنوخ - و هو ادریس النبی، و کان اول بنی آدم أعطی النبوة. و

قال غیره من أهل التوراة: ولد لیرد اخنوخ - و هو ادریس - فنبأه عزوجل، و قد مضی من

عمر آدم علیه السلام ستمائة سنة و اثنان و عشرون سنة، ... فکان کل ما عاش ادریس ثلثمائة

سنة و خمساً و ستین سنة ثم مات»<sup>۲</sup>.

۱- تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۷۰.

۲- تاریخ طبری، ج ۱، خلاصه ای از ص ۱۷۰ تا ۱۷۲.

«برای «یرد بن مهلائیل» اخنوخ که به «ادریس» معروف است متولد شد. در میان فرزندان آدم علیه السلام «ادریس» اوّل کسی است که از سوی خدا به مقام نبوّت رسید<sup>۱</sup>. اهل تورات نیز بر این عقیده‌اند که برای «یرد» فرزندی به نام اخنوخ (ادریس) متولد شد، پس خدای عزّوجلّ او را نبی قرار داد و این در حالی بود که از عمر حضرت آدم علیه السلام ششصد و بیست و دو سال گذشته بود».

بر اساس آنچه طبری آورده است: «اخنوخ بن یرد» پس از گذشت سیصد و شصت و پنج سال، عمرش به سر آمد و دار فانی را وداع گفت. یعقوبی نیز در باره عمر «ادریس» چنین آورده است:

«ثم قام من بعد یرد، اخنوخ بن یرد فقام بعبادة الله سبحانه و لما اتت له خمس و ستون سنة ولد له متوشلخ، و كان اخنوخ اوّل من خط بالقلم و هو ادریس النبی علیه السلام، ثم رفعه الله بعد ان اتت له ثلثمائة سنة، ثم قام من بعده متوشلخ بعبادة الله تعالى و طاعته...»<sup>۲</sup>.

«بعد از «یرد»، «اخنوخ» جانشین او شده و به عبادت خدای متعال مشغول گشت، او وقتی به سن شصت و پنج سالگی رسید صاحب فرزندی به نام «متوشلخ» شد. اخنوخ اوّلین کسی بود که نوشتن با قلم را ابداع کرد و بعد از آن که به سیصد سالگی رسید خدای متعال او را به آسمان برد و سپس متوشلخ به جانشینی او گماشته شد».

۱- این که طبری مدعی شده: «ادریس علیه السلام اوّلین کسی است که از سوی خدا به نبوّت رسید» مورد قبول ما نیست؛ زیرا همان‌گونه که در شرح حال «شیث» گفته شد از حضرت امام صادق علیه السلام به نقل از پدران آن حضرت منقول است که فرموده: ... شیث فرزند حضرت آدم ابوالبشر است، او اوّل کسی است که از سوی خدای متعال به پیغمبری مبعوث شده است». تفسیر قمی، ص ۵۹۷.

۲- بحار الانوار، ج ۱۱، پاورقی ص ۲۸۱.

نکته‌ی جالب توجه این است که: هنگام وفات ادریس علیه السلام حضرت آدم علیه السلام که جدّ چهارم ادریس است نهصد و بیست و دو سال داشت و به تعبیر امروزی، مرگ ادریس مانند این بوده که ادریس در آن زمان جوانمرگ شده باشد. البته مرگ زود هنگام ادریس بدین معنا نبود که پس از او همه‌ی افراد در سنین پایین از دنیا رفته باشند؛ چرا که فرزند ادریس به نام «متوشلخ» تا نهصد و نوزده سال، نوه‌ی او به نام «لمک» تا هفتصد و هشتاد سال و نبیره‌ی او «حضرت نوح» تا دوهزار و پانصد سال عمر کرده‌اند. بنابراین این کوتاه بودن عمر ادریس دلیل خاصی داشته و طولانی بودن عمر فرزندان او مخصوصاً عمر حضرت نوح علیه السلام حاکی از این است که عمر معمول مردم آن زمان در حدّ بالایی بوده است.

### ۹- «مَتَوْشَلَخُ بْنُ أُخْنُوخٍ، ۹۱۹ سال»

وی «متوشلخ بن اخنوخ بن یزد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم علیه السلام» و هفتمین پشت حضرت آدم علیه السلام است. طبری در باره‌ی مدت عمر او چنین گفته است:

«وكان كل ما عاش متوشلخ، تسعمائة و تسع عشرة سنة، و قيل فيه: تسعمائة و ستين سنة، ثم مات»<sup>۱</sup>.

«عمر متوشلخ نهصد و نوزده سال بوده است، ولی برخی مدت عمر وی را نهصد و شصت سال دانسته‌اند» که البته اختلاف در چهل و یک سال است و این مقدار نسبت به نهصد و نوزده سال چندان قابل توجه نیست.

۱- تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۷۳.

## ۱۰- «لَمُكُ بْنُ مَتُوشَلِّخَ، ۷۸۰ سال»

او «لَمُكُ بْنُ مَتُوشَلِّخَ بْنِ أَخْنُوخَ بْنِ يَرْدَ بْنِ مَهْلَائِيلَ بْنِ قَيْنَانَ بْنِ أَنُوشَ بْنِ شِيثَ بْنِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ» و هشتمین پشت حضرت آدم عليه السلام است. طبری در شرح زندگی و مدت عمر «لَمُكُ بْنُ مَتُوشَلِّخَ» آورده است:

«و نکح لمک بن متوشلخ با «تنوس» ابنة براکيل بن محویل بن خنوخ بن قین بن آدم و هو ابن مائة و خمس و ثمانین سنة، فولدت له نوح النبی عليه السلام فعاش لمک بعد ما ولد له نوح خمسمائة و خمساً و تسعين سنة ... فكان کل ما عاش لمک سبعمائة و ثمانین سنة ثم مات»<sup>۱</sup>.

«لمک بن متوشلخ» در صد و هشتاد و پنج سالگی با «تنوس» دختر براکيل فرزند محویل بن اخنوخ بن قین بن آدم عليه السلام ازدواج کرد که نتیجه آن تولد حضرت نوح عليه السلام شد. «لمک» بعد از تولد حضرت نوح عليه السلام پانصد و نود پنج سال دیگر زندگی کرد ... بنابراین مجموع عمر «لمک» هفتصد و هشتاد سال بود، و بعد از این مدت چشم از جهان فرو بست.

## ۱۱- «نُوحُ بْنُ لَمُكٍ، ۲۵۰۰ سال»

او «نُوحُ بْنُ لَمُكٍ بْنِ مَتُوشَلِّخَ بْنِ أَخْنُوخَ بْنِ يَرْدَ بْنِ مَهْلَائِيلَ بْنِ قَيْنَانَ بْنِ أَنُوشَ بْنِ شِيثَ بْنِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ» و نهمین پشت حضرت آدم عليه السلام است. طبری در باره‌ی طول عمر حضرت نوح عليه السلام گفته است:

«و قيل أيضاً ما حدثنا به نصر بن علی الجهضمی، قال: حدثنا نوح ابن قیس، قال: حدثنا

۱- تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۷۳.

عون بن ابی شذاد، قال: انّ الله تبارک و تعالی أرسل نوحاً الى قومه و هو ابن خمسين و ثلثمائة سنة، فلبث فيهم ألف سنة الا خمسين عاماً، ثمّ عاش بعد ذلك خمسين و ثلثمائة سنة»<sup>۱</sup>.

«در همان داستانی که از طریق نصر بن علی جهضمی برای ما نقل شده بود، این موضوع نیز ذکر شده است که: نوح بن قیس گفت: عون بن ابی شذاد برای ما نقل کرد که خدای تبارک و تعالی حضرت نوح علیه السلام را در وقتی که سیصد و پنجاه سال داشت به پیغمبری مبعوث کرد. پس وقتی آن حضرت نهصد و پنجاه سال در میان قوم خود به تبلیغ رسالت پرداخت و مؤثر واقع نشد، خدای متعال طوفان را برای آنان فرستاد، و حضرت نوح علیه السلام بعد از طوفان نیز سیصد و پنجاه سال زنده بود».

با توجه به حدیث یاد شده و احادیث نظیر آن، حضرت نوح علیه السلام یکهزار و ششصد و پنجاه سال عمر کرده است.

در باره عمر حضرت نوح علیه السلام روایاتی نیز از طریق شیعه رسیده است که به نقل برخی از آنها می پردازیم:

۱- در روایتی به نقل از هشام بن سالم از قول امام صادق علیه السلام آمده است:

«عن هشام بن سالم، عن الصادق جعفر بن محمد علیه السلام قال: عاش نوح علیه السلام ألفی و خمسمائة سنة، منها ثمانمائة و خمسون سنة قبل أن یبعث، و ألف سنة الا خمسين عاماً و هو فی قومه بدعوهم، و مائتا عام فی عمل السفیة، و خمسمائة عام بعد ما نزل من السفیة و...»<sup>۲</sup>.

۱- تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۷۹.

۲- بحار الانوار، چاپ بیروت، ج ۱۱، ص ۲۸۵، حدیث ۲.



«حضرت نوح عليه السلام دو هزار و پانصد سال عمر کرده است. آن حضرت در تفصیل این مدت چنین فرموده‌اند: هشتصد و پنجاه ساله بود که به بعثت رسید، نهصد و پنجاه سال هم قوم خود را تبلیغ می‌کرد و آنها را به سوی خدای متعال رهنمون می‌شد، دویست سال مشغول ساختن کشتی بود، پانصد سال نیز بعد از آن که از کشتی پیاده شد عمر کرد که مجموع آن دو هزار و پانصد سال است.»

۲- در روایت دیگری با اسناد صدوق به نقل از عبدالعظیم حسنی آمده است که گفت:

«از امام عسکری عليه السلام شنیدم می‌فرمود: نوح عليه السلام دو هزار و پانصد سال عمر کرده است.»<sup>۱</sup>

۳- در روایت دیگری نیز به نقل از اکمال الدین چنین آمده است که گفت:

«أبي، عن احمد بن ادریس و محمد بن العطار معا عن الاشعری، عن محمد ابن یوسف، عن الصادق عن آبائه عن النبی عليه السلام قال: عاش نوح الفی سنة و اربعمائة و خمسين سنة.»<sup>۲</sup>

«پدرم از احمد بن ادریس و محمد بن عطار نقل کرده که آن دو از اشعری و او از محمد بن یوسف نقل کرده است که حضرت صادق عليه السلام از پدران خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله حکایت فرمود که: حضرت نوح دو هزار و چهار صد و پنجاه سال عمر کرده است.»

۱- «سمعت علی بن محمد العسکری عليه السلام یقول: عاش نوح عليه السلام الفین و خمسمائة سنة، و...» (بحار الانوار بیروت، ج ۱۱، ص ۲۸۷).

۲- بحار الانوار بیروت، ج ۱۱، ص ۲۸۹.

البته تفاوت این حدیث با دو حدیث پیشین در پنجاه سال است و این اختلاف چندان قابل توجه نیست.

### «نظر مسعودی در مروج الذهب»:

مناسب است جهت اطلاع خوانندگان به نظریه مورّخ مشهور ابوالحسن علی بن الحسین بن علی المسعودی در کتاب «مروج الذهب» نیز به طور اختصار اشاره شود. وی در این باره چنین گفته است.

۱ - حضرت آدم ابوالبشر علیه السلام، ۹۳۰ سال. (ج ۱، ص ۴۸).

۲ - شیث بن آدم علیه السلام، ۹۱۲ سال. (ج ۱، ص ۴۹).

۳ - انوش بن شیث، ۹۶۰ سال. (ج ۱، ص ۴۹).

۴ - قینان بن انوش، ۹۲۰ سال. (ج ۱، ص ۴۹).

۵ - مهلائیل بن قینان، ۸۰۰ سال. (ج ۱، ص ۵۰).

۶ - لود بن مهلائیل، ۷۳۲ سال. (ج ۱، ص ۵۰).<sup>۱</sup>

۷ - اخنوخ بن لود، که آن همان ادریس پیغمبر است و ۳۰۰ سال مدت

حیات او بوده است. (ج ۱، ص ۵۰).

۸ - متوشلح بن اخنوخ، که در نسخه طبری «متوشلخ» ذکر شده، به گفته

مسعودی ۹۶۰ سال عمر کرده است. (ج ۱، ص ۵۰).

۹ - لمک بن متوشلح، ۷۹۰ سال. (ج ۱، ص ۵۰).

۱۰ - نوح بن لمک، ۹۵۰ سال. (ج ۱، ص ۵۲).

گفتنی است که نقل ۹۵۰ سال عمر برای حضرت نوح علیه السلام اشتباهی است

۱- قابل توجه است که در ترتیب طبری بجای «لود بن مهلائیل»، «یزد بن مهلائیل» ذکر شده است.

که از «مسعودی» در مروج الذهب مرتکب آن شده است؛ زیرا: اولاً خدای متعال در نص صریح قرآن کریم زمانی را که حضرت نوح علیه السلام به تبلیغ پرداخته نهصد و پنجاه سال بیان فرموده است. ثانیاً وی شخصاً گفته است: «در تورات یافته‌ام که نوح بعد از طوفان ۳۵۰ سال زندگی کرده است»<sup>۱</sup>.  
ثالثاً پر واضح است که آن حضرت از اولین روز تولد خود به پیغمبری مبعوث نشده و حدّ اقلّ ۴۰ ساله بوده که به رسالت مبعوث گردیده است. پس با توجه به توضیحات بالا عمر حضرت نوح علیه السلام بنابر محاسبه‌ی مسعودی بدینگونه است:

$۳۵۰ + ۹۵۰ + ۴۰ = ۱۳۴۰$  سال، نه نهصد و پنجاه سال که مدت تبلیغ رسالت او پیش از طوفان طبق متن قرآن کریم است.

### «نتیجه بحث»

کوتاه سخن این که از بررسی و دقّت در تاریخ، چنین بر می‌آید که عمر طبیعی بیشتر انسان‌های بدوی بین هفتصد تا دو هزار سال و اندی بوده است؛ زیرا:

اولاً به نقل «هشام بن سالم»<sup>۲</sup> از قول امام صادق علیه السلام حضرت نوح علیه السلام دوست سال مشغول ساختن کشتی بود و می‌دانیم که ساختن کشتی برای عذاب قوم نوح بود، در صورتی که اگر عمر آنها مانند عمر انسان‌های

۱- «و وجدت فی التوراة أن نوحاً عاش بعد الطوفان ثلاثمائة سنة و خمسين سنة» مروج الذهب چاپ دارالهجرة، ج ۱، ص ۵۲.

۲- بحار الانوار، چاپ بیروت، ج ۱۱، ص ۲۸۵، حدیث ۲.

امروزی بین شصت تا هفتاد سال می بود، به طور قطع ساخت کشتی در سه یا چهار نسل بعد به اتمام می رسید، و در این صورت عذاب قوم نوح به دور از حکمت و عدالت خدا به نظر می رسد؛ زیرا هیچ دلیلی وجود ندارد که خدای متعال بخاطر گناه انسان های این نسل، انسان های چهار نسل بعد را عذاب کند<sup>۱</sup>.

**ثانیاً** چنانچه بدان اشاره شد، طبری در تاریخ الامم و الملوک از قول ابن عباس گفته بود: «حضرت آدم علیه السلام نمرود مگر این که فرزندان و نوادگان او به چهل هزار نفر رسیده بودند» و معنای این که فرزندان و نوادگان حضرت آدم علیه السلام در هنگام مرگ وی به چهل هزار نفر برسند این است که هنگام مرگ حضرت آدم علیه السلام همه ی آنها - به غیر از هابیل و ادریس که قبلاً مرده بودند - زنده بوده و ظاهر حال نشان می دهد که عمر همه ی آنان قریب به هم بوده است.

**ثالثاً** از این که خدای متعال فرموده است: «نوح را به رسالت به سوی قومش فرستادیم، و او نهصد و پنجاه سال در میان قوم خود درنگ کرد»<sup>۲</sup>. چنین بر می آید که عمده ی افراد قوم آن حضرت تا روز عذاب باقی بوده اند. و این تصور که هر بیست یا سی سال یک نسل از آنان از دنیا رفته و نسل دیگر جایگزین شده اند صحت ندارد.

۱- بخصوص که قرآن کریم فرموده است: ﴿... وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ تَبْعَثَ رِشْوَالًا﴾. سوره اسراء، آیه ۱۵، ج ۱۵.

۲- ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا﴾ سوره عنکبوت، آیه ۱۴، جزء ۲۰.

رابعاً چنانچه ملاحظه کردید همه‌ی یازده موردی که برشمردیم پیغمبر نبودند تا این شبهه پیش آید که لابد حکمتی در کار بوده که خدای متعال به پیغمبران خود عمر طولانی داده، بلکه بر عکس «ادریس» بر خلاف فرزندان دیگر حضرت آدم علیه السلام یکی از پیغمبران بود و در عین حال از عمر نسبتاً کوتاهی - سیصد سال - برخوردار بود و این عمر نسبت به همه‌ی اولاد آدم در آن زمان کم‌تر بود.

در خاتمه ذکر این نکته ضروری است که اگر ما در این بخش به ذکر یازده مورد آن‌هم به اسامی انبیاء مبادرت کردیم نه به این خاطر بود که فقط انبیاء الهی علیهم السلام دارای عمرهای طولانی بوده‌اند، بلکه یکی بخاطر این بود که چون انبیاء علیهم السلام از اعلام و شخصیت‌های معروف تاریخ جهان بوده‌اند استخراج اسامی آنان برای هر کسی سهل‌المؤنه‌تر از سایرین است، و دیگر این که همان‌گونه که گفتیم این یک امر طبیعی است که اگر انبیاء علیهم السلام در آن زمان عمرهای تا یکهزار و بالاتر داشته‌اند مردم زمان آنان نیز به همان نسبت از عمر طولانی برخوردار بوده‌اند، مگر افراد اندکی که ممکن است به دلایلی عمر کوتاه‌تری داشته باشند.



## «بخش ۴»

### «طول عمر بر اساس برخی از آیات»

#### «مقصود از تأسیس بخش چهارم»

مقصود از تأسیس این بخش مطرح نمودن آیاتی است که دلالت بر عمرهای طولانی تری نسبت به آنچه تا کنون خوانده ایم دارد. روش ما در این بخش بدین گونه است که ابتداء آیه مربوطه را با تفاسیری که در باره‌ی آن شده بیان می‌کنیم، سپس به نتیجه‌گیری از آن پرداخته و نتیجه‌ی مطلوبی را که از آن گرفته ایم بیان می‌نماییم و در نهایت قضاوت را به عهده‌ی خوانندگان می‌گذاریم.

بنابر این آنچه در این بخش مورد بررسی قرار می‌گیرد این است که عمر یک حدّ خاصی نداشته و امکان دارد آفریدگار جهان به مقتضای حکمت عمر فردی از افراد بشر را تا صدها هزار سال طولانی کند. پس چنین نیست که عمر یک حدّ خاصی داشته باشد و بیش از آن خارج از حد امکان باشد. اینک توجه شما را به آیات مورد نظر جلب می‌نمایم:

## ۱- «طول عمر حضرت عیسیٰ علیه السلام تا به امروز»

خدای متعال در باره‌ی زنده بودن حضرت عیسیٰ علیه السلام فرموده است:

﴿وَقَوْلُهُمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَىٰ بْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ

لَهُمْ، وَإِنَّ الَّذِينَ اِخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ، مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ

يَقِينًا {۱۵۷} بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا {۱۵۸} وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا

لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَبِئْسَ الْقِيَامَةَ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِدًا {۱۵۹}﴾<sup>۱</sup>

«وگفته‌ی آنان (یهود و نصاری) که ما رسول خدا عیسی بن مریم را کشتیم

دروغ است؛ زیرا نه او را کشتند و نه به‌دارش آویختند، بلکه امر بر آنان

مشتبه شد و بر اثر این اشتباه بود که میان آنان اختلاف پیش آمد. این

اختلاف از روی شک و تردیدی بود که از بی‌دانشی و پیروی از گمان

سرچشمه گرفته بود و به‌طور قطع آنها عیسی را نکشتند. بلکه آفریدگار

جهان او را به‌سوی خود بالا برد و او قدرتمند حکیم است، و هیچ‌کس از

اهل کتاب نیست جز این‌که پیش از مردن عیسی بن مریم به‌او ایمان خواهد

آورد، و عیسی بن مریم در روز قیامت بر همه‌ی آنان گواه خواهد بود».

با نگاهی گذرا به آیات فوق به‌ویژه با عنایت به «بل رفعه الله الیه» به این

یقین می‌رسیم که خدای متعال حضرت عیسی علیه السلام را زنده و با همین جسم

مادی به آسمان برده است. در تأیید این نظریه به بررسی نظرات مفسرین در

این باره می‌پردازیم:

۱- سیوطی یکی از علمای اهل سنت در تفسیر در المنثور در بیان آیه

۱- سوره نساء، آیه ۱۵۷ تا ۱۵۹، ج ۶.

شریفه ی ﴿وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ﴾ چنین گفته است:

«و اخرج عبد بن حمید، و ابن جریر و ابن المنذر عن مجاهد فی قوله تعالی: «ولکن شبه

لهم» قال: صلبوا رجلاً غیر عیسی شُبِّهَ بعیسی و بحسبونه آتاه، و رفع الله الیه عیسی

حیّاً!.

«عَبْدُ فِرْزَنْدِ حَمِید، و ابن جُرَیر و ابن مُنْذِر از قول مجاهد در باره ی

﴿وَلَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ﴾ گفته اند: کسانی که مدعی به قتل رساندن حضرت

عیسی علیه السلام شدند اشتباه کردند؛ زیرا آنها مردی را که شبیه حضرت عیسی علیه السلام

بود به دار زده و خیال کردند حضرت عیسی علیه السلام را به دار آویخته اند، بنابر

این، حضرت عیسی علیه السلام کشته نشده بلکه خدای متعال او را زنده به آسمان

برده است».

اولین حدیث از قول چهار راوی معتبر اهل سنت (ابن حمید، ابن جریر

و ابن مُنْذِر و مجاهد) و یک مفسر معتبر دیگر (سیوطی)، فهم ابتدایی ما را

در این که «حضرت عیسی علیه السلام با همین جسم مادی به آسمان رفته است»

تأیید می کند. از این حدیث که بگذریم در حدیث دیگری در این باره چنین

می خوانیم:

«و اخرج عبدالرزاق و احمد فی الزهد و ابن عساکر من طریق ثابت البنانی عن ابی رافع،

قال: رفع عیسی بن مریم و علیه مدرعة، و خفّاً راع، و خذافة بها الطیر»<sup>آ</sup>.

«از ابو رافع نقل شده که حضرت عیسی علیه السلام در حالی که شنلی از کتان

به تن، کفش بافتنی به پا و فلاخنی به دست داشت به آسمان برده شد».

۱- درالمنثور، ج ۲، ص ۷۲۸.

۲- درالمنثور، ج ۲، ص ۷۲۸.



در این حدیث به سه وسیله از وسایل زندگی دنیایی (شنل، کفشی که از نخ بافته شده و یک فلاخن که به وسیله‌ی آن با پرتاب سنگ پرنده و چیزهای دیگر شکار می‌کنند) اشاره شده که همراه حضرت عیسی علیه السلام به آسمان برده شده و هر سه‌ی این‌ها جسم و ماده‌ای هستند که مناسب با جسم مادی حضرت عیسی علیه السلام بوده‌اند و هیچ تناسبی با روح آن حضرت ندارد. پس این حدیث نیز بیانگر این معنی است که حضرت عیسی علیه السلام با همان جسم مادی که در دنیا داشته به آسمان برده شده است.

۲- عبدالرزاق که یکی دیگر از علمای اهل سنت است در تفسیر خود

به نام مصنف به نقل از ابوهریره چنین می‌گوید:

«قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كيف بكم اذا نزل فيكم ابن مريم و امامكم منكم؟»<sup>۱</sup>.

«رسول خدا صلى الله عليه وسلم فرمود: چگونه‌اید وقتی که حضرت عیسی بن مریم فرود آید و در میان شما قرار گیرد، در حالی که امام و پیشوای شما مردی از خود شما است؟».

و در حدیث دیگری به نقل از ابوهریره آمده است که رسول خدا صلى الله عليه وسلم

فرمود:

«لا تقوم الساعة حتى ينزل عيسى بن مريم اماماً مقسطاً...»<sup>۲</sup>.

«قیامت برپا نمی‌شود مگر این‌که حضرت عیسی بن مریم بر امام و

پیشوایی فرود می‌آید که عدالت گستر است».

نکته‌ی قابل توجه در دو حدیث فوق این است که نزول حضرت

۱- مصنف عبدالرزاق، ج ۱۱، ص ۴۰۰، حدیث ۲۰۸۴۱.

۲- مصنف عبدالرزاق، ج ۱۱، ص ۴۰۱، حدیث ۲۰۸۴۴.

عیسی علیه السلام به زمین حتمی و قطعی قلمداد شده است، حتی در حدیث دوم رسول خدا صلی الله علیه و آله نزول حضرت عیسی علیه السلام و قرار گرفتن او در میان مسلمانان را نشانه‌ای برای برپایی قیامت قرار داده که البته مقصود این است که تا پیش از دمیدن صور اسرافیل و برپایی قیامت، حضرت عیسی علیه السلام از آسمان نازل می‌شود و مردم با چشم او را می‌بینند.

از احادیث فوق چنین استنباط می‌شود که اگر قرار باشد حضرت عیسی ابن مریم فرود بیاید و در میان مردم قرار گیرد، اولاً می‌باید چنین رویدادی در دنیا رخ دهد و ثانیاً حضرت عیسی علیه السلام در حال حاضر زنده باشد. علاوه بر این به کارگیری کلماتی چون «نزول» و «نازل» بیانگر این است که جایگاه حضرت عیسی در عالمی بالاتر از این عالم است و روزی دوباره به همین عالم نازل خواهند شد.

۳- در کتاب الفتن از صحیح مسلم که یکی از کتب معتبر اهل سنت است در ضمن یک حدیث طولانی چنین آمده است:

«... اذ أقيمت الصلاة فينزل عيسى بن مريم عليه السلام فاتهم - او - فامامكم منكم»<sup>۱</sup>.

«... وقتی که نماز برپا شود، پس آنگاه است که حضرت عیسی بن مریم علیه السلام در میان شما فرود می‌آید در حالی که امام و پیشوای شما مسلمانی مانند شماست».

احتمالاً - با شواهد و قراینی که از روایات دیگر در دست داریم - مقصود از برپایی نماز، ظهور حضرت مهدی علیه السلام و اقامه‌ی نماز توسط آن حضرت /

۱- صحیح مسلم، کتاب الفتن، حدیث ۳۴ یا ۲۸۹۷.

است که حضرت عیسیٰ علیه السلام هم به زمین آمده و به آن حضرت اقتداء می کند. پس روایت فوق گویای این است که وقتی نماز برپا شد حضرت عیسیٰ علیه السلام نیز فرود آمده و در میان شما خواهد بود.

به یقین لازمه‌ی فرود آمدن حضرت عیسیٰ علیه السلام و حضورش در میان مردم، این است که باید آن حضرت با بدن مادی و همین جسم دنیایی صعود کرده باشد.

۴- تفسیر قرطبی در بیان آیه شریفه **﴿بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ﴾** چنین آورده است:

«بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ» ابتداء کلام مستأنف؛ ای الی السماء، و الله تعالی متعالٍ عن المكان، و قد تقدّم كيفية رفعه فی «سورة آل عمران». - و قال هناك فی تفسیر آیه: - ﴿اذ قال الله يا عيسى ائني متوفيك و رافعك الی...﴾ ان الآیه علی التقدیم و التأخیر؛ لان الواو لاتوجب الرتبة و المعنی فی الاصل هكذا: «ائني رافعك الی و مطهرک من الذین كفروا و متوفیک بعد ان تنزل من السماء»<sup>۱</sup>.

«بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ» ابتدای کلام است و از آن چنین بر می آید که خدای متعال آن حضرت را به آسمان برده است<sup>۲</sup>. - بعد گفته است: - ما کیفیت به آسمان رفتن حضرت عیسیٰ علیه السلام را در سوره‌ی آل عمران بیان کرده ایم - و در تفسیر سوره‌ی آل عمران می گوید:

«آیه ﴿اذ قال الله يا عيسى ائني متوفيك و رافعك الی و مطهرک من الذین كفروا﴾  
... در اصل ﴿اذ قال الله يا عيسى ائني رافعك الی و مطهرک من الذین كفروا و

۱- تفسیر قرطبی، ج ۴، ص ۹۹.

۲- تفسیر قرطبی، ج ۶، ص ۱۰.

مُتَوَفِّيكَ بَعْدَ أَنْ تَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ ﴿ می باشد. ».

یعنی: ای عیسی من تو را به آسمان برده و از میان آنان که کافر بودند پاک و پاکیزه ات کردم و پس از آن که تو را دوباره به زمین برگردانم، می میرانم. چنانچه اشاره شد قرطبی - یکی از مفسران بزرگ اهل سنت - نیز معتقد است حضرت عیسی علیه السلام در حال حیات و با همان جسم مادی خود به آسمان صعود کرده و می دانیم که آن حضرت هنوز از آسمان فرود نیامده است، پس تا به امروز زنده و در قید حیات می باشند.

۵- شیخ طوسی رحمته الله از علمای بزرگ شیعه در تفسیر تبیان در شرح ﴿بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ﴾ چنین آورده است:

قوله تعالى «بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ» معناه انه رفعه الى الموضع الذى يختص الله تعالى بالملك، ولم يملك احداً منه شيئاً و هو السماء؛ لانه لا يجوز ان يكون المراد انه رفعه الى مكان هو تعالى فيه؛ لان ذلك من صفات الاجسام و تعالى الله عن ذلك<sup>۱</sup>.

«معنی ﴿بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ﴾ این است که خدای متعال حضرت عیسی علیه السلام را به آن مکانی که ویژگی «مُلک» دارد برده است. آن مکانی که ویژگی «مُلک» دارد، مکانی است که به جز خدای متعال احدی در آن مالکیت نخواهد داشت و آن آسمان است.

البته نباید آیه را چنین تفسیر کنیم که خدا عیسی بن مریم را به مکان و جایگاه خود برده است؛ چرا که خدا جسم نیست و جا و مکان ندارد<sup>۲</sup>.

۱- آسمان مُلک علی الاطلاق خداست، مخصوص خداست و احدی در آن مالکیت ندارد. خدا هم حضرت عیسی علیه السلام را به مُلک علی الاطلاق خود برده است.

۲- تفسیر تبیان، ج ۳، ص ۳۸۵.

بنابر عقیده‌ی شیخ طوسی رحمته‌الله نیز حضرت عیسی علیه‌السلام زنده و در یکی از کرات آسمانی است.

۶- شیخ طبرسی رحمته‌الله در تفسیر «بل رفعه الله الیه» چنین آورده است:

«در آیه ﴿يَا عِيسَى ابْنِي مَرْيَمَ وَرَافِعُكَ إِلَىٰ ...﴾ چند نظریه وجود دارد و از جمله‌ی آنها این نظریه است که: «مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَىٰ» بنا به گفته‌ی علمای نحو (که واو را برای جمع دانسته‌اند نه برای ترتیب) بر تقدیم و تأخیر است و معنا چنین است که: «رَافِعُكَ إِلَىٰ وَ مُتَوَفِّيكَ» یعنی: اول تو را بالا می‌بریم و سپس تو را قبض روح می‌کنیم که البته این نظریه را روایتی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تأیید نموده آنجا که فرموده است: «کیف أنتم اذا نزل ابن مريم فيكم و امامكم منكم»؛ یعنی چگونه‌اید زمانی که عیسی فرزند مریم علیها‌السلام فرود آید و در میان شما قرار گیرد در حالی که امامتان - مهدی علیه‌السلام - هم از شما و در میان شما باشد»<sup>۱</sup>.

مرحوم طبرسی رحمته‌الله نیز معتقد است حضرت عیسی علیه‌السلام زنده به آسمان برده شده و روزی به زمین نزول خواهد کرد.

۷- مرحوم علامه طباطبایی رحمته‌الله در تفسیر همین آیه می‌گوید:

«و هذه الآية بحسب السیاق تنفی وقوع ما ادعوه من القتل و الصلب علیه، فقد سلم من قتلهم و صلبهم، و ظاهر الآية ایضاً انّ الذی ادعی اصابة القتل و الصلب اياه، و هو عیسی علیه‌السلام بشخصه البدنی هو الذی رفعه الله الیه، و حفظه من کیدهم فقد رفع عیسی بجسمه و روحه، لا انه توفی ثم رفع روحه الیه تعالی ...»<sup>۲</sup>.

۱- تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۴۹.

۲- المیزان، ج ۵، ص ۱۳۳.

«آیه شریفه ی ﴿وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ...﴾<sup>۱</sup> ادّعیای یهود و نصاری را که حضرت عیسی علیه السلام را کشته‌اند، تکذیب می‌کند و او را سالم و تندرست دانسته و مدّعی می‌شود که عیسی علیه السلام را با همان بدن مادی زنده به آسمان برده‌اند تا از کید و مکر دشمنان حفظ شود، پس حضرت عیسی علیه السلام با همان جسم و روحی که در این دنیا داشته به عالم بالا برده شده است، نه که مرده باشد و روحش به آسمان برده شده باشد...».

علامه طباطبائی رحمته الله در ادامه‌ی بحث چنین آورده است:

«و بعد ذلك كله فالآية التالية - (یعنی: و ان من اهل الكتاب الا ليؤمننّ به قبل موته) - لاتخلو من اشعار او دلالة على حياته عليه السلام و عدم توقيه بعد... على ان الأنسب بوقوع هذه الآية بعد «و ما قتلوه و ما صلبوه و لكن شبه لهم... بل رفعه الله اليه و كان الله عزيزاً حكيماً» أن تكون الآية في مقام بيان أنه لم يميت و أنه حتى بعد»<sup>۲</sup>.

«و بعد از همه‌ی این مباحث، آیه بعدی (که مقصود: ﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ﴾ می‌باشد) حکایت از این دارد که حضرت عیسی علیه السلام زنده بوده و هنوز نمرده است.».

سپس آن مرحوم در تکمیل مطالب یاد شده چنین می‌گوید: «و گذشته بر آن، قرار گرفتن آیه مورد بحث بعد از آیات ﴿وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ... بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾ به این خاطر است که دلالت کند حضرت عیسی علیه السلام هنوز زنده است.».

علامه طباطبائی همچنان در بحث روائی این آیات آورده است:

۱- سوره نساء، آیه ۱۵۷، ج ۶.

۲- المیزان، ج ۵، ص ۱۳۴ و ۱۳۵.

«و الزّوايات في نزول عيسى عليه السلام عند ظهور المهدي عليه السلام مستفيضة من طرق اهل السنة وكذا من طرق الشيعة عن النبي و الائمة عليهم السلام»<sup>۱</sup>.

«روایات نزول حضرت عیسیٰ علیہ السلام هنگام ظهور حضرت مهدی علیہ السلام از سوی راویان شیعه و سنی به قدری زیاد است که انسان در این باره به علم و یقین می رسد».

جمع بندی مطالبی که از تفسیر المیزان در باره ی حیات حضرت عیسیٰ علیہ السلام به دست آمد چنین است که:

**اولاً:** ادعای یهود و نصارا به این که حضرت عیسیٰ علیہ السلام را کشته اند دروغ بوده و آن حضرت سالم و تندرست با همان بدن مادی خود به آسمان برده شده است.

**ثانیاً:** آیه «وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ» حکایت دارد که حضرت عیسیٰ علیہ السلام هنوز در قید حیات است.

**ثالثاً:** روایات نزول حضرت عیسیٰ علیہ السلام هنگام ظهور حضرت مهدی علیہ السلام از سوی راویان شیعه و سنی به قدری زیاد است که انسان را در این باره به یقین می رساند و جای هیچ گونه شک و تردیدی نیست.

۸- در این باره احادیث دیگری وجود دارد که بحث پیرامون آن خالی از لطف نیست.

**الف:** مرحوم کلینی رحمته الله به نقل از امام صادق عليه السلام چنین می گوید:

«لَمَّا قَبِضَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَامَ حَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ، فَحَمَدَ اللَّهَ وَ

أنتى عليه و صلى على النبى ﷺ ثم قال: ايها الناس انه قد قبض فى هذه الليلة رجل ما سبقه الاؤلون و لا يدركه الآخرون ... و الله لقد قبض فى الليلة التى فيها قبض، وصى موسى يوشع بن نون، و الليلة التى عرج فيها عيسى بن مريم، و الليلة التى نزل فيها القرآن»<sup>۱</sup>.

«وقتی حضرت امیر علیؑ بدرود حیات گفت، امام حسن مجتبیٰؑ در مسجد کوفه در ضمن یک سخنرانی فرمودند: ای مردم، در این شب کسی بدرود حیات گفته و از دنیا رفته است که در گذشتگان کسی مثل و مانند او نبوده و در آیندگان نیز کسی مانند او به دنیا نخواهد آمد ..... به خدا سوگند در چنین شبی جانشین حضرت موسیؑ - یوشع بن نون - بدرود حیات گفته است، و در چنین شبی حضرت عیسیٰؑ به آسمان پرواز داده شده و به عالم بالا رفته است، و در چنین شبی قرآن به رسول خدا ﷺ نازل گردیده است».

این روایت بیانگر این واقعیت است که حضرت عیسیٰؑ به آسمان رفته و زنده است.

ب: در تفسیر نورالثقلین به نقل از علی بن ابراهیمؑ چنین آمده است:

«... ثم صور ابن مريم ﷺ فى الرحم دون الصلب و ان كان مخلوقاً فى اصلاّب الانبياء ﷺ و رفع و عليه مدرعة من صوف». «مِذْرَعَةٌ» به معنی جُبهه است، و جبهه به لباسی گفته می شود که روی لباسها می پوشند<sup>۲</sup>.

«... سپس نقش و صورت حضرت عیسیٰؑ در رحم مادر به ترسیم در

۱. اصول کافی، ج ۱، کتاب الحجّة، باب مولد امیرالمؤمنین علیؑ، ص ۴۵۷، حدیث ۸.

۲. تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۵۷۰، حدیث ۶۵۸.



آمده نه در پشت پدر، گرچه او در پشت پیغمبران خلق شده بود. حضرت عیسی علیه السلام در حالی به آسمان صعود کرد که شنلی از پشم بر تن داشت». در این حدیث به یک نکته‌ی جالب اشاره شده و آن این است که حضرت عیسی علیه السلام هنگام بالا رفتن به سوی آسمان، شنل پشمینه‌ای بر تن داشته، و پرواضح است که شنل مخصوص جسم مادی است نه روح. بنابراین این اگر روح حضرت عیسی علیه السلام به عالم بالا برده شده بود هیچگاه نیازی به جبه و شنل نداشت. به همین دلیل معلوم است که آن حضرت با بدن مادی همین دنیا به عالم بالا برده شده و نه تنها از مُردن او خبری نرسیده، بلکه برای زنده بودن آن حضرت تا به امروز شواهد و دلایل فراوانی وجود دارد.

**ج:** و در این دیگری به نقل از علی بن ابراهیم قمی چنین می خوانیم:

«عن ابی عبداللّه، عن الحسن بن علی علیه السلام و ذکر حدیثاً طویلاً و فیه قال علیه السلام: و قد ذکر

عیسی بن مریم علیه السلام و کان عمره ثلاث و ثلاثون سنة، ثم رفعه الله الى السماء و یهبط

الى الارض بدمشق و هو الذى یقتل الدجال»<sup>۱</sup>.

«امام صادق علیه السلام به نقل از امام حسن مجتبی علیه السلام در یک کلامی طولانی که

در آن سخن از حضرت عیسی علیه السلام به میان آمد فرموده است: عمر حضرت

عیسی علیه السلام سی و سه سال بود، سپس خدای متعال او را به آسمان برد و در

زمان دیگری او را به سرزمین دمشق فرود می آورد و اوست آن کسی که

دجال را می کشد».

۱- تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۵۷۱، حدیث ۶۶۰.

## «رابطه‌ی این داستان با طول عمر»

گرچه به آسمان رفتن حضرت عیسی علیه السلام یکی از نمادهای قدرت آفریدگار جهان است، ولی از آن جا که طول عمر آن حضرت در معراج مورد بحث ما است از این رو به جنبه‌ی خارق العاده بودن آن توجهی نداشته و صرفاً به مسئله‌ی طول عمر آن حضرت پرداختیم و چنانچه در شرح آیات و روایات بدان اشاره شد حضرت عیسی بن مریم علیه السلام تاکنون نمرده و بر اساس روایات فراوانی که در دسترس است آن حضرت تا ظهور حضرت حجة بن الحسن علیه السلام در قید حیات خواهد بود و هنگام ظهور حضرت حجة علیه السلام عیسی نیز از آسمان فرود آمده و در نماز، به امام زمان - ارواحنا له الفداء - اقتداء می‌کند. بنابراین بر اساس اعتقاد مسلمانان از ولادت حضرت عیسی علیه السلام تا کنون ۲۰۰۴ سال سپری شده و خدا می‌داند آن حضرت تا چه مدت دیگر به همین حالت در انتظار نزول به سر خواهند برد و تنها آفریدگار جهان از زمان نزول حضرت عیسی علیه السلام با خبر است.

۲- «حضرت نوح علیه السلام و طول عمر تا ۲۵۰۰ سال»

خدای متعال در سوره عنکبوت در باره‌ی حضرت نوح علیه السلام فرموده است:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَ

هُمْ ظَالِمُونَ {۱۴} فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ {۱۵}﴾<sup>۱</sup>.

۱- سوره عنکبوت، آیات ۱۴ و ۱۵، ج ۲۰.

«ما نوح را در میان قوم خود به رسالت مبعوث کردیم و او نهصد و پنجاه سال در بین آنان درنگ کرد، ولی به خاطر ظلم و طغیان و نافرمانی که داشتند، طوفان را برای مجازات آنان فرستاده و هلاکشان کردیم. اما نوح و سرنشینان کشتی او را از هلاکت نجات داده و آنها را آیت و نشانه‌ای برای جهانیان قرار دادیم.»

### «رابطه‌ی این داستان با طول عمر»

بنابر آنچه از آیه‌ی چهاردهم سوره عنکبوت استفاده می‌شود حضرت نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال در میان قوم خود به تبلیغ رسالت مشغول بود. از برخی روایات نیز استفاده می‌شود که این مدت تا هنگام دستور ساختن کشتی بود<sup>۱</sup>.

بنابر این اگر عمر حضرت نوح علیه السلام را نهصد و پنجاه سال بدانیم، اشتباه بزرگی مرتکب شده‌ایم؛ زیرا پر واضح است که آن حضرت نه از هنگام تولد به رسالت برگزیده شده و نه بلافاصله پس از فروکش کردن طوفان دارفانی را وداع گفته است، بلکه بنابر قرائن موجود آن حضرت در سه دوره‌ی پیش از بعثت، ساختن کشتی و پس از طوفان در قید حیات بوده و مردم را رهبری و هدایت می‌کرده است، ولی آیه شریفه به دوران پیش از بعثت و پس از طوفان اشاره‌ای نکرده و فقط دوران تبلیغ رسالت را یادآور شده است. پس

۱- «عن هشام بن سالم، عن الصادق جعفر بن محمد علیه السلام قال: عاش نوح علیه السلام ألفی و خمسمائة سنة، منها ثمانمائة و خمسون سنة قبل أن یبعث، و ألف سنة الأخمسين عاماً و هو فی قومه بدعوهم، و مائتا عام فی عمل السفیة، و خمسمائة عام بعد ما نزل من السفیة و...» (بحارالانوار، چاپ بیروت، ج ۱۱، ص ۲۸۵، حدیث ۲).

با استناد به روایات رسیده و حکم عقل چنین استنباط می شود که عمر حضرت نوح علیه السلام بیش از نهصد و پنجاه سال بوده است. البته آگاهی از کمیت عمر آن حضرت با بررسی روایات میسر است که در این باره هشام بن سالم به نقل از امام صادق علیه السلام چنین گفته است:

«عاش نوح علیه السلام ألفی و خمسمائة سنة، منها ثمانمائة و خمسون سنة قبل أن یبعث، و ألف سنة الأ خمسین عاماً و هو فی قومه یدعوهم، و مائتا عام فی عمل السفیة، و خمسمائة عام بعد ما نزل من السفیة و ...»<sup>۱</sup>.

«حضرت نوح علیه السلام دو هزار و پانصد سال عمر کرده است؛ با این تفصیل که هشتصد و پنجاه ساله بوده که به بعثت رسیده، نهصد و پنجاه سال هم قوم خود را تبلیغ می فرمود و آنها را به سوی خدا دعوت می کرد، دویست سال نیز مشغول ساختن کشتی بود، پانصد سال هم بعد از آن که از کشتی پیاده شدند عمر کرد و به تبلیغ رسالت اشتغال داشت.»

در روایت دیگری شیخ صدوق رحمته الله به نقل از حضرت عبدالعظیم حسنی گفته است:

«از امام علی النقی عسکری علیه السلام شنیدم می فرمود: نوح علیه السلام دو هزار و پانصد سال عمر کرده است، و ...»<sup>۲</sup>.

و در روایت دیگری به نقل از اکمال الدین صدوق رحمته الله چنین آمده است:

«أبی، عن احمد بن ادریس و محمد بن العطار معا عن الاشعری، عن محمد بن یوسف،

۱- بحار الانوار، چاپ بیروت، ج ۱۱، ص ۲۸۵، حدیث ۲.

۲- «سمعت علی بن محمد العسکری علیه السلام یقول: عاش نوح علیه السلام الفین و خمسمائة سنة، و ...» (بحار الانوار بیروت، ج ۱۱، ص ۲۸۷، حدیث ۱۰).

عن الصادق عن آبائه عن النبي ﷺ قال: عاش نوح الفى سنة و اربعمائة و خمسين سنة<sup>۱</sup>.

«پدرم از احمد بن ادریس و محمد بن عطار و آنها از اشعری و او از محمد بن یوسف از حضرت صادق علیه السلام و آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرد که حضرت نوح دو هزار و چهار صد و پنجاه سال عمر کرده است.»  
 کوتاه سخن این که عمر دو هزار و پانصد ساله‌ی حضرت نوح علیه السلام اقامه‌ی دلیلی است در برابر افرادی که بر طول عمر یک‌هزار و - حدود - دویست ساله‌ی حضرت مهدی علیه السلام شبهه وارد می‌کنند.

### ۳- «اصحاب کهف و استفاده‌ی طول عمر تا ۲۴۰۰۰۰ سال»

از جمله آیاتی که در این بخش مورد بررسی قرار می‌گیرد آیاتی از سوره‌ی کهف است. این آیات بیانگر یک واقعیت تاریخی است و ما به دلیل اختلاف نظری که در باره خواب یا بیدار بودن اصحاب کهف - در آن مدت طولانی - وجود دارد ناگزیر همه‌ی آیات مربوطه را ترجمه و تحلیل می‌کنیم. خدای متعال این واقعه‌ی تاریخی را چنین ترسیم فرموده است:

﴿أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا﴾ {۹} إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَ هَبْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا {۱۰} فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا {۱۱} ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا {۱۲} ﴿

۱- بحارالانوار بیروت، ج ۱۱، ص ۲۸۹.

۲- سوره کهف، آیات ۹ تا ۱۲، ج ۱۵.

«آیا - با وجود آنهمه آیات اعجاب انگیز در جهان هستی باز هم - می‌پنداری که داستان اصحاب کهف از عجایب آیات و نشانه‌های ما است؟ چون آن جوانمردان - که به بخاطر حفظ دیانت خود - به غار کوه پناه بردند، (از ما) خواستار فرستادن رحمت و وسیله‌ی رشد و هدایت شدند، ما نیز در همان غار سالیانی برگوش‌های آنان زده و آنان را به خواب عمیق فرو بردیم، سپس آنها را بیدار کردیم تا معلوم نماییم کدام یک از دو گروه مدت ماندن - خوابیدن - در آن غار کوه را بهتر از دیگری شماره خواهد کرد».

آنچه خواندیم یک معرفی اجمالی از اصحاب کهف بود و تفصیل آن در آیات بعدی خواهد آمد. به‌طور کلی قرآن کریم در معرفی اجمالی خود از اصحاب کهف سیمای آنان را در قالب دو نام ترسیم می‌کند که یکی «اصحاب کهف» و دیگری «اصحاب رقیم» است<sup>۱</sup>.

خدای متعال در ادامه‌ی این داستان چنین فرموده است:

﴿تَخُنُّ نَفْسُ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى {۱۳} وَ رَبَّنَا  
عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذَا

۱- علت نامگذاری آنها به اصحاب «کهف» یا «رقیم» بنا به گفته‌ی مورخین و مفسرین و حتی برخی راویان حدیث این است که جریان اصحاب کهف مربوط به فترت بین حضرت عیسی علیه السلام و ظهور اسلام بود. پادشاه آن زمان - دقیانوس - مردم را به اظهار اعتقادات شرک و الحادی خود ناگزیر می‌کرده است. عده‌ای از مردم آن زمان که بسیار اندک بودند بدون این که اظهار شرک کنند از شهر خارج شده و به بیابان روی آوردند، مأموران حکومت اسامی آنان را به‌دربار داده و سلطان زمان نیز اعلام کرد آنها به هر حال باید از اعتقادات خود دست برداشته و به‌دین پادشاه در آیند. بنابر این چون اسامی آنان رقم زده شد آنان را به این لحاظ «اصحاب رقیم» نامیدند، و از این جهت که آنها شهر را رها کرده و به غار کوه پناه بردند «اصحاب کهف» نامیده‌اند. (درالمنثور، ج ۴، ص ۲۱۱ و ۲۱۲).

شَطَطًا {۱۴} هُوَلاءَ قَوْمِنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ  
مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا {۱۵} وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوُوا إِلَى الْكَهْفِ  
يُنشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِزْقًا {۱۶} ﴿۱﴾

«ای پیامبر، ما داستان اصحاب کهف را به راستی و درستی برایت  
حکایت می‌کنیم؛ آنها جوانمردانی بودند که به خدای خود ایمان آوردند، ما  
نیز بر ایمان و هدایت آنان افزودیم. و این ما بودیم که علاقه و محبت  
به توحید و خدا پرستی را در دل‌های آنها شدت بخشیدیم، از این رو آنها  
قیام کرده و گفتند: «خدای ما آفریدگار آسمان‌ها و زمین است، ما هرگز جز  
آن خدای یکتا هیچ خدایی را نخواهیم خواند که اگر چنین کنیم راه خطا و  
ظلم را پیموده‌ایم». (همچنان گفتند:) آنهایی که خدای یکتا را نمی‌ستایند،  
اقوامی از ما هستند که خدایانی غیر از خدای یگانه را پذیرفته‌اند، در  
صورتی که هیچ دلیل روشنی بر خدائی آنها ندارند و چه ظلمی بالاتر از این  
افتراء و دروغی است که به خدا بسته‌اند؟ همچنان آنها بهم گفتند: حال که از  
کار این مشرکان و خدایان باطلشان دوری جستید، باید به غار کوه پناهنده  
شوید تا خدا از رحمت خود به شما گشایش و وسعتی بخشد و اسباب کار  
شما را با روزی حلال و آسایش مهیا فرماید». و بعد در ادامه فرموده است:

﴿وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَ هُمْ رُقُودٌ وَ نَقَلْنَاهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَ ذَاتَ الشَّمَالِ وَ كَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ  
بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَ لَمَلَّيْتَ مِنْهُمْ رُغْبًا {۱۸} وَ كَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ  
لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا

لَيْسْتُمْ فَاذَعْتُمْ بِرِزْقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرُوا أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَ  
 لِيَتَلَطَّفَ وَ لَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا {۱۹} إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي  
 مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذَا أَبَدًا {۲۰} ﴿۱﴾

«تو خیال می کنی آنها بیدار بودند، در حالی که چنین نیست و آنها در خواب عمیق فرو رفته و ما بودیم که آنان را از پهلوی چپ به راست و از پهلوی راست به چپ می غلطانندیم و سگ اصحاب کهف نیز جلوی درب غار دراز کش کرده بود. آنها به گونه ای بودند که اگر تو به سوی غار سر می کشیدی و قصد آنان می کردی از آنان ترس و وحشت به تو رو می آورد. آری ما همچنان آنان را بیدار کردیم تا از یکدیگر پرس و جو کنند؛ یکی از آنان پرسید چقدر خوابیده ایم؟ برخی گفتند: یک روز یا مقداری از آن، بعد همگی گفتند: خدای ما خوب می داند چقدر خوابیده ایم، آنگاه یکی را مأمور خرید خوراک از شهر کرده و به او گفتند: این پول را به شهر ببر و از کسی که غذای بهتری دارد خوراکی تهیه کن و مراقب باش که مردم شهر از کار و مکان ما مطلع نشوند؛ زیرا اگر از ما با خبر شوند بر ما دست یافته یا سنگسارمان می کنند و یا ما را به دین خود می کشانند، آنگاه است که ما روی رستگاری نخواهیم دید».

آنچه از مجموع آیات بر می آید این است که سرگذشت اصحاب کهف یک داستان سنبلیک و خیالی نیست، بلکه یک واقعیت تاریخی است و به تبع آن قهرمانان این داستان نیز واقعی هستند و زمانی وجود خارجی



داشته‌اند. البته تعداد دقیق اصحاب کهف مشخص نشده و چنین به نظر می‌رسد که آنچه مورد تأیید قرآن قرار گرفته شمار اصحاب کهف نبوده، بلکه آرمان والای قرآن شرح سرگذشت اعجاب‌انگیز آنها است؛ زیرا هدف از شرح چنین سرگذشت‌هایی در قرآن داستان سرایی نیست، بلکه هدف قرآن ترسیم سیمای جوانمردان خدا جویی است که برای حفظ دیانت خود در برابر کافران و مشرکان عصر خویش ندای توحید سر داده و از خانه و کاشانه‌ی خود فاصله گرفتند.

به استناد این آیات آنها به خدای متعال توکل کردند، به غاری در کوه پناه بردند و از خدای خود یاری جستند. خدای متعال نیز به آنان پناه داد و وسایل پیروزی آنان را فراهم کرد.

بنابر این هر فرد و هر اجتماعی می‌تواند در برابر ظلم و تعدّیات خودکامگان قیام کند و با اتکال به خدای لایزال خود را از یوغ استعمارگران نجات داده و به پیروزی برسد.

حال دو پرسش اساسی مطرح می‌شود که پاسخ آنها محور اصلی بحث ما می‌باشد: ۱- اصحاب کهف چه مدت در غار بودند؟ ۲- آنها در آن مدت زنده و بیدار بودند، یا زنده و در خواب و یا مرده بودند و دوباره زنده شدند؟

### «درنگ اصحاب کهف در غار»

قرآن کریم این موضوع را چنین مطرح فرموده است:

﴿وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا﴾<sup>۱</sup>.

«و اصحاب کهف در غاری که برای خود اختیار کردند سیصد سال درنگ نمودند و برخی نه سال به آن افزوده‌اند».

البته در تفسیر آیه فوق روایتی وجود دارد که به شرح زیر ملاحظه می‌فرمایید:

«روی ان یهودیاً سئل علی بن ابی طالب علیه السلام عن مدة لبثهم. فأخبره بما فی القرآن. فقال:

انا نجد فی کتابنا ثلاثمائة سنة، فقال علیه السلام: ذاک بسنی الشمس و هذا بسنی القمر»<sup>۲</sup>.

«روایت شده مرد یهودی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در باره‌ی مدت درنگ اصحاب کهف در غار پرسید، آن حضرت به همان سیصد و نه سالی که در قرآن یاد شده پاسخ دادند. یهودی گفت: در کتاب ما سیصد سال ذکر شده است! حضرت امیر علیه السلام فرمود: آنچه در کتاب شما است به سال شمسی است و آنچه در قرآن است به سال قمری است».

چنانچه در آیه و روایت فوق با صراحت به آن اشاره شد مدت زمانی که اصحاب کهف در غار درنگ کردند سیصد و نه سال قمری بوده، ولی از مُرده یا زنده بودن، خواب یا بیدار بودن آنها در این آیه سخنی به میان نیامده است، بنابراین با استناد به دلایل دیگری به شرح این مسئله می‌پردازیم.

### «آیا اصحاب کهف زنده و در خواب بودند؟»

در باره‌ی کیفیت ماندن اصحاب کهف در آن غار، باید بگوییم: مقصود از

۱- سوره کهف، آیه ۲۵، ج ۱۵.

۲- مجمع البیان، ج ۳، ص ۴۶۳.

درنگ آنها در غار در این آیه به قرینه‌ی سیاق، مشروط به زنده بودن آنها است، آنها در حال خواب، نه بودن مطلق که شامل بودن آنها در حال مرگ نیز بشود؛ به این معنی که ما از مجموع آیات و روایاتی که در این باره رسیده استنباط می‌کنیم اصحاب کهف بنا به مصلحت و خواست خدا سیصد و نه سال در غار کوه در خواب بوده‌اند.

### «چه دلیلی بر خواب بودن اصحاب کهف وجود دارد؟»

اگر تنها دلیل زنده بودن اصحاب کهف در سیصد و نه سال را آیه شریفه‌ی ﴿وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا﴾ بدانیم، اشتباه بزرگی مرتکب شده‌ایم؛ چرا که:

«لَبِثُوا» از ماده‌ی «لَبِثَ» است، و مشتقات «لَبِثَ» مانند: «لَبِثْتُمْ» در دو جمله‌ی «كَمْ لَبِثْتُمْ» و «رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ» و مانند: «لَبِثْنَا» در جمله‌ی «لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» به معنی درنگ کردن و ماندن در یک برهه‌ای از زمان یا در یک مکان می‌باشد و از طرفی برای «درنگ کردن» سه مفهوم می‌توان در نظر گرفت:

- ۱- گاه «درنگ کردن» در حال بیداری است؛ مانند درنگ کردن حضرت نوح عليه السلام در میان قوم خود که در آیه ۱۴ از سوره عنکبوت از نظر تان گذشت<sup>۱</sup>.
- ۲- گاه «درنگ کردن» در حال مرگ است؛ مانند درنگ کردن عزیز

۱- ﴿فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا﴾؛ درنگ در آیه به این معناست که حضرت نوح عليه السلام نهصد و پنجاه سال در میان قوم خود در حالی که حیات داشته و بیدار بوده به تبلیغ رسالت مشغول بوده است.

پیامبر ﷺ که در آیه ۲۵۹ سوره بقره آمده و در همین بخش مورد بحث قرار خواهد گرفت.

۳- و گاه در معنی اعم از بیداری و خواب است؛ مانند خطاب ﴿كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ﴾<sup>۱</sup> به اهل جهنم که در خواست آزادی از دوزخ دارند؛ یعنی: چه مدت در زمین درنگ کردید؟

درنگ کردن در این آیه اعم از خواب و بیداری انسان در دنیا است. پس «لَبِثْتُ»، «لَبِثَ»، «لَبِثُوا»، «لَبِثْتُمْ» و هر صیغه‌ی دیگر از این ماده، حکایت از ماندن و درنگ کردن دارد، بدون این که بر بیداری یا خواب و یا عدم حیات شخص دلالت داشته باشد. از این رو نمی توان از کلمه‌ی ﴿وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ﴾<sup>۲</sup> گرچه به انضمام ﴿ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا﴾ استفاده کرد که اصحاب کهف فلان مدت در غار زنده، یا مرده و یا در خواب بوده‌اند.

حال باید برای اثبات «خواب بودن اصحاب کهف در غار» به دلایلی که حاکی از این واقعیت است اشاره و استدلال کنیم و آن به شرح زیر است:

۱- خواب بودن اصحاب کهف یک جا در آیه ۱۰ از سوره‌ی کهف با جمله‌ی ﴿فَضْرَبْنَا عَلَىٰ آذَانِهِمْ﴾ بیان شده، با این توضیح که «آذان» جمع «أذن» و به معنی گوش‌ها است؛ یعنی گوش‌های آنان را از کار انداختیم. از کار افتادن گوش وقتی است که انسان نشنود و مانند آن ضرب بر چشم‌ها است و آن حالتی است که چشم انسان نبیند؛ برای توضیح بیشتر لازم به یاد آوری است که ادراک و عدم ادراک در انسان چهار حالت دارد:

۱- سوره مؤمنون، آیه ۱۱۲، ج ۱۸.

**الف:** بیداری کامل که در این حالت قوه‌ی مدرکه‌ی انسان فعال است.  
**ب:** چُرت، که در این حالت انسان نه در بیداری کامل است و نه در خواب کامل. از این حالت به «ضَرْبِ بر چشم‌ها» تعبیر می‌شود؛ یعنی چشم‌ها از کار می‌افتد، ولی گوش‌ها شنوائی دارد<sup>۱</sup>.

**ج:** خواب عمیق، که در این حالت قوه‌ی مدرکه‌ی انسان به کلی از کار می‌افتد، ولی نیروی حیوانی وی مانند احساس سردی و گرمی، رشد اعضاء و جوارح و... فعال است. از این حالت به «ضَرْبِ بر گوش‌ها» تعبیر می‌شود؛ یعنی: صرف‌نظر از این‌که چشم‌ها نمی‌بینند، گوش‌ها نیز از کار افتاده و انسان در خواب عمیق فرو می‌رود.

**د:** مرگ، و در این حالت همه‌ی قوای انسان از کار می‌افتد. از این حالت به «ضَرْبِ بر قلب» تعبیر می‌شود.

بنابر این ﴿فَضْرَبْنَا عَلَىٰ آذَانِهِمْ﴾ به انضمام ﴿سِنِينَ عَدَدًا﴾ به معنی خواب عمیق است؛ یعنی آنان را در سالیانی طولانی در خواب عمیق فرو بردیم.

۲- جای دیگر آیه ۱۸ از همان سوره است که با جمله‌ی ﴿أَيْقَاطًا وَهُمْ رُقُودٌ﴾ بیان شده است، با این توضیح که «ایقَاط» جمع «یقَظان» و به معنی بیدارها است. «رُقُود» هم جمع «راقِد» و به معنی خواب‌ها است. بنابر این معنی آیه بدین گونه است که: «اگر آنها را مشاهده کنی از این‌که چشم‌هایشان باز است خیال می‌کنی بیدارند، در حالی که چنین نیست و در خواب عمیق هستند».

۱- البته از نظر فقهی در چنین حالتی - که چشم‌ها نبیند و گوش‌ها بشنود - وضوی انسان باطل نمی‌شود.

۳- و جای سومی که حکایت از خواب بودن اصحاب کهف دارد جمله‌ی ﴿وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَ ذَاتَ الشَّمَالِ﴾ در همان آیه هیجدهم است. خدای متعال به‌راست و به‌چپ غلطاندن اصحاب کهف را به‌خود نسبت داده و مقصود این است که آنها نمرده بودند تا احتیاجی به غلطیدن به‌چپ و راست نداشته باشند، بیدار هم نبودند تا بر اثر نشست و برخاست‌های پی در پی از این پهلو به‌آن پهلو شدن در باره‌ی آنها بی‌مورد باشد و بالاخره کس دیگری هم آن‌جا وجود نداشت تا آنها را به‌راست و چپ بغلطاند، بلکه آنها زنده و در خواب بودند و با اراده‌ی خدای متعال در مواقع لازم از راست به‌چپ و از چپ به‌راست در می‌غلطیدند. در نتیجه آنها آن مدت را در خواب بوده‌اند نه در بیداری و نه که مرده باشند.

در پایان آیه شریفه ﴿وَتَحْسَبُهُمْ آيَاتًا وَ هُمْ رُقُودٌ وَ نُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَ ذَاتَ الشَّمَالِ﴾ با صراحت زنده بودن اصحاب کهف در مدت سیصد و نه سال را اعلام می‌کند.

### «علم روز و امکان زنده ماندن موجودات»

پیش از پرداختن به بحث «رابطه‌ی داستان اصحاب کهف با طول عمر» به یک دلیل علمی در ارتباط با زنده ماندن اصحاب کهف اشاره می‌کنیم. ممکن است در ذهن برخی که با دانش روز سر و کار داشته و اصولاً همه‌ی امور را از این زاویه می‌نگرند، این سؤال مطرح شود که: «آیا دلیل علمی وجود دارد که بتوان امکان زنده ماندن افرادی مانند اصحاب کهف را پذیرفت؟».

برای پاسخ دادن به پرسش فوق تنها به دو تئوری که در محافل علمی جهان طرح شده و قابل توجه دانشمندان شرق و غرب بوده است اشاره می‌کنیم.

۱- پروفیسور «لیلهی» استاد دانشگاه مینسوتا در آمریکا، در کنگره‌ی دانشمندان آمریکا گفته است: «تا قبل از پایان قرن بیستم، بشر موفق خواهد شد موجود زنده‌ای را منجمد کرده و هر وقت اراده کند دو باره آن را زنده کند و حیات بخشد»<sup>۱</sup>.

۲- یکی از جرابد، از سرویس علمی خبرگزاری فرانسه تحت عنوان «سرما مرگ را شکست می‌دهد» نوشته است: «در طبقات شور و نمکی زمین باکتری‌هایی کشف شده که صدها میلیون سال از عمر آنها می‌گذرد. این باکتری‌ها پس از گرم شدن، مجدداً فعالیت خود را از سر می‌گیرند، با این ترتیب معلوم می‌شود بُرودت و یخ‌زدگی به‌ارگانسیم<sup>۲</sup> یک موجود امکان زنده ماندن را می‌دهد»<sup>۳</sup>.

آنچه از نظریات فوق بر می‌آید این است که با گذشت هر روز انسان‌ها با اسرار و شگفتی‌های بیشتری از جهان مواجه می‌شوند و حیرت بشر از اسرار آفرینش او را به تأمل در پدیده‌ها و او می‌دارد. نظریات فوق نمونه‌ی کوچکی از ده‌ها و بلکه صدها آزمایشی است که در طول تاریخ توسط دانشمندان انجام شده است. نظریاتی مشابه آنچه بدان اشاره شد نمایانگر این واقعیت است که علت اصلی طول عمر «ایجاد شرایط مناسب» است؛ به این معنی که یکی از راهکارهای ایجاد شرایط مناسب ایجاد یخ‌زدگی

۱- شماره ششم «پاسخ‌ما» به نقل از روزنامه اطلاعات، شماره ۱۱۸۸۱، مورخه ۲۳ دیماه ۱۳۴۴.

۲- organisme یعنی: مجموع اجزاء یا اعضاء که جسم یک موجود را تشکیل می‌دهد.

۳- شماره ششم «پاسخ‌ما» به نقل از اطلاعات، شماره ۱۱۸۰۵، مورخه ۲۰ مهرماه ۱۳۴۴.

موجودات است و به طور یقین راه‌های دیگری نیز وجود دارد که بشر هنوز بدان دست نیافته و آفریدگار جهان با تدبیر آن راهکارها اصحاب کهف را بدون آن که منجمد شده باشند سیصد و نه سال در خواب زنده نگهداشته است.

### «رابطه‌ی داستان اصحاب کهف با طول عمر»

بررسی آیات مرتبط با اصحاب کهف حاکی از رابطه‌ای تنگاتنگ با طول عمر است؛ زیرا که سرگذشت انسان‌هایی که در ادوار پیش به دلایل مختلف مورد توجه خدای متعال قرار گرفته‌اند تا آنجایی که بدون کمترین بهره‌ای از آب و غذا و خوراک و یا هیچ ماده‌ی نیروبخش دیگر سیصد و نه سال در غار کوهی در حالی که خواب بودند زنده ماندند خود بیانگر طول عمر است.

حال این سؤال مطرح است که اگر یک انسان نیرومندی اعتصاب غذا کرده و از هیچ ماده‌ی نیروزایی استفاده نکند تا چند روز زنده خواهد ماند؟ پاسخ پزشکان به این پرسش در حدود پانزده تا بیست روز است، ولی ما در اینجا برای رفع هرگونه شک و تردید، دوره‌ی توان فرد را سی روز در نظر می‌گیریم که بر اساس این فرض، عمر چنین انسانی از اولین روز اعتصاب غذا تا لحظه‌ی مرگ حدّ اکثر سی روز است. بنابراین اصحاب کهف باید یک ماه بدون آب و غذا عمر کرده باشند، در صورتی که آنها سیصد و نه سال، یعنی؛ سه هزار و هفتصد و هشت برابر یک ماه عمر کرده‌اند.

حال اگر میانگین عمر طبیعی یک انسان را شصت و پنج سال فرض



کنیم، طبق این محاسبه باید یک انسان - اگر خدا بخواهد - بتواند سه هزار و هفتصد و هشت برابر شصت و پنج سال را که دویست و چهل و یک هزار و بیست (۲۴۱۰۲۰) سال است عمر کند، به ویژه که از انواع مواد غذایی نیز استفاده می کند.

بنابر این، امام زمان علیه السلام که به نظر ما مورد تأیید و عنایت خاص خدای متعال است و به نظر مخاطبین ما یک انسان معمولی ای است که باید شصت و پنج سال عمر کند، می تواند به خواست خدای متعال - در حالی که از انواع غذاها نیز استفاده می کند - سه هزار و هفتصد و هشت برابر شصت و پنج سال را که دویست و چهل و یک هزار و بیست (۲۴۱۰۲۰) سال است عمر کند.

بر این اساس از منکرین طول عمر آن حضرت می خواهیم این مدت را که فقط حدود یک هزار و دویست سال آن سپری شده صبر کنند<sup>۱</sup>، چنانچه باز هم آن حضرت طبق مشیت خدا ظهور نکند، توجه آنان را به آیه ۲۵۹ از سوره بقره جلب می کنیم.

#### ۴- «داستان عزیز پیامبر و طول عمر تا ۷۹۰۷۹۰ سال»

آیه دیگری که محور بحث ما قرار می گیرد، آیه شریفه ی ۲۵۹ از سوره بقره است که در باره ی داستان عزیز پیامبر می باشد. خدای متعال در این آیه داستان عزیز پیامبر را چنین نقل فرموده است:

﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا، قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا،

۱- مدت باقیمانده روی این فرض: «دویست و سی و نه هزار و هشتصد و بیست سال» است.

فَأَمَّا تِلْكَ الْأُمَّةَ الَّتِي كَفَرُوا بَعَثْنَا فِيهَا مِنْ قَبْلِكَ آيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانَ اللَّهُ مُبْصِرًا فَتَحَنَّنَ عَلَيْهِمْ وَيَوْمَ تَكُونُ الْأَشْيَاءُ عُقْبًا فَذَرْهُمْ لِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ. قَالَ بَلْ لَيْسَتْ بِمِثْلِ نَارٍ مُنْقَلَبَةٍ، فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ، وَانظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِتَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ، وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ، قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ<sup>۱</sup>.

«یا مانند آن کسی (عزیر) که چون از روستای ویرانه‌ای گذشت از روی حیرت و شگفتی از خود پرسید: آفریدگار جهان چگونه این مردگان را با این وضعی که دارند زنده می‌کند؟ جانش را گرفتیم و پس از صد سال دوباره وی را زنده کرده و از او پرسیدیم: چه مدت در این مکان مانده‌ای؟ پاسخ داد: یک روز یا نصف روز. به او گفتیم: بلکه صد سال (مرده و در اینجا) درنگ کرده بودی، به غذا و نوشیدنی که همراه داشتی نگاه کن، (پس از صد سال) تغییری نکرده و قابل استفاده است. سپس - گفتیم - به الاغ خود نگاه کن که چگونه پوسیده و استخوان‌هایش از هم گسیخته شده. این بدان جهت است که تو و داستان را نشانه‌ای برای مردم قرار داده و از این راه زنده شدن پس از مرگ در قیامت را به آنها بنمایانیم».

آن‌گاه خدای متعال برای نشان دادن کیفیت زنده شدن پس از مرگ به حیوان مرده‌ای که همه‌ی اعضایش از هم گسیخته بود اشاره کرده و فرموده است:

«به استخوان‌های پوسیده و از هم گسیخته‌ی حمارت نگاه کن که چگونه آنها را جمع‌آوری کرده و روی آن گوشت می‌رویانیم و آن را زنده می‌کنیم».

وقتی عَزیر این بدید گفت: دانستم که خدا بر هر کاری قدرتمند و توانا است.»

نکات قابل توجه در رابطه با داستان عَزیر پیامبر بدین شرح است:

- ۱- همان‌گونه که از ترجمه‌ی آیه بر می‌آید، همراه عَزیر به غیر از مرکب سواری (أُلاغ)، مقداری غذا و اندکی نوشیدنی وجود داشته است.
- ۲- مفسران بر حسب روایاتی که در این باره رسیده «طعام» و غذای همراه عَزیر را به مقداری انگور و انجیر و نوشیدنی همراه او را مقداری آب انگور یا شیر تفسیر کرده‌اند.

- ۳- با اندک دقت در موارد یاد شده؛ یعنی: ۱- شخص عَزیر. ۲- مرکب سواری. ۳- انگور و انجیر. ۴- و آب انگور یا شیر، به این حقیقت می‌رسیم که دو چیز اوّل (شخص عَزیر و حیوان سواری) نسبت به دو چیز دیگر که انگور و شیر یا آب انگور است، در برابر ناملازمات طبیعت مانند سرما و گرما و باد و باران و ... مقاوم‌تر و پایدارتر هستند، ولی بر عکس به خواست و اراده‌ی خدا آنهایی که مقاوم‌تر و استوارتر بوده‌اند از هم گسیخته و نابود شده‌اند؛ به این معنی که عَزیر و حیوان سواری او مرده‌اند و حتی استخوان‌های حیوان پوسیده و از هم گسیخته شده است، ولی آب انگور و شیر که در تغییرات جوّی تأثیر پذیرترند در طول یکصد سال بدون کم‌ترین تغییری در رنگ و بو و طعم، سالم مانده و قابل استفاده بوده‌اند و این از امور خارق العاده است. از این رو قرآن کریم حضرت عَزیر را مورد خطاب قرار می‌دهد که:

«به غذا و نوشیدنی خود نظر کن فاسد نشده است»<sup>۱</sup>. در حالی که تو انسان مقاومی بودی یکصد سال مُردی و حتی اُلاغت که مقاوم‌تر از تو بود مرده است، گوشت‌هایش نابود شده و استخوان‌هایش از هم گسیخته است، اما انگور و انجیر با مقداری آب انگور یا شیر که با خود داشتی با آن لطافت و تغییر پذیری که داشته‌اند در طول صد سال با آن‌همه تغییرات جوّی و طبیعی؛ مثل سرما و گرما، باد و طوفان، میکروب‌های پراکنده در هوا، حتی میکروب‌های حیوان مرده که در کنار آن شیر و آب انگور وجود داشته، هنوز هم سالم مانده است.

### «رمز سالم ماندن شیر و انجیر در علم روز»

پیش از بررسی رابطه‌ی این داستان با طول عمر لازم است امکان سالم ماندن انجیر و شیر و غیره را با دلایل علمی توجیه کنیم. ممکن است آیه ۲۵۹ از سوره بقره که محور بحث ما است در ذهن افراد تجربه‌گرا که صرفاً پدیده‌ها را با آزمایش تجربی قابل شناخت می‌دانند این سؤال را طرح کند که: «آیا دلیل علمی وجود دارد که بتوان امکان سالم ماندن انجیر و شیر یا انجیر و آب انگوری را که همراه عُزیر بوده پذیرفت؟». «لوئی پاستور»<sup>۲</sup> طبیعی‌دان و پزشک معروف فرانسوی، با تحقیقات دامنه‌دار و کاملاً علمی خود به این پرسش پاسخ می‌دهد.

وی در سال ۱۹۸۰ امپول ضد هاری را کشف کرد و تا به امروز حدود یک

۱. ﴿فَانظُرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهٗ﴾.

۲. loei pasteur.

قرن و اندی است بشریت را از ابتلا به بیماری هاری مصون کرده و گذشته از این به دنبال آزمایشی که انجام داد علت فاسد شدن مواد خوراکی در فضای باز را کشف کرد. او مقداری مایع خوراکی را به گونه‌ای داخل ظرف درب بسته قرار داد که از فاسد شدن مصون بماند. پاستور در نتیجه‌ی این کار توانست برای نمونه آن مایع خوراکی را که در فضای آزاد بیش از ۲۴ ساعت سالم نمی ماند، تا به امروز که حدود صد سال از آن می گذرد سالم نگه دارد. کشف بزرگ وی - شیشه حاوی مواد غذایی سالم - در حال حاضر در موزه‌ی تاریخ طبیعی پاریس موجود است و به نام وی ثبت شده می باشد.

در واقع کشف لوئی پاستور بیانگر این قانون طبیعی است که مهم ترین روش برای سالم نگه داشتن مواد خوراکی، محافظت از آنها در مقابل انواع میکروب های منتشر شده در فضا است و بنابر این هر راهکاری که برای حفظ مواد غذایی در برابر میکروب ها به کار بسته شود، به طور قطع منجر به سالم ماندن و عدم فساد آن تا مدت طولانی می شود.

بنابر آنچه گفته شد تنها راه سالم ماندن مواد خوراکی «ایجاد شرایط مناسب» برای حفظ آن در مقابل هجوم میکروب ها است که «لوئی پاستور» با روش قرار دادن در خلأ به آن رسید و ممکن است راه یا راه های دیگری نیز برای این کار وجود داشته باشد که بشر هنوز به آن دست نیافته است، ولی آفریدگار جهان که قدرتی فوق بشر دارد برای سالم نگهداشتن طعام و شراب حضرت عزیر بدون آن که آنها را در مکان درب بسته ای قرار دهد و مانع از نفوذ میکروب شود در همان فضای آزاد، راه نفوذ میکروب را بر آنها بسته و یکصد سال غذای آن حضرت را سالم نگهداشته است.

## «رابطه‌ی داستان عزیز با طول عمر»

اینک با یک محاسبه‌ی کوتاه رابطه‌ی داستان عزیز پیامبر ﷺ را با طول عمر بیان می‌کنیم:

همانگونه که اشاره شد خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های همراه حضرت عزیز مقداری انجیر، انگور و کمی شیر یا آب انگور بوده و تعبیر قرآن کریم در باره‌ی این دو متاع لطیف، کلمه‌ی «لم یتسنه» بود که به معنی فاسد نشدن و قابل استفاده بودن پس از گذشت یکصد سال می‌باشد.

حال اگر از شما سؤال شود: «چنانچه مقداری انجیر و آب انگور را در هوای آزاد قرار دهند معمولاً تا چند ساعت و یا در نهایت تا چند روز بدون هیچ تغییری که قابل استفاده باشد خواهد ماند؟».

با توجه به حساسیت مواد یاد شده چنین به نظر می‌رسد که این قبیل مواد در هوای آزاد نهایتاً ظرف ۲۴ ساعت تغییر رنگ و بو داده و غیر قابل استفاده می‌شوند، ولی برای رفع هرگونه شبهه، این مدّت را سه شبانه روز؛ (۷۲ ساعت) در نظر می‌گیریم؛ یعنی یک انجیر، مقداری انگور، یک لیوان شیر، یا یک لیوان آب انگور بدون استفاده از لوازم و ابزار امروزی و در هوای آزاد نهایتاً تا سه شبانه روز سالم و قابل استفاده خواهد ماند، ولی پس از آن به طور قطع فاسد می‌شود، ولی با این حال ملاحظه می‌شود که آن آب انگور یا شیر به خواست خدای متعال ۱۲۱۶۶ برابر عمر مفید خود سالم باقی مانده است<sup>۱</sup>.

۱- چرا که یکصد سال ۳۶۵۰۰ شبانه روز و ۱۲۱۶۶ برابر سه شبانه روز است.

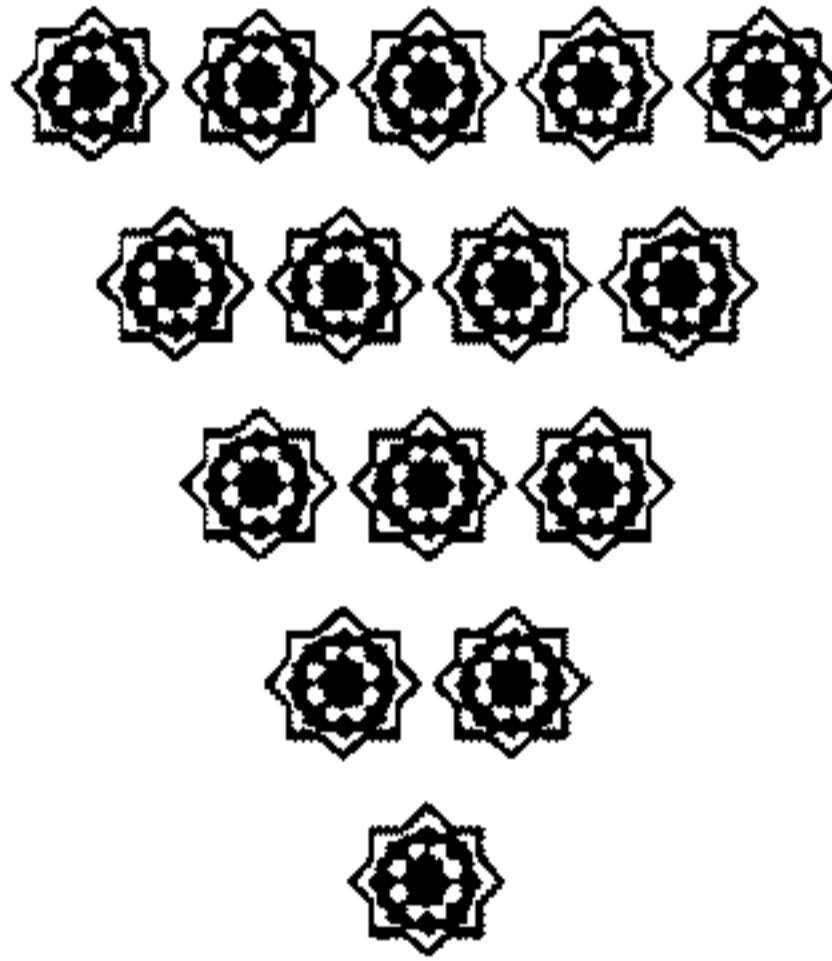
بنابر این یک انسان نیز می تواند به خواست خدا همین مقدار یا بالاتر از آن عمر کند. پس اگر ما میانگین عمر طبیعی یک انسان را مثلاً ۶۵ سال فرض کنیم و ۶۵ را ۱۲۱۶۶ برابر کنیم به رقم ۷۹۰۷۹۰ سال می رسیم. پس بنابر این محاسبه باید به منکران طول عمر حضرت ولی عصر علیه السلام بگوییم از این مدت فقط یک هزار و دویست سال سپری شده و بر این معیار حتی آن حضرت می تواند به خواست خدا هفتصد و هشتاد و نه هزار و پانصد و نود (۷۸۹۵۹۰) سال دیگر - و یا بیشتر - عمر کند. از این رو منکران طول عمر حضرت مهدی علیه السلام به پاسخ منطقی در برابر انکار خود می رسند و آیات ۶۵ تا ۸۲ از سوره کهف نیز بر ادعای نگارنده صحه می گذارد.

### «نتیجه‌ی بحث»

- از آیات مطرح شده در مباحث این بخش هر یک به فراخور حال به انضمام روایاتی که ذکر شد استفاده‌ی مخصوصی شد؛ به این معنا که:
- ۱- از آیات ۱۵۷ تا ۱۵۹ سوره نساء و آیه ۵۵ سوره آل عمران در داستان حضرت عیسی تا دو هزار و چهار سال.
  - ۲- از آیات ۱۴ و ۱۵ سوره عنکبوت در داستان حضرت نوح تا دو هزار و پانصد سال.
  - ۳- از آیات ۹ تا ۱۶ سوره کهف در داستان اصحاب کهف تا دویست و چهل هزار سال.
  - ۴- و از آیه ۲۵۹ سوره بقره در داستان عزیر پیغمبر تا ۷۹۰ هزار و ۷۹۰ سال امکان طول عمر را توانستیم برای انسان ثابت نماییم، مشروط بر این

که خدای متعال نیز چنین عمری را برای بنده‌ای از بندگان خود خواسته باشد.

حال از موارد فوق که بگذریم آیات دیگری در قرآن وجود دارد که بر عمر بی‌نهایت دلالت دارد. ما برای آگاهی علاقمندان این آیات را در بخش پنجم کتاب مطرح کرده و به نتیجه‌گیری از آن می‌پردازیم.





## «بخش ۵»

### «طول عمر تا بی‌نهایت در برخی آیات دیگر»

با توجه به مطالبی که در مقدمه‌ی کتاب خواندیم و دلایل دیگری که در خلال این بخش بیان می‌کنیم در صدد طرح و اثبات این مسئله هستیم که عمر، یک حدّ معینی ندارد و بر این اساس امکان دارد انسانی که مورد توجه خاص آفریدگار جهان است تا قیامت عمر کند؛ و به تعبیر دیگر ممکن است انسانی بدون درک مرگ به جهان آخرت راه یابد.<sup>۱</sup>

بنابر این، باید بدانیم که این چنین نیست که انسان با عقل قاصر خود بتوانیم مسأله‌ی عمر را درک و یا حل کند، یا هر آنچه را در این باره گفته و یا می‌گویند قطعی و غیر قابل انکار بدانند. اینک توجه شما را به آیات و روایاتی که در این باره انتخاب شده است جلب می‌کنیم:

---

۱- اگر ایراد شود که این بیان بر خلاف (... کُلّ نفس ذائقة الموت) در سوره آل عمران و (... کُلّ شیء هالک الا وجهه) در سوره‌ی قصص می‌باشد. برای رسیدن به پاسخ، شما را به بند پنجم از «نتیجه‌گیری کلی» در همین بخش راهنمایی می‌کنیم.

### ۱- «داستان حضرت یونس علیه السلام و طول عمر تا بی نهایت»

یکی از آیات مرتبط با مسئله‌ی «طول عمر تا بی نهایت» آیاتی است که به شرح حال حضرت یونس علیه السلام و کناره‌گیری او از قومش می‌پردازد. این موضوع در دو جای قرآن مطرح شده و هر کدام مکمل دیگری می‌باشد. خدای متعال در سوره انبیاء - سرگذشت حضرت یونس را - چنین شرح می‌دهد:

﴿وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ {۸۷} فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ {۸۸}﴾<sup>۱</sup>

«و یونسی که غضبناک قوم خود را رها کرد، هرگز گمان نمی‌برد بر او سخت بگیریم، پس (آن هنگام که) در تاریکی شکم ماهی دچار شد، فریاد برآورد: خدایا به جز تو خدایی نیست و من از ستمکارانم. ما نیز دعایش را مستجاب کرده و از گرداب غم و تاریکی نجاتش دادیم و این چنین اهل ایمان را از گرفتاری نجات می‌دهیم.»

از آیه فوق چنین بر می‌آید که غضب حضرت یونس علیه السلام نسبت به امت خود و ترک نمودن یونس قوم خود را به عنوان اعتراض، باعث شد تا خدای متعال بر او سخت گرفته و او را به تاریکی شکم ماهی گرفتار کند، ولی چون یونس در تاریکی شکم ماهی به دعا و راز و نیاز با خدا و تسبیح و تقدیس او پرداخت خدای متعال او را از غم و اندوه نجات داده و دوباره وی را به میان

۱- سوره انبیاء، آیه ۸۷ و ۸۸، ج ۱۷.

قومش باز گردانید. خدای متعال در تکمیل آیات سوره‌ی انبیاء در سوره صافات چنین می‌فرماید:

﴿وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ {۱۳۹} إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ {۱۴۰} فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ {۱۴۱} فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ {۱۴۲} فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ {۱۴۳} لَكَبِتَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ {۱۴۴} فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ {۱۴۵} وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ {۱۴۶}﴾<sup>۱</sup>.

«و یونس از فرستادگان و رسولان ما بود. او چون از قوم خود گریخت دچار کشتی پر جمعیتی گشت. کشتی متلاطم شده و یونس به دریا انداخته و غرق گردید. پس ماهی وی را به کام خود فرو برد و یونس از این بابت مورد ملامت قرار گرفت. اگر یونس در شکم ماهی به ستایش و تسبیح خدا نمی‌پرداخت تا روز قیامت در شکم ماهی می‌ماند، ولی ما یونس را از شکم ماهی به بیابان خشک انداخته و او در آن وقت بیمار بود. از این رو برای یونس در آن بیابان بوته‌ی کدویی رویانندیم.»

آنچه در این سوره به‌عنوان یک موضوع اساسی به چشم می‌خورد این است که «اگر یونس در شکم ماهی به دعا و نیایش و تسبیح و تقدیس نسبت به حضرت حق رو نیاورده بود تا قیامت در شکم آن نهنگ زندانی می‌شد.»

### «رابطه‌ی این داستان با طول عمر»

از آیات مورد بحث چنین بر می‌آید که:

۱- طبیعی است که هر گاه موجود زنده‌ای طعمه‌ی انسان یا هر حیوان

۱- سوره صافات، آیات ۱۳۹ تا ۱۴۶، ج ۲۳.

دیگر بشود و زنده زنده بلعیده شده وارد معده آن حیوان شود، اولاً چون در معده‌ی آن حیوان اکسیژن وجود ندارد باید آن موجود خفه شود، ثانیاً پس از آن باید در معده هضم شده و به استثنای فضولاتی که از حیوان دفع می‌شود بقیه جزء بدن آن حیوان شود، در صورتی که آیات فوق حکایت از این دارد که نه تنها حضرت یونس علیه السلام در شکم ماهی خفه و هضم نشده، بلکه به قدرت خدای متعال زنده و سالم به ساحل دریا برگردانده شد.

مؤید این ادعا نیز آیه ۱۴۵ از سوره صافات است که می‌گوید: «پس ما یونس را از شکم ماهی به بیابان خشک انداختیم در حالی که او در آن وقت بیمار شده بود»<sup>۱</sup>. بنابراین یونس علیه السلام - با استناد به این آیه - هم در معده‌ی نهنگ زنده و سالم مانده و هم به کنار دریا برگردانده شده است. «و انّ هذا لشیء عجاب».

۲- چنانچه شرح آن گذشت مقصود از «ظلمات» در آیه شریفه، ظلمات و تاریکی شکم ماهی است، پس در حقیقت شکم ماهی زندانی بود که خدای متعال برای حضرت یونس مهیا کرده بود.

۳- با استناد به «لَلْبَيْتِ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»<sup>۲</sup> امکان زندانی شدن حضرت یونس در شکم ماهی تا روز قیامت وجود داشته، ولی چون او در شکم ماهی به تسبیح و تقدیس خدا پرداخت و به تعبیر آیه از «مُسَبِّحِينَ» بود، خدای متعال او را از تاریکی نجات داده و دو باره به مکان خود باز گرداند.

۱- (فَنبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَ هُوَ سَقِيمٌ).

۲- سوره صافات، آیه ۱۴۴.

۴- چنانچه می‌دانیم مقصود از ﴿إِلَىٰ يَوْمٍ يُبْعَثُونَ﴾ نفخه‌ی دوّم صور و هنگام برپائی قیامت است، نه نفخه‌ی اوّل که بساط نسل بشر از این عالم برچیده می‌شود. البته اصرار بر این معنا که مقصود نفخه‌ی اوّل صور است، صرف نظر از این که برخلاف ظاهر آیه است، با قدرت خدا نیز منافات دارد؛ زیرا ﴿إِلَىٰ يَوْمٍ يُبْعَثُونَ﴾ کنایه از ماندن یونس در شکم ماهی در یک مدت طولانی نیست، بلکه مقصود نگه‌داشتن او در شکم ماهی تا همان روز - قیامت - است. از سوی دیگر مقصود از ماندن حضرت یونس علیه السلام در شکم ماهی، ماندن با قید حیات است و بدین معنی نیست که خدای متعال خواسته بگوید مرده‌ی او را تا روز قیامت در شکم ماهی نگه می‌داشتیم؛ چرا که این کلام خدا در مقام تهدید است و تهدید برای ترساندن فرد از زجر و عذاب است. بنابراین اگر مقصود این باشد که مُرده‌ی او را در شکم ماهی نگه می‌داشتیم، مثل این است که شکم ماهی قبر یونس قرار گرفته باشد و اگر چنین می‌بود برای یونس علیه السلام زجری محسوب نمی‌شد. پس مقصود خدا از ﴿لَلْبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَىٰ يَوْمٍ يُبْعَثُونَ﴾ زنده بودن حضرت یونس در شکم ماهی تا روز قیامت است و این خارج از حیطه‌ی قدرت خدای متعال نیست، بنابراین این مقصود روز قیامت واقعی است نه یک مدت طولانی.

در تأیید نظریه فوق توجه به آیه ۳۸ از سوره‌ی حجر ضروری است. بر اساس این آیه وقتی شیطان رانده‌ی درگاه خدا شد در خواست کرد خدا عمر او را تا روز قیامت طولانی کند<sup>۱</sup>. اما آفریدگار جهان در پاسخ به این

۱- «قال ربّ فأنظرني الي يوم يبعثون». (سوره حجر، آیه ۳۶، ج ۱۳).

درخواست فرمود: «تو تا روزی که ما بخواهیم از مهلت داده شدگان هستی»<sup>۱</sup>.

چنانچه مشهود است درخواست شیطان «زنده ماندن تا روز قیامت است» که از سوی خدای متعال پذیرفته نشده و به وی پاسخ داده شد «تا روزی که بخواهیم تو را نگه می داریم». بنابر این مسأله‌ی حضرت یونس علیه السلام نیز همین طور است که اگر مقصود خدا نگه‌داری او در یک مدت طولانی در شکم ماهی بود - مثلاً - می فرمود: «اللبث فی بطنه دهراً طویلاً»؛ یعنی روزگارانی او را در شکم ماهی زنده نگه می داشتیم. پس از این که فرموده «تا روز قیامت» معلوم می شود واقعاً هم مقصود تا همان روز قیامت است.

نکته‌ی قابل توجه این که زنده بودن حضرت یونس مستلزم زنده ماندن ماهی نیز هست؛ زیرا وقتی خواست آفریدگار بر این باشد که یونس تا قیامت در شکم ماهی زنده بماند، می باید ماهی نیز تا آن روز زنده و در دریا باقی بماند، پس در حقیقت خدای متعال با این کار به دو موجود (ماهی و یونس) طول عمر تا روز قیامت را می داد!

اگر فرض کنیم که حضرت یونس علیه السلام در شکم ماهی به راز و نیاز با خدا نمی پرداخت و از «مُسَبِّحِينَ» نمی بود، مسلماً خواست و اراده‌ی خدای متعال بر این قرار می گرفت که او تا قیامت در شکم ماهی زنده بماند، در این صورت معنایش این بود که یک انسان پس از تولد تا روز قیامت زنده می ماند و این همان مفهوم «طول عمر تا بی نهایت» است؛ چراکه در روز

۱- «قَالَ فَأَنْتَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ، إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ». (سوره حجر، آیه ۳۷ و ۳۸).

قیامت موجودات زنده نمی‌میرند بلکه مُردگان زنده می‌شوند و حیات جاودانی را آغاز می‌کنند.

بدین ترتیب منکرین طول عمر باید بدانند خدایی که قادر است پیغمبر خود یونس را - در صورت ترک تسبیح - تا روز قیامت در شکم ماهی زنده نگه دارد، قادر است امام دوازدهم؛ حضرت مهدی علیه السلام را تا پیش از روز قیامت زنده نگه دارد!

## ۲- «داستان حضرت خضر علیه السلام و طول عمر تا بی‌نهایت»

هر چند آیات سوره‌ی انبیاء و صافات که در ردیف اول این بخش از نظرتان گذشت حاکی از «طول عمر تا بی‌نهایت» در حد یک فرضیه بود، اما آیات سوره کهف که اینک در پیش روی شما است یک واقعیت و یک حقیقتی است که در عالم خارج تحقق یافته و به وقوع پیوسته است؛ چرا که تعدادی از آیات سوره کهف در باره‌ی شرح حال حضرت خضر و موسی علیه السلام است و داستان خضر و موسی علیه السلام یکی از داستان‌های واقعی قرآن است که همه‌ی مسلمانان به آن اعتقاد راسخ دارند.

حضرت خضر علیه السلام در کتب تاریخی و روایی بین شیعه و سنی از پیغمبران معروف است. قرآن کریم سرگذشت خضر و موسی علیه السلام را در سوره‌ی کهف شرح داده، ولی از آنجا که هدف ما شرح داستان‌های قرآنی نیست تنها

۱- این نکته در خور اهمیت است که استنباط طول عمر تا بی‌نهایت از آیات مربوط به داستان حضرت یونس در حد یک فرضیه است؛ زیرا بر اساس آیات یاد شده تنها یونس در صورتی تا قیامت زنده می‌ماند که تسبیح و تهلیل خدا را فراموش می‌کرد، ولی چون به تسبیح خدا مشغول بود از ظلمات رهایی یافت.

به فرازهایی از این آیات که مرتبط با طول عمر است می پردازیم.

قرآن کریم در آیاتی چند در این رابطه چنین می فرماید:

﴿قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا﴾ {۶۶} قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا {۶۷} .... {۶۸} قَالَ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا {۶۹} قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا {۷۰} فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا {۷۱} قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا {۷۲} قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا {۷۳} فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقْتَلْتَنِي نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا {۷۴} قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا {۷۵} قَالَ إِنْ سَأَلْتكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي فَمَا بَلَغْتَ مِنَ لُدُنِي عُذْرًا {۷۶} فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أَتَبَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطَعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّقُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَ فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا {۷۷} قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا {۷۸} أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا {۷۹} وَ أَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا {۸۰} فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا {۸۱} وَ أَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ، وَ مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا {۸۲} ﴿١﴾

«موسی برای بهره مند شدن از دانش خضر اجازه خواست وی را



همراهی کند. خضر گفت: تو توان همراهی با من و شکیبایی در برابر کارهایم را نداری. موسی گفت: امید است مرا صابر و شکیبا یافته و تمرّدی در برابر اوامر تو نداشته باشم. خضر گفت: بدین شرط همراهی تو را می‌پذیرم که در کارهایم چون و چرا نکرده و از فلسفه‌ی کارم نپرسی تا برایت روشن شود. موسی شرط را پذیرفت و با خضر همراه شد، اما چون سوار بر کشتی شدند و خضر کشتی را سوراخ کرد، موسی برآشفست و اعتراض نمود. خضر پاسخ داد: مگر نگفتم توان همراهی با من و شکیبایی آن را نداری؟. موسی نادم شد و عذر خواست. خضر عذر وی را پذیرفت و به راه افتاد، اما چون به نوجوانی رسیدند که خضر آن نوجوان را کشت، موسی بر آشفست و اعتراض کرد. خضر دوباره پاسخ داد: مگر نگفتم توان همراهی با من و شکیبایی آن را نداری؟ موسی گفت: اگر بار دیگر عهد شکنی کردم همراهام را نپذیر.

خضر علیه السلام این بار هم عذر حضرت موسی علیه السلام را پذیرفت، اما هنوز راه چندانی نرفته بودند که موسی علیه السلام به درخواست خضر علیه السلام برای بازسازی دیوار مخروبه‌ای اعتراض کرد. خضر علیه السلام گفت: از این پس بین من و تو فراق و جدایی است، ولی دلیل کارهای گذشته‌ام چنین است که می‌گویم:

سوراخ کردن کشتی بدین جهت بود که کشتی ایتم همچون دیگر کشتی‌های مردم به غصب، به مالکیت سلطان نرود.

کشتن نوجوان بدین علت بود که چون او پدر و مادر صالح خود را از روی ظلم و طغیان به کفر می‌کشاند، کشته شد، خدای تعالی در عوض او فرزند صالحی به آنان خواهد داد.

باز سازی دیوار مخروبه نیز به این خاطر بود که زیر آن گنجی متعلق به دو پسر بچه‌ی یتیم نهفته بود، خواستم دیوار مخروبه فرو نریزد و آن گنج ظاهر نگردد تا روزی که بچه‌ها بزرگ شوند به لطف خدا گنج خویش را استخراج کنند. این بود تفسیر و دلیل کارهایی که تحمل دیدن آن را نداشتم. بدان آنچه را مشاهده کردی خواسته‌ی خدا و فرمان او بود، نه خواسته من».

### «عمر حضرت خضر علیه السلام در بررسی روایات»

بر اساس آیات سوره کهف حضرت موسی علیه السلام در زمان خود با حضرت خضر علیه السلام ملاقات کرده و اجمالاً می‌دانیم که از زمان تولد حضرت خضر علیه السلام تا تولد حضرت موسی علیه السلام فاصله‌ی زمانی زیادی است؛ زیرا حضرت خضر علیه السلام پشت پنجم حضرت نوح علیه السلام و حضرت نوح علیه السلام پشت نهم حضرت آدم ابوالبشر علیه السلام است، در حالی که حضرت موسی علیه السلام از بنی اسرائیل است و بنی اسرائیل فرزندان حضرت یعقوب علیه السلام هستند، یعقوب نیز پشت دوم حضرت ابراهیم علیه السلام است و فاصله‌ی حضرت ابراهیم علیه السلام با حضرت نوح علیه السلام نیز فاصله‌ی زیادی بوده است<sup>۱</sup>.

بر این اساس مسلمانان با استناد به آیات فوق، برخی اخبار و شواهد تاریخی به این نتیجه رسیده‌اند که حضرت خضر علیه السلام تا زمان حضرت

۱- بنا به نقل طبری حضرت نوح علیه السلام به شرح زیر نهمین پشت حضرت آدم ابوالبشر علیه السلام است: «نوح بن لمک بن متوشلخ بن اخنوخ بن یزد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم». حضرت خضر علیه السلام نیز که نام وی «تالیا» یا «تالیان» بوده و به شرح زیر پنجمین پشت حضرت نوح علیه السلام می‌باشد: «تالیا بن ملک بن عامر بن ارفحشید (یا ارفخشد) بن سام بن نوح» پس در نتیجه حضرت خضر علیه السلام چهاردهمین پشت حضرت آدم علیه السلام بوده است.

موسی علیه السلام زنده بوده است. البته ما به این مقدار بسنده نکرده و با استناد به روایاتی که در این باره - از طرق شیعه و سنی - رسیده، در صدد اثبات عمری تا روز قیامت برای حضرت خضر علیه السلام هستیم.

صد البته که این سخن برای افراد بسیاری که قشری می‌اندیشند و می‌خواهند هر پدیده‌ای را با عقل و علم خود تطبیق داده و سپس بپذیرند سخنی سنگین و باور نکردنی است، ولی برای کسانی که اهلیت و تخصص را برای افراد امری اجتناب‌ناپذیر دانسته و به لیاقت‌های افراد احترام می‌گذارند، ناگزیر به روایات و سخنانی که اهل فن از پیغمبر و امامان معصوم علیهم السلام نقل کرده‌اند ارج نهاده و سخنان پیامبر و امامان را که نشأت گرفته از مبدء وحی است فوق علم می‌دانند و به آن معتقد خواهند بود. از این رو به سخن یکی از بزرگان دینی و علمی توجه می‌کنیم که در باره‌ی شخصیت حضرت خضر علیه السلام به نقل از امام صادق علیه السلام چنین فرموده است:

«عن جعفر بن محمد علیه السلام ان خضر کان نبياً مرسلأ بعثه الله تبارک و تعالی الی قومه فدعاهم الی توحیده و الاقرار بانبیائه و رسله و کتبه. و کانت آيته انه کان لا یجلس علی خشبة یابسة و لا ارض بیضاء الا ازهرت خضراء و انما سمي خضراً لذلك. و کان اسمه: «تالیا بن ملک بن عامر بن ارفخشد بن سام بن نوح علیه السلام»<sup>۱</sup>.

«خضر یکی از پیامبران مرسلی بود که خدای متعال وی را به سوی عده‌ای از مردم فرستاده بود، او مردم را به توحید و خداشناسی، اقرار و اعتراف به پیغمبران الهی و کتاب‌های آسمانی دعوت می‌کرد. نشانه و

معجزه‌ی حضرت خضر علیه السلام این بود که در هر مکانی می‌نشست آن مکان سبز و خرم می‌شد. حضرت خضر علیه السلام اگر روی چوب خشک یا سرزمین بی‌آب و علفی می‌نشست آن چوب خشک شکوفه می‌زد و در آن زمین خشک گیاه می‌روید و آن منطقه سرسبز و خرم می‌شد، به همین خاطر او را «خضر» لقب دادند. اسم حضرت خضر علیه السلام، تالیا و فرزند ملک‌ان است. ملک‌ان نیز فرزند عامر، و او فرزند ارفحشد و او فرزند سام، و سام فرزند حضرت نوح علیه السلام است.»

لازم به تذکر است که این حدیث تنها در باره‌ی شخصیت حضرت خضر علیه السلام بود و سن آن حضرت را تعیین نکرده است. اینک به چند روایات که طول عمر حضرت خضر علیه السلام را شرح داده می‌پردازیم:

۱- روایت از علی بن فضال به نقل از حضرت امام رضا علیه السلام است که فرموده است:

«لَمَّا قَبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَاءَ الْخَضِرُ فَوَقَفَ عَلَى بَابِ الْبَيْتِ وَ فِيهِ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ، وَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ سَجَى بِثَوْبٍ، فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ، كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ إِنَّمَا تُوَفَّقُونَ اجْوَرَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، إِنَّ فِي اللَّهِ خَلْفًا مِنْ كُلِّ هَالِكٍ، وَ عِزًّا مِنْ كُلِّ مُصِيبَةٍ، وَ دَرَكًا مِنْ كُلِّ فَائِتٍ، فَتَوَكَّلُوا عَلَيْهِ، وَ ثِقُوا بِهِ، وَ اسْتَغْفِرُوا لِلَّهِ لِي وَ لَكُمْ. فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ: هَذَا أَخِي الْخَضِرُ، جَاءَ يُعَزِّيكُمْ بِنَبِيِّكُمْ»<sup>۱</sup>.

«وقتی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رحلت فرمود بدن مطهرش زیر پارچه‌ای در داخل خانه‌ای بود که حضرت امیر، فاطمه‌ی زهرا، امام حسن و امام

حسین علیه السلام در آن خانه بودند. حضرت خضر علیه السلام آمد در آن خانه ایستاد و گفت: سلام بر شما اهل بیت، سپس با این آیه که گفته است: «هر جنبنده‌ای مرگ را می‌چشد و در قیامت اجر و پاداش اعمال نیکوی خود را می‌بیند»<sup>۱</sup> به آنان تسلیت گفت و سپس گفت: خدا هر که را از این دنیا ببرد خلف و جانشینی برای او باقی می‌گذارد (و خلف و جانشین رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام است) و در هر مصیبتی تعزیت و سر سلامتی وجود دارد و در هر از دست رفته‌ای تدارکی موجود است، پس بر خدای خود توکل کنید و به او اطمینان نمایید و من از خدای خود برای خود و شما طلب غفران و بخشش می‌نمایم.

آنگاه حضرت امیر علیه السلام فرمود: «این شخص برادر من خضر است که شما را به خاطر رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تسلیت می‌گوید».

حدیثی که از نظرتان گذشت از زنده بودن حضرت خضر علیه السلام تا روز وفات حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم حکایت دارد.<sup>۲</sup>

۲- روایت دیگری با همان سند از حضرت رضا علیه السلام نقل شده که فرمود:

«انّ الخضر شرب من ماء الحیاة فهو حی لا یموت حتّی ینفخ فی الصّور، و انه لیأتینا فیسلّم علینا فنسمع صوته و لائری شخصه، و انه لیحضر حیث ذکر، فمن ذکره منکم فلیسلّم علیه، و انه لیحضر المواسم فیقضی جمیع المناسک و یقف بعرفة، فیؤمن علی

۱- (کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ اِنَّمَا تُوقَفُونَ اُجُورَکُمْ یَوْمَ الْقِيَامَةِ). (سوره آل عمران، آیه ۱۸۵، ج ۴).

۲- به نظر نگارنده این شما خواننده هستید که باید فاصله‌ی زمانی تولد خضر علیه السلام تا وفات حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم را محاسبه کنید؛ چرا که از حوصله‌ی این مختصر خارج است.

دعاء المؤمنین، و سیؤنس اللہ به وحشة قائمنا فی غیبتہ، و یصل به وحدتہ»<sup>۱</sup>.

«حضرت خضر علیہ السلام از آب حیات نوشیده است، بنابراین تا دمیدن صور زنده و پاینده است. او نزد ما (امامان معصوم) می آید و به ما سلام می کند، ما نیز صدای او را می شنویم، ولی شخص او را نمی بینیم، هر وقت کسی حضرت خضر علیہ السلام را در هر جا بخواند او آن جا حاضر می شود، پس اگر یکی از شما (مؤمنین) او را بخواند باید به او سلام کند. حضرت خضر علیہ السلام در مراسم حج حاضر شده و پس از انجام اعمال حج در عرفات می ایستد و به دعای مؤمنین آمین می گوید، خدا حضرت خضر علیہ السلام را مونس تنهایی قائم ماء علیہ السلام قرار می دهد و به وسیله ی او تنهایی آن حضرت را به وصال تبدیل می کند».

چنانچه از این روایت بر می آید حضرت خضر علیہ السلام به خاطر نوشیدن آب حیات تا هنگام نفخ صور زنده است و وظایفی را به عهده دارد که از جمله ی آنها آمین گفتن به دعای مؤمنین در مراسم حج و مونس تنهایی حضرت مهدی علیہ السلام است.

۳- ابوحاتم یکی از دانشمندان اهل سنت در قرن سوم هجری که در ضبط تاریخ حریت فن به حساب آمده است - در کتاب المعمرین و الوصایا - در باره ی حضرت خضر علیہ السلام چنین می گوید:

«ذکر ابو عبیدة و ابوالیقطان و محمد بن سلام الجمحی و غیرهم: ان اطول بنی آدم عمراً الخضر و اسمه خضرون بن قایل بن آدم علیہ السلام و قال ابن اسحاق: حدثنا اصحابنا ان

آدم عليه السلام لما حضرته الوفاة جمع بنيه، و قال لهم: ان الله منزل على اهل الارض عذاباً، فليكن جسدي معكم بالغارة حتى اذا هبطتم، فابعثوا بي و ادفنوني بارض الشام، فكان جسده معهم. فلما بعث الله نوحاً عليه السلام ضم ذلك الجسد و أرسل الله الطوفان على الارض ففرقت الارض زماناً، فجاء نوح عليه السلام حتى نزل ببابل و اوصى بنيه الثلاثة و هم سام، و يافث، و حام أن يذهبوا بجسده الى المكان الذي امرهم أن يدفنوه فيه. فقالوا الارض و حشنة و لا أنيس بها و لانهتدي الطريق ولكن نكف حتى يأمن الناس و يكثروا، و تأنس البلاد، و تجف. و قال لهم نوح: ان آدم عليه السلام قد دعا الله أن يطيل عمر الذي يدفنه الى يوم القيامة، فلم يزل جسد آدم عليه السلام حتى كان الخضر عليه السلام هو الذي تولى دفنه و أنجز الله له ما وعده، فهو يحيا ما شاء الله أن يحيا»<sup>۱</sup>.

«ابوعبيده، و ابواليقطان و محمد بن سلام و دیگران گفته‌اند: طولانی‌ترین عمر فرزندان حضرت آدم عليه السلام عمر حضرت خضر عليه السلام است. او به نقل از ابن اسحاق گفته است: اصحاب و یاران ما گفته‌اند: وقتی مرگ حضرت آدم عليه السلام رسید، فرزندان خود را جمع فرمود و به آنها گفت: خدای متعال در آینده بر اهل زمین عذابی خواهد فرستاد، پس جسد من در غار نزد شما باشد تا هنگامی که پایین آمدید<sup>۲</sup> جسد مرا به‌شام فرستاده و در آنجا دفن کنید. بنابراین جسد حضرت آدم عليه السلام همچنان نزد آنان بود تا وقتی خدای متعال حضرت نوح عليه السلام را به رسالت برگزید، آن حضرت جسد حضرت آدم عليه السلام را با خود به کشتی برد و پس از آن که طوفان فروکش کرد و کشتی در بابل فرونشست. حضرت نوح عليه السلام به سه فرزند خود؛ «سام و یافث

۱- المعمرون و الوصایا، ص ۳.

۲- ظاهراً مقصود از پایین آمدن، پیاده شدن از کشتی نوح عليه السلام است.

و حام» سفارش نمود جسد حضرت آدم علیه السلام را در جایی که او وصیت کرده به خاک بسپارند. آنها پاسخ دادند فعلاً زمین گل آلود و خالی از سکنه است، یار و یآوری که ما را به شام هدایت کند نیست، جسد را حفظ می‌کنیم تا زمین خشک و امن شود آنگاه وصیت وی را عملی خواهیم نمود. سپس حضرت نوح علیه السلام به فرزندان خود فرمود: حضرت آدم علیه السلام از خدا خواسته هر کس بدن او را در مکانی که وصیت کرده دفن کند عمر او را تا قیامت طولانی کند. به هر حال جسد آن حضرت همچنان بدون دفن ماند تا حضرت خضر علیه السلام او را دفن کرد، خدای متعال نیز دعای حضرت آدم علیه السلام را در حق او اجابت کرد. پس حضرت خضر علیه السلام تا زمانی که خدای متعال بخواهد زنده خواهد ماند».

#### ۴- علامه طباطبایی رحمته الله نیز چنین آورده است:

«و يظهر من اخبار متفرقة عن ائمة اهل البيت عليهم السلام انه حتى لم يممت بعد و ليس بعزیز علی الله سبحانه و تعالی أن یعمّر بعض عباده عمراً طویلاً الی امدٍ بعید. و لا ان هناک برهاناً عقلیاً یدل علی استحالة ذلك. و قد ورد فی سبب ذلك فی بعض الروایات من طرق العامة انه ابن آدم علیه السلام لصلبه و نساء له فی أجله حتی یکذب الدجال، و فی بعضها...»<sup>۱</sup>.

«از اخبار متفرقه‌ای که از ائمه‌ی طاهرین علیهم السلام رسیده استفاده می‌شود که حضرت خضر علیه السلام تا کنون نمرده و بر خدا نیز مشکل نیست که عمر بعضی از بندگان خود را طولانی کند آنچنان که سالیان متمادی زنده باشد، خصوصاً

۱- المیزان، ج ۱۳، ص ۳۵۲ و ۳۵۳.



که در این باره دلیلی بر غیر ممکن بودن آن از جهت عقل نیز وجود ندارد. در باره‌ی سبب این طول عمر نیز در بعضی احادیث از راه راویان اهل سنت آمده است که حضرت خضر فرزند حضرت آدم علیه السلام و از صلب اوست و خدا در مرگش تأخیر انداخته و او را زنده نگه داشته تا دجال را تکذیب نماید».

پس استنباط علامه طباطبایی از اخبار و احادیث شیعه و سنی حکایت دارد که حضرت خضر علیه السلام تا کنون نمرده و دلیل عقلی و نقلی بر محال بودن آن نیز وجود ندارد.

۵- همچنین علامه طباطبایی رحمته الله علیه در جای دیگر آورده است:

«و فی بعضها أنّ الله رزقه طول الحیاة فهو حیّ لم یمت بعداً، و هذا المقدار لا بأس به اذ لم یرد عقل، أو نقل قطعی بخلافه»<sup>۱</sup>.

«و در بعضی روایات نیز آمده است که خدای متعال طول عمر به حضرت خضر روزی کرده. پس حضرت خضر علیه السلام زنده و در قید حیات است و تا کنون نمرده است. این مقدار از گفتار در باره‌ی حضرت خضر علیه السلام سخن بی ربطی نیست؛ زیرا نه عقل آن را مردود شمرده و نه حدیثی بر خلافش رسیده است».

۶- و در ادامه‌ی این مطلب مرحوم علامه چنین فرموده است:

«و فی بعضها (ای بعض روایات من طریق العامة) ان آدم علیه السلام دعا له بالبقاء الی یوم القيامة...»<sup>۲</sup>.

۱- تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۳۳۹.

۲- تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۳۵۳.

«و در بعضی از روایات اهل سنت آمده است که حضرت آدم علیه السلام در باره‌ی حضرت خضر علیه السلام دعا کرده که خدا او را تا روز قیامت زنده نگه دارد»<sup>۱</sup>.

### ۷- سیوطی نیز در این باره چنین گفته است:

«و اخرج ابن عساکر عن ابن اسحاق قال: حدثنا اصحابنا ان آدم عليه السلام لما حضره الموت جمع بنیه، فقال: يا بني ان الله سينزل على اهل الارض عذابا، فليكن جسدي معكم في المغار حتى اذا هبطتم، فابعثوني و ادفنوني بارض الشام، فكان جسده معهم فلما بعث الله نوحا ضم ذلك الجسد و أرسل الله الطوفان على الارض ففرقت الارض زمانا فجاء نوح حتى نزل بابل و اوصى بنیه الثلاثة و هم سام، و حام، و يافث أن يذهبوا بجسد أبي المغار الذي امرهم أن يدفنه به، فقالوا: الارض وحشية لا أنيس بها و لايهتدى بطريق ولكن كف حتى يعظم الناس و يكثروا، فقال لهم نوح عليه السلام: ان آدم عليه السلام قد دعا الله أن يطيل عمر الذي يدفنه الى يوم القيامة فلم يزل جسد آدم عليه السلام حتى كان الخضر عليه السلام هو الذي تولّى دفنه فأنجز الله له ما وعده فهو يحيا ما شاء الله له أن يحيا»<sup>۲</sup>.

«ابن عساکر به نقل از ابن اسحاق گفته است که اصحاب و دوستان ما گفته‌اند: حضرت آدم علیه السلام در هنگام وفات خود فرزندانش را فرا خواند و به آنان چنین گفت: «به زودی خدای متعال عذابی بر ساکنان زمین نازل می‌کند، پس جسد من در غار - ابوقبیس - نزد شما بماند تا وقتی که (از

۱- از جمله روایاتی که علامه طباطبایی از کتب اهل سنت نقل فرموده این روایت است: «و اخرج ابن عساکر من طریق مقاتل بن سلیمان عن الضحاک عن ابن عباس قال: الخضر ابن آدم لصلبه و نساء له فی اجله حتى یکذب الدجال. (تفسیر درالمشور، ج ۴، ص ۲۳۴).

۲- درالمشور، ج ۴، ص ۲۳۴.

کشتی) پائین آمدید<sup>۱</sup> آن را برداشته و در زمین شام دفن کنید.

جسد حضرت آدم همچنان نزد فرزندان او بود تا خدا حضرت نوح علیه السلام را به پیامبری مبعوث فرمود، آن حضرت مراقب جسد حضرت آدم بود تا خدا طوفان را فرستاد و همه‌ی ساکنان زمین هلاک شدند.

هنگام نزول طوفان، نوح علیه السلام جسد حضرت آدم علیه السلام را همراه خود به کشتی برد و پس از فروکش کردن طوفان به سرزمین بابل - سرزمین‌های عراق و شام فعلی - فرود آمدند، آنگاه حضرت نوح علیه السلام سه فرزند خود به نام‌های سام، حام و یافث را طلبید و از آنان خواست بدن حضرت آدم علیه السلام را در جایی که وصیت کرده به خاک بسپارند. آنها گفتند: فعلاً زمین گِل آلود است و راهنمایی هم برای رفتن به جایی که او وصیت کرده وجود ندارد، بهتر است صبر می‌کنیم تا زمین خشک شود، تعداد مردم نیز بیشتر شود، راهنمایی نیز پیدا شود تا بتوان جسد را به آن سرزمین حمل و دفن نمود.

حضرت نوح علیه السلام به فرزندان خود گفت: حضرت آدم علیه السلام از خدای متعال خواسته است هر کس بدنش را در جایی که وصیت کرده دفن کند عمرش را تا قیامت طولانی فرماید، ولی در عین حال بدن حضرت آدم علیه السلام همچنان بدون دفن ماند تا حضرت خضر علیه السلام متولد شد و به سن رشد و عنفوان جوانی رسید و متکفل دفن جسد حضرت آدم علیه السلام شد، پس خدای متعال دعای حضرت آدم علیه السلام را در حق او اجابت کرد و خضر تا زمانی که خدای متعال بخواهد زنده خواهد ماند».

۱- به فرینه‌ی باقیمانده‌ی داستان، مقصود از «حتی اذا هبطتم» پائین آمدن از کشتی بعد از فروکش کردن طوفان نوح علیه السلام است.

### «نتیجه گیری کلی»

از مجموع آیات و احادیث مطرح شده بدین نتیجه می‌رسیم که زنده ماندن حضرت خضر علیه السلام تا نفخه‌ی دوّم صور (قیامت) حداقل در بقعه‌ی امکان است؛ زیرا:

**اولاً:** بنا بر آیات سوره‌ی صافات در باره‌ی حضرت یونس علیه السلام، تعبیر «یوم یبعثون» که مقصود از آن نفخه‌ی دوّم صور و برپایی قیامت است به کار رفته بود. پس اگر یونس در شکم ماهی زیان به تسبیح و تقدیس خدا نمی‌گشود خدای متعال با قدرت کامله‌ی خود او را تا قیامت - یوم یبعثون - در آن ظلمات زنده نگه می‌داشت. پس امکان چنین کاری وجود داشته که قرآن کریم از آن سخن به میان آورده است.

**ثانیاً** چنانچه در حدیث سوّم به نقل از ابوحاتم و در حدیث هفتم به نقل از درّالمنثور بدان اشاره شد: «حضرت آدم علیه السلام از خدا خواست هر کسی که بدن او را در مکانی که وصیّت کرده دفن کند عمرش را تا «قیامت» طولانی کند». پس از نظر حضرت آدم علیه السلام هم این امر دارای امکان بوده که لب به چنین دعایی گشوده است.

**ثالثاً:** با استناد به حدیث ششم که از مرحوم علامه نقل کردیم معلوم می‌شود از نظر علامه طباطبایی نیز که «حضرت آدم علیه السلام برای حضرت خضر علیه السلام دعای طول عمر تا قیامت کرده است» این امر دارای امکان بوده که با قاطعیت فرموده است: «بعید نیست که خدای متعال حضرت خضر علیه السلام را تا قیامت زنده نگه دارد».

### «نکته‌ای باریکتر از مو»

با نگاهی ظریف و مو شکافانه به سرانجام حیات حضرت خضر علیه السلام به یک نکته‌ای باریکتر از مو می‌رسیم، و آن این‌که روز قیامت، روز زنده شدن مردگان است نه روز مردن زنده‌ها، بنابراین اگر حضرت خضر علیه السلام تا روز قیامت زنده بماند، به‌طور قطع می‌باید از روز قیامت به‌بعد هم که اولین روز حیات جاودانه‌ی نیکان است زنده باشد و در نتیجه، زندگی دنیایی حضرت خضر علیه السلام به حیات جاودانه‌ی او - که از روز قیامت آغاز می‌شود - متصل خواهد شد و همین است معنای «امکان طول عمر تا بی‌نهایت»؛ چرا که زندگی اخروی بی‌نهایت است. پس اگر چنین بود - که با عنایت به آنچه خواندیم امکان آن نیز وجود دارد - در نتیجه، حضرت خضر علیه السلام مصداق بارزی برای «طول عمر تا بی‌نهایت» می‌باشد.

### «یک شبهه و پاسخ آن»

با اثبات امکان طول عمری بی‌نهایت برای حضرت خضر علیه السلام، این شبهه بر مبنای آیه شریفه‌ی ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ...﴾<sup>۱</sup> ایجاد می‌شود که خدای متعال تأکید فرموده که هر کسی طعم مرگ را خواهد چشید؛ زیرا کلمه‌ی «كُلُّ» در آیه دلالت بر عمومیت حکم بر افراد داشته و بدین معنی است که همه‌ی افراد، اعم از انسان و جن و ملائکه - که مصداق کلمه‌ی «کس» می‌باشند - طعم مرگ را می‌چشد. بنابراین، آن نتیجه‌گیری که در «نکته‌ی

۱- «هرکسی چشنده‌ی (طعم) مرگ است». سوره آل عمران، آیه ۱۸۵.

باریکتر از مو» بدان دست یافتیم<sup>۱</sup> درست از کار در نمی آید؛ چرا که این کلام، مخالف با ظاهر آیه است؟!!

**پاسخ** چنین شبهه‌ای این است که اولاً ما ادعای «امکان طول عمر تا بی نهایت» را کرده‌ایم نه وقوع آن را، و ثانیاً آن کلیتی که در آیه ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ بدان اشاره شد به دلیل اعمّ اغلب است و در برخی آیات دیگر قرآن با استثنایی که شده آن کلیت تخصیص خورده است؛ برای مثال آیه ۶۸ سوره‌ی زمر آن حکم کلی را تخصیص داده و چنین می‌فرماید:

﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ﴾.

آیه فوق از دو جهت مورد بحث و بررسی است:

**۱- شرح مفردات آیه:** و آن بدین شرح است که بنابر لغتنامه‌های المنجد<sup>۲</sup>، مصباح المنیر<sup>۳</sup>، لسان التنزیل<sup>۴</sup>، لسان العرب<sup>۵</sup>، مجمع البحرین<sup>۶</sup> و

۱- که اگر حضرت خضر علیّه السلام تا روز قیامت زنده بماند، به‌طور قطع می‌باید از روز قیامت به‌بعد هم که اولین روز حیات جاودانه‌ی نیکان است زنده باشد و در نتیجه، زندگی دنیایی حضرت خضر علیّه السلام به حیات جاودانه‌ی او متصل می‌شود.

۲- «صعق» فهو صَعِقٌ = مات و منه الآية «و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض» ای خَرُوا مَبْتِنًا. الصعق = الموت. المصعوق = الذي يموت فجأة.

۳- صَعِقٌ، صَعَقًا مِنْ تَعَبٍ = مات.

۴- الصعق: بیهوش شدن و مردن.

۵- صَعِقٌ، صَعَقًا و صَعَقًا فهو صَعِقٌ = مات. الصاعقة = الموت و قال آخرون: كل عذاب مهلك. قال ابواسحاق: الصاعقة ما يصعقون منه، ای يموتون.

۶- قوله تعالى: «فصعق من فی السموات و من فی الارض الا من شاء الله» هو من باب تَعَبٍ بمعنی مات.

مفردات راغب<sup>۱</sup> و همچنین بنا بر گفته‌ی اکثر مفسرین، «صَعِقَ» در این آیه به معنی مرگ است<sup>۲</sup>. کلمه‌ی «مَنْ» برای ذوی العقول است و مقصود از آن انسان، جن و ملائکه می باشد. «الَّا» از ادات استثناء و برای خارج کردن کس یا چیزی از یک حکم خاصی است. «من شاء الله» مستثنایی است که به وسیله‌ی «الَّا» از حکمی که شامل بر «من فی السموات و من فی الارض» - مرگ - می باشد مستثنی شده است و جمله‌ی «من فی السموات و من فی الارض» مستثنی منه است.

بنا بر این مناد این استثناء در آیه شریفه این است که: حکم صَعِقَ که برای «من فی السموات و من فی الارض» وجود دارد برای «من شاء الله» وجود ندارد؛ یعنی: هنگام نفخ صور همه‌ی ذوی العقول - اعم از انسان و جن - طعم مرگ را می چشند و می میرند به جز کسی که خدای متعال

۱- قال بعض اهل اللغة: الصاعقة على ثلاثة اوجه؛ الموت كقوله تعالى: «فصعق من فی السموات و من فی الارض». و العذاب كقوله تعالى: «وانذرتكم صاعقة مثل صاعقة ثمود». و النار كقوله تعالى: «و يرسل الصواعق فيصيب بها من نشاء».

۲- که از آن جمله مرحوم طبرسی از بزرگان علمای قرن ششم است. وی در تفسیر مجمع البیان چنین می گوید: قوله تعالى «فصعق من فی السموات و من فی الارض» ای يموت من شدة تلك الصيحة التي تخرج من الصور جميع من فی السموات و من فی الارض. يقال: صعق فلان اذا مات بحال هائلة شبيهة بالصيحة العظيمة. «الا من شاء الله» اختلف فی المستثنى فقيل: هم جبرائيل و ميكائيل و اسرافيل و ملك الموت و قيل: .... (مجمع البیان، ج ۴، ص ۵۰۸).

مرحوم علامه طباطبائی نیز در این باره گفته است: قوله تعالى «فصعق من فی السموات و من فی الارض» ظاهر ما ورد فی كلامه تعالى فی معنى نفخ الصور: ان النفخ نفختان؛ نفخة لاماتة و نفخة للاحياء و هو الذي تدل عليه روايات ائمة اهل البيت عليهم السلام و بعض ما ورد من طرق اهل السنة عن النبي ﷺ. قوله تعالى: «الا من شاء الله» استثناء من اهل السموات و الارض و اختلف فی من هم؟ فقيل: هم جبرائيل و ميكائيل و اسرافيل و عزرائيل سادة الملائكة فانهم يموتون بعد ذلك و قيل: هم هؤلاء الابعدة و حملة العرش و قيل: .... (الميزان، ج ۱۷، ص ۲۹۳).

نمی خواهد، پس «من شاء الله» از حکم «صعق» مستثنا شده است و طعم مرگ را نمی چشد.

## ۲- شرح مقصود از نزول آیه: و آن این است که چنانچه از ظاهر آیه

شریفه بر می آید مقصود، بیان چگونگی برچیدن بساط ذوی العقول از عالم دنیا و برپایی قیامت کبری است، نه برچیدن همه‌ی نظام آفرینش. پس در واقع خدای متعال به نفخ صور در دو نوبت اشاره کرده که در نوبت اول - حد اقل - همه‌ی افراد بشر را می میراند به جز آنهایی را که خدای متعال می خواهد زنده بمانند و در نوبت دوم قیامت بر پا می شود و مُرده‌ها زنده می شوند.

بنابر این، مفاد آیه این است که خدای متعال با آوردن «الَّذِينَ شَاءَ اللَّهُ» برخی افراد را از مُردن استثناء فرموده و از آنجا که موضوع با کلمه‌ی «مَنْ» در «من فی السموات و من فی الارض» مطرح شده مشخص می شود صرف نظر از زنده یا مُرده بودن غیر ذوی العقول (حیوانات و موجودات دیگر) برخی از صاحبان عقل در آسمانها و زمین استثناء شده و زنده می مانند. بعلاوه با این استثناء فهمانده است که یکی از افراد «الَّذِينَ شَاءَ اللَّهُ» - لابد و شاید - حضرت خضر علیه السلام است که زنده خواهد ماند<sup>۱</sup>.

۱- نکته‌ی جالب توجهی که یاد آوری آن در اینجا بی‌مناسبت نیست این است که شواهد و دلایل فراوانی وجود دارد بر این که این چنین - که بسیاری خیال کرده‌اند - نیست که خدای متعال هنگام نفخ صور اول همه‌ی موجودات این جهان را که به عالم طبیعت مشهور است نابود کند، زمین و زمان را از بین ببرد و چیزی به نام عالم طبیعت باقی نماند، بلکه بر عکس، دلایلی وجود دارد که در عین حال که انسان‌های این دوره می میرند و نسل بشر فعلی منقرض می شود و در قیامت پای حساب و کتاب می روند، موجودات دیگری روی همین کره‌ی خاکی - زمین - سرگرم زندگی و (ادامه پاورقی در صفحه بعد)



### «شواهد و دلایل دیگر»

به غیر از آیه یاد شده شواهد و دلایل دیگری مؤید این مدعا است که به برخی از آنها اشاره می شود:

#### «۱- معاد جسمانی»

اگر معتقد باشیم خدای متعال در قیامت انسان‌ها را با همین بدن مادی دنیایی زنده می کند و به عالم آخرت می برد، بر زنده ماندن افرادی که خدا می خواهد - «الآ من شاء الله» - هیچ شبهه‌ای وارد نمی شود و حضرت خضر علیه السلام و نظایر او می توانند با همین بدن مادی خود از دار دنیا به سرای آخرت منتقل شوند و در حقیقت همین انتقال، مرگ آنها است!

#### «۲- سالم ماندن بدن برخی افراد در قبر»

همانگونه که می دانیم بدن بسیاری از افراد مانند پیغمبران، امامان معصوم، شهداء و صلحاء در قبر سالم مانده و نمی پوسد. اینک اگر سالم ماندن بدن برای چیز دیگری غیر از معاد جسمانی است باید علت یا حکمتش روشن شود، ولی اگر برای این است که چون انسان با همین بدن

(ادامه پاورقی از صفحه قبل)

فیض بردن از فیاض مطلق خواهند شد. از جمله‌ی این دلایل همین آیه شریفه **﴿وَتُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ﴾** است. البته شرح این داستان را باید در کتب دیگر و از جمله کتاب داستان‌های قرآنی که در دست تألیف است مطالعه فرمایید.  
۱- مخفی نماند که «مرگ» به معنی انتقال است، منتها مرگ عموم مردم به گونه‌ای است که مرگ «الآ من شاء الله» بدان گونه نیست.

مادی محشور می شود از این رو بدن برخی افراد که لیاقت آن را دارند سالم مانده و همانگونه وارد محشر می شوند که در این صورت مدعا و نظریه ما تأیید می شود و این مسئله با حیات جاودانه‌ی حضرت خضر علیه السلام و نظایر او هیچ منافاتی نداشته و هیچ شبهه‌ای ایجاد نمی کند.

### «۳- انسان‌های ادوار پیش از آدم ابوالبشر علیه السلام»

همانگونه که در برخی روایات آمده است، آدم ابوالبشر علیه السلام اول انسان روی زمین نبوده و به فرموده‌ی حضرت باقر علیه السلام خدای متعال پیش از آفرینش آدم ابوالبشر علیه السلام هزاران عالم و هزاران آدم آفریده است.<sup>۱</sup> بر همین اساس در اعتقاد ما انسان‌های هر عصری به بهشتی و دوزخی تقسیم شده و در حال حاضر هر کدام در مقام و جایگاه خاص خود در بهشت یا دوزخ نتیجه و بازتاب اعمال خود را می بینند و با استناد به احادیث معراجیه به طور حتم جا و مکان آنان در آسمان‌ها است نه در زمین. پس تعبیر «صَعَق» در نَفْخ صور شامل آنان نشده و چنین نیست که - به قول محمد بن کعب القرظی<sup>۲</sup> - هنگامی که خدای متعال بعد از نَفْخ صور که همه‌ی خلایق را قبض روح می کند بدون آن که مخاطبی وجود داشته باشد بگوید: «لِمَنِ الْمُلْكُ؟» و بعد خود پاسخ دهد که: «لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ».

**حتی اگر:** - برخی افراد معاد را روحانی بدانند و مقصود از معاد

۱- «... او تری ان الله لم یخلق بشراً غیرکم؟ بلی و الله لقد خلق الف الف عالم و الف الف آدم...»

تفسیر صافی، ج ۵، ص ۶۰، توحید صدوق، ص ۲۷۷.

۲- مجمع البیان، ج ۴، ص ۵۱۷، ذیل آیه ۱۶ از سوره مؤمن.

جسمانی را چنین تصور کنند که انسان در قیامت با بدن مثالی به جزای اعمال خود می‌رسد و بدن مادی دنیایی را ابزار ترقی و تعالی روح در دنیا بدانند، باز هم در مسئله‌ی «طول عمر تا بی‌نهایت» شبهه‌ای وارد نمی‌شود؛ چرا که بر اساس بسیاری از احادیث، خواب نوعی مرگ است و روح آدمی هنگام خواب به بدن مثالی منتقل می‌شود، پس کسانی نظیر حضرت خضر نیز در هنگام برپایی قیامت ممکن است با یک چُرت از این بدن مادی قالب تهی کرده و در عالم قیامت به بدن مثالی خود منتقل شوند.

خلاصه‌ی بحث این که در واقع خدای متعال با جمله‌ی «الآن شاء الله» افراد بسیاری را از حکم صَعْتَقِی که برای «من فی السَّمَوَاتِ وَ مَنْ فی الْأَرْضِ» وجود دارد خارج کرده و بر این اساس ممکن است فردی از افراد همین عالم را نیز مشمول آن استثناء کند. (و الله العالم بحقایق الامور).

### «رابطه‌ی این داستان با طول عمر»

با استناد به آراء مفسرین و راویان اخبار شیعه و سنی، حضرت خضر علیه السلام که پشت پنجم حضرت نوح است و یکی پیامبران و از بندگان صالح خدا می‌باشد و طبق مصالحتی - که به جز خدای لایزال نمی‌داند - تا روز قیامت زنده خواهد ماند.

بر همین اساس ما معتقدیم همان طور که امکان دارد خدای متعال عمر حضرت خضر علیه السلام را تا قیامت طولانی بفرماید، قادر است بنا بر مصلحتی که می‌داند عمر حضرت ولیعصر (عجل الله تعالی فرجه) را نیز هزاران سال طولانی بفرماید.

## «اظهار تأسف»

در پایان بنا به فرموده روحانی مجاهد و حسنگی ناپذیر مرحوم حجة الاسلام حاج شیخ عباس علی خطیب<sup>۱</sup>، باید بگویم جای بسی تأسف است از کسی که ادعای روحانیت شیعه داشته و نسبت به موضوع امام زمان علیه السلام که احادیث آن در حد تواتر است چگونه اظهار تردید می کند، یا کسانی که تبخّر در علم حدیث در اهل سنت را دارند و وجود امام زمان علیه السلام را انکار می کنند، در حالی که هزاران حدیث در منابع شیعه و سنتی بر این امر دلالت دارد.

۱- مرحوم حجة الاسلام خطیب شخصیت والا مقام علمی و معنوی بود که پس از مهاجرت از نجف اشرف سالیانی از عمر پر برکت خود را در شهر نائین به اقامه‌ی نماز جماعت، وعظ و ارشاد مردم، تشکیل جلسات تفسیر قرآن برای آنان، اداره‌ی حوزه‌ی علمیه و پرورش طلاب علوم دینی آن شهر مصروف داشت. دست پروردگان آن مرحوم هم اکنون در لباس روحانیت به ارشاد و تبلیغ و بعضاً به تحقیقات علمی مشغولند، برخی از آنان نیز در مناصب لشکری و قضایی مصدر امورند و در راه خدمت به اسلام و مسلمین در تلاش و فعالیت هستند.

مرحوم خطیب در مدتی که در نائین اقامت داشت علی رغم همه‌ی کارشکنی‌ها، لجاجت‌ها و عنادهایی که از جانب ایادی طاغوت، گروهک وهابی مسلک آن شهر و برخی عناصر مخرب با او می شد و به بهانه‌های مختلف علیه او شایه پراکنی و کارشکنی می کردند، همیشه با روی گشاده با دشمنان خود مواجه می شد و با آغوش باز آنان را می پذیرفت و از ارشاد آنان لحظه‌ای از پا نمی نشست، ولی بالاخره دیری نپایید که از جانب حکومت ستم شاهی در اوایل سال ۱۳۵۷ هـ ش از نائین اخراج شد.

وی بخاطر احساس مسئولیتی که داشت از آن پس به بوئین از توابع داران رفت و در آن شهر توسط چماق به دستانی که ساواک به راه انداخته بود از ناحیه سر مصدوم شد و بر اثر همین ضربه در حالی که (پس از پیروزی انقلاب) در شهر سیرجان مشغول خواندن خطبه‌های نماز جمعه بود نگرانی شدیدتری پیدا کرد و بدرود حیات گفت. جنازه‌ی آن مرحوم از سیرجان به شهر مقدس قم منتقل و در جوار کریمه‌ی اهل بیت علیهم السلام در صحن بزرگ، اطاق یازده به خاک سپرده شد، روحش شاد و یادش گرامی باد.

آیت‌الله صافی گلپایگانی احادیث مذکور در کتب اهل سنت در باره‌ی حضرت مهدی علیه السلام را در کتاب پر ارزش خود که به نام «منتخب الاثر» مشهور است دسته‌بندی کرده و به صورت فهرستی به شرح زیر ارائه کرده است:

۲۱۴ حدیث در این‌که حضرت مهدی علیه السلام فرزند حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است.

۱۹۲ حدیث در این‌که آن حضرت فرزند حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است.

۱۰۷ حدیث در این‌که آن حضرت فرزند سبطین؛ الحسن و الحسين علیهما السلام می‌باشد.

۱۸۵ حدیث در این‌که آن حضرت را فرزند امام حسین علیه السلام می‌خوانند.

۱۶۰ حدیث در این‌که آن حضرت را نهمین ائمه از فرزندان امام حسین علیه السلام می‌دانند.

۱۴۸ حدیث در این‌که آن حضرت را نهمین فرزند امام حسین علیه السلام می‌دانند.

۱۸۵ حدیث در این‌که آن حضرت فرزند علی بن الحسین؛ زین‌العابدین علیه السلام است.

۱۰۳ حدیث در این‌که آن حضرت فرزند امام محمد باقر علیه السلام است.

۱۰۳ حدیث در این‌که آن حضرت فرزند امام صادق علیه السلام است.

۹۹ حدیث در این‌که آن حضرت ششمین فرزند امام صادق علیه السلام است.

۱۰۱ حدیث در این‌که آن حضرت فرزند امام موسی کاظم علیه السلام است.

۹۸ حدیث در این‌که آن حضرت پنجمین فرزند امام موسی بن جعفر علیهما السلام می‌دانند.

۹۵ حدیث در این‌که آن حضرت چهارمین فرزند حضرت رضا علیه السلام است.

۹۰۲ حدیث در این‌که آن حضرت سومین فرزند امام محمد تقی علیه السلام است.

۹۰ حدیث در این‌که آن حضرت از اولاد امام هادی علیه السلام است.

۱۴۶ حدیث در این‌که آن حضرت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است.

و ۱۴۷ حدیث در این که نام پدر آن حضرت حسن است<sup>۱</sup>.

حال باید از آن روحانی که ادّعی شیعه بودن داشته پرسید آیا ممکن است همه‌ی احادیثی که بر شمردیم یا ضعیف السّند بوده و یا بکلی از رسول خدا ﷺ و وابستگان به آن حضرت صادر نشده باشد؟

از این که بگذریم، نه تنها یکصد و چهل و شش حدیث در منابع اهل سنت دلالت دارد که حضرت مهدی علیه السلام فرزند امام حسن عسکری علیه السلام و از نسل حضرت امیر علیه السلام است، بلکه بسیاری از علمای اهل سنت نیز بر این واقعیت مسلم تأکید دارند؛ از باب مثال محمد بن طلحه‌ی شافعی در کتاب «مطالب السّئوال» در شرح حال حضرت امام حسن عسکری علیه السلام گفته است:

«از مناقب والا و بزرگی که خدای عزوجل به آن حضرت اختصاص داده و تنها او را به آن منقبت مزین فرموده و آن را برای وی صفت همیشگی قرار داده و هیچگاه نو بودن آن به کهنگی نمی‌گراید و همیشه بر سر زبان‌ها است و به فراموشی سپرده نمی‌شود این است که مهدی از نسل او و آفریده شده‌ی خدا از او است و فرزند وی است که به او نسبت داده می‌شود و پاره‌ی تن وی است که از او به وجود آمده است»<sup>۲</sup>.

وی همچنان در شرح حال حضرت مهدی علیه السلام می‌گوید:

«پدرش حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر علیه السلام است و کنیه آن حضرت ابوالقاسم و لقبش الحجة و الخلف الصالح می‌باشد»<sup>۳</sup>.

۱- منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر، ص ۱۸۸ تا ص ۲۳۱.

۲- مطالب السّئوال، ج ۲، ص ۸۸، یا ۲۶۲ در صورتی که با شماره‌های جلد اول ردیف شود.

۳- همان سند، ص ۸۰ یا ۲۶۴ در صورتی که با شماره‌های جلد اول ردیف شود.

ابن صباغ مالکی که در سنه‌ی ۸۵۵ هجری قمری وفات یافته در باره‌ی حضرت مهدی علیه السلام گفته است:

«ابوالقاسم؛ محمّد الحجه در نیمه‌ی ماه شعبان سال ۲۵۵ قمری در شهر سامرا تولد یافت. نسب او از ناحیه پدر؛ ابوالقاسم، محمّد الحجه بن الحسن الخالص بن علی الهادی بن محمّد الجواد بن علی الرضا بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق بن محمّد الباقر بن علی زین العابدین بن الحسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین می‌باشد. اما نسبتش از ناحیه مادر این است که مادر او امّ ولدی است که او را نرجس می‌گویند و اسمش چیز دیگر است. کنیه او نیز ابوالقاسم و لقب او حجه، مهدی، خلف صالح، قائم المنتظر و صاحب الزمان است و مشهورترین القاب وی مهدی است. اوصاف او نیز چنین است که وی جوان بلند قامت و نیکو صورت و نیکو موی است. موهای او تا روی شانه‌های وی رها شده است، او بینی کشیده و پیشانی بلندی دارد. برخی گفته‌اند او در حالی که محافظین، اطرافش را محاصره کرده و محافظت می‌شده در سرداب از نظرها غایب شده است و این موضوع در سنه‌ی ۲۷۶ هجری قمری اتفاق افتاده است. البته این شرح حال، خلاصه‌ای از اخبار موثق در این باره است و احادیث ما در باره‌ی امام دوازدهم بسیار زیاد است که من از یادآوری همه‌ی آنها صرفنظر کردم، ولی اصحاب ما همه‌ی آنها را در کتب خود یادداشت کرده‌اند»<sup>۱</sup>.

موضوع قابل توجه دیگر این است که هر چند علمای اهل سنت با عناد و لجاجی که نسبت به شیعه دارند و به واسطه‌ی شبهه‌ی طول عمر، وجود آن حضرت را منکر شده‌اند، اما نام مقدس آن حضرت را در کتب تراجم و

رجال خود ذکر کرده‌اند. از جمله‌ی آنان ذهبی است، وی در «سیر اعلام النبلاء» که اسامی شخصیت‌های مشهور را یادآور شده آورده است:

«المنتظر الشریف، ابوالقاسم بن الحسن العسکری بن علی الهادی بن محمد الجواد بن علی الرضی بن موسی کاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن زین العابدین؛ علی ابن الحسین الشہید بن الامام علی بن ابی طالب العلوی الحسینی خاتمة الاثنی عشر سیداً...»<sup>۱</sup>.

«آن انتظار کشیده شده‌ی والا مقام، ابوالقاسم فرزند حسن عسکری است که فرزند علی بن محمد؛ امام هادی است، امام هادی فرزند محمد جواد و او فرزند حضرت رضا است، حضرت رضا فرزند حضرت موسی کاظم و او فرزند جعفر بن محمد باقر است. جعفر بن محمد فرزند زین العابدین و او فرزند حسین بن علی بن ابی طالب می‌باشد بنابراین ابوالقاسم فرزند حسن اسکری پایان دهنده‌ی سادات دوازده گانه است.»

### «یک جمع بندی کوتاه»

مطالبی که از نظر خوانندگان محترم گذشت شامل یک مقدمه و پنج بخش بود و خلاصه‌ی آن چنین است. مقدمه در باره‌ی سیر تکاملی انسان در این دنیا بود، و با توجه به آیات و روایاتی که یادآور شدیم به این نتیجه رسیدیم که وقوف در این دنیا فقط به مشیت و اراده‌ی خدای متعال است و این امر به تجربه ثابت شده که هیچ کس و هیچ چیز دیگر در بقای انسان نقش و دخالتی ندارد. تنها چیزی که در دست انسان است آن است که

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۱۱۹، شماره ۶۰.



می تواند با مراقبتهای لازم از فرا رسیدن اجل معلق خود جلوگیری کرده و عمر خود را به اجل محتومی که برای او تعیین شده برساند. بنابراین عمر به دست خداست و به هر که هر مقدار مصلحت بداند عمر می دهد.

در بخش اول به بررسی برخی امور خارق العاده‌ای که در قرآن است پرداختیم تا از این راه ثابت کنیم آنگونه که اهل سنت در باره‌ی طول عمر حضرت مهدی علیه السلام استبعاد کرده‌اند نیست و عمدتاً کارها به دست توانای خداست و او قدرت نگهداری آن حضرت را دارد.

کسی که طوفان حضرت نوح، جریانات حضرت ابراهیم و زکریا، مسائل مربوط به حضرت عیسی و داستانهای از حضرت سلیمان را به وجود می آورد به طور یقین قادر است خلیفه‌ی خود روی زمین را تا هر زمان که بخواهد عمر دهد.

بخش دوم کتاب را به برخی از معمرین اختصاص دادیم تا بفهمانیم در ادوار گذشته‌ی تاریخ کسانی وجود داشته‌اند که از عمرهای نسبتاً طولانی برخوردار بوده و در عین حال قادر به انجام کار و تلاش بوده‌اند، بنابراین، این چنین نیست که امام زمان علیه السلام پس از عمر طولانی قادر به حرکت و انجام کار نباشد.

در بخش سوم کتاب نیز به عمر برخی از انسان‌های اولیه اشاره کردیم تا با این کار فهمانده باشیم که قصیر و طویل بودن عمر به حکمت و مصلحت بستگی دارد؛ و این بدان معنی است که هر امری بر حسب زمان دارای مصلحت و اقتضای خاصی است، همچنان که اقتضای ابتدای خلقت در عمرهای طولانی بوده است.

در بخش چهارم کتاب نیز با استناد به برخی از آیات قرآن کریم که از نظر تان گذشت به ۲۵۰۰ سال عمر حضرت نوح و اصحاب او، زنده بودن حضرت عیسی تا به امروز، زنده ماندن اصحاب کهف به مدت ۳۰۰ سال در غار بدون خوردن غذا و سالم ماندن غذای حضرت عزیر در مدت ۱۰۰ سال در هوای آزاد اشاره کردیم تا بدانیم آن خدایی که می تواند این اعجازهای گوناگون را به وجود بیاورد قادر است به انسانی که مورد نظر اوست عمر بسیار طولانی عطا فرماید.

و در آخرین بخش از کتاب نیز به آیاتی استناد کردیم که حکایت از داستان فرار حضرت یونس و طولانی بودن عمر حضرت خضر تا به امروز دارد و چنین امری حکایت از امکان طول عمر تا بی نهایت را دارد.

اینک یادآور می شویم اگر آنچه را که از قرآن و کتب حدیث و تفسیر برایتان به نگارش در آوردیم با اندیشه ای آزاد و ذهنی خالی از القائات کج اندیشان مطالعه کرده و بررسی کنید به یقین به نتیجه ی مطلوب که همان اثبات وجود حضرت مهدی علیه السلام است خواهید رسید.

والسلام علی من اتبع الهدی و رحمة الله و برکاته.

دو شنبه ۱۳۸۳/۸/۱۱، مطابق با ۱۷ رمضان المبارک ۱۴۲۵.

قم: محمد مظاهری، تلفن: ۸۸۲۰۸۲۶ - ۰۲۵۱



## «مهرست منابع و مآخذ»

کلام الله مجید.

نهج البلاغه.

ارشاد مفید.

اصول کافی. محمد بن یعقوب کلینی.

اعیان الشیعه. آغا بزرگ تهرانی.

غرر الفوائد و درر القلائد (امالی سید مرتضی)

بحار الانوار. محمد باقر مجلسی.

پاسخ ما، شماره ۶. هاشمی نژاد.

تاریخ الخلفاء. سیوطی.

تاریخ طبری. محمد بن جریر الطبری.

تفسیر تبیان. شیخ طوسی.

تفسیر در المنثور. سیوطی.

تفسیر صافی.

تفسیر علی بن ابراهیم.

تفسیر قرطبی.

تفسیر کشاف. زمخشری.

تفسیر مجمع البیان. طبرسی.

تفسیر المیزان. علامه طباطبائی.

تفسیر نور الثقلین. عبد علی الحویزی.

تنقیح المقال. مامقانی.

- توحید صدوق.
- جامع الرواة. مقدس اردبیلی.
- خصال صدوق.
- خلاصة تذهیب تهذیب الكمال. صفی الدین احمد بن عبداللہ الخزرجی.
- زندگانی شیخ مرتضیٰ انصاری.
- سیر اعلام النبلاء. شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان الذہبی.
- شجرہ نامہ ی شاہ نعمت اللہ ولی.
- شرح نووی بر صحیح مسلم. نووی.
- صحیح مسلم.
- فصول المهمہ. ابن صباغ مالکی.
- کتاب الغیبة للطوسی.
- کنز الفوائد. محمد بن علی الکراچکی الطرابلسی.
- مروج الذهب. مسعودی.
- مصنف عبدالرزاق.
- مطالب السئوال. ابن طلحہ شافعی.
- المعمرون و الوصایا. ابو حاتم.
- منتخب الاثر. لطف اللہ صافی.
- المنجد. چاپ بیستم، مطبہ ی کاتولیکیہ بیروت.
- وسائل الشیعہ. شیخ حر عاملی.
- وفیات الاعیان. ابن خلکان.